تذکرهٔ عفران زار کشمیر

تألیف

مولوی میرزا محمّد علی بن محمّد صادق کشمیری

(۱۳۰۹-۱۲۶۰ هجری)



تصحیح و توضیح

دکتر کریم نجفی برزگر

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

تهران ۱۳۸۸

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



Marfat.com

129950

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شمارهٔ ۵۲۱

تذکرهٔ زعفران زار کشمیر

● تألیف: **مولوی میرزا محمّد علی بن محمّد صادق کشمیری** ● تصحیح و توضیح: **دکتر کریم نجفی‌برزگر** ● ناظر فنی چاپ: کیانوش بیرون‌وند ● مؤسّسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه تهران ● نوبت‌چاپ: اول۱۳۸۸ ● شمارگان ۱۰۰۰نسخه

● همه حقوق محفوظ است

● شابک: ۳-۱۷۵-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-528-175-3

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دفتر مرکزی: تهران ـ خیابان ولی‌عصر ـ پل امیربهادر ـ خیابان سرگردبشیری شماره ۷۱ ـ تلفن: ۳ـ۵۵۳۷۴۵۳۱، دورنویس: ۵۵۳۷۴۵۳۰
دفترفروش: خیابان انقلاب بین خیابان ابوریحان و خیابان دانشگاه ـ ساختمان فروردین ـ شمارهٔ ۱۳۰۴، طبقه چهارم ـ شماره ۱۴؛ تلفن: ۶۶۴۰۹۱۰۱

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

Marfat.com

تقدیم به

روح پرفتوح مرحوم علّامه

سیّد مرتضیٰ حسین صدرالافاضل

صاحب مطلع انوار

Marfat.com

Marfat.com

مندرجات

پیشگفتار انجمن ..... نه

پیشگفتار مصحّح ..... سیزده

تقریظ: از پروفسور سیّد امیر حسن عابدی ..... سی‌و سه

تقریظ: از زنده یاد حیات لکنهوی ..... سی و پنج

اسامی شاعران ۱

[تذکرهٔ زعفران زار کشمیر] ۷

یادداشت مؤلّف در خصوص ولادت فرزندش محمّدمهدی ۱۰۸

قطعهٔ تاریخ کتاب ظلّ ممدود ۱۰۹

غزل عرفانی مفتی محمّد عباس شوشتری ۱۱۰

یادداشت مؤلّف در خاتمهٔ کتاب ۱۱۱

مآخذ مؤلّف در این رساله ۱۱۲

تذکره‌هایی که مؤلّف در این رساله ذکر کرده است ۱۱۳

تعلیقات ۱۱۱

فهرست‌ها ۱۶۱

آیات ۱۶۳

اشعار و عبارات عربی ۱۶۳

Marfat.com

اشخاص..... ۱۶۵
اقوام و قبایل..... ۱۷۶
جای‌ها..... ۱۷۷
کتاب‌ها..... ۱۸۱
منابع و مآخذ..... ۱۸۵

* * *

Marfat.com

پیشگفتار انجمن

بـه نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

هنوز پیش از به راه افتادن کاروان شاعران، نویسندگان، طبیبان، صحّافان، وزّاقان، و مذهّبان و دیگر هنرمندان و دانشوران به هند، «سیه چشمان کشمیری» در سویدای دل خواجهٔ شیراز جایی برای خود اختصاص داده بودند:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

اقبال لاهوری خمیرمایهٔ تن خویش را از جنّت کشمیر، دل را از حجاز، و نوا را از شیراز می‌داند:

تـنم گـلی ز خـیابان جـنّت کشـمیر دل از حریم حجاز و نوا ز شیرازست

کشمیر خصوصیاتی دارد که عطیهٔ الهی است:

* هوای آن را همهٔ شاعران ونویسندگان ستوده‌اند:

هـوایش ز خـلد آمـده بـی‌خلاف دهد مرده را جان به تـن بـی‌گزاف
هـمه سـاله بـاشد هـوا مـعتدل نـوای عـنادل بـرد غـم ز دل

* آب آن زلال وگواراست.
* چشم‌اندازهای زیبایی دارد.
* بستان‌ها و درختان نشاط‌انگیز دارد.
* کوه‌های مرتفع و خوش آب و هوا احاطه‌اش کرده است.
* میوه‌های گوناگون، زمین‌های حاصلخیز و نعمت‌های فراوان دارد.

Marfat.com

* حیوانات و پرندگان شکارچیان را به خود جلب کرده است.
* جانوران موذی و گزنده در آن یافت نمی‌شود.
* مردم آن به حسن و جمال شهره‌اند.
* با داشتن جمال ظاهر، صفای باطن و کیاست و درایت، زیور باطنی مردم این دیار است.

* شهر علماست و از آنچه خوانده و شنیده‌ام، چنین به نظر می‌رسد که کمتر شهری و ناحیه‌یی چون کشمیر بتواند سندی استوارتر از کشمیر ارائه دهد. هنوز مزار ـ مزار معروف کشمیر ـ شاهد صدق این مدّعاست.

* هنرمند و صنعت کار در این منطقه زیاد است. شال کشمیری و پارچه‌های پشمی بافت کشمیر در ایران و خیلی از کشورهای دیگر از شهرتی شگرف برخوردارست. نام کشمیر یادآور شکوه باستانی نسّاجی هند است.

* مسجد، خانقاه و معبد به موقع خود در این ناحیه فراوان بوده است. می‌گویند که در عهد عالمگیر در کشمیر پانصد مسجد بنا شده بوده که اکثر آنها امروز ویران است. خانقاههای بنام در این منطقه بوده است. معابد قدیم و جدید در این منطقه به تعداد قابل توجّهی وجود داشته است.

هر یک از این جاذبه‌ها می‌توانست گروهی علاقه‌مند و شیفته را به این خطّهٔ بهشت آسا جلب کند. این رویدادها در کتب تاریخی ثبت است. از کتابهای تاریخی که به زبانهای دیگر فراهم شده است، می‌گذرم. برای این سرزمین تاکنون ۲۴ کتاب مستقلّ تاریخی به فارسی تدوین شده است و در اکثر کتب تاریخی مربوط به هند صفحات عمده‌یی به تاریخ این منطقه اختصاص یافته است.

امّا در شعر فارسی، کشمیر جایگاهی ویژه دارد. به عنوان مثال فقط در تذکرهٔ شعرای کشمیر تألیف اصلح متخلّص به میرزا که در سال ۱۳۴۶ خورشیدی به تصحیح و حواشی مرحوم سیّد حسام‌الدّین راشدی در اقبال آکادمی کراچی به چاپ رسیده است و به سالهای ۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ هجری مربوط است، ۳۰۵ تن از شاعران فارسی گوی کشمیر به اختصار معرّفی شده‌اند. اگر از دید آمار و ارقام به‌این کتاب نگاه کنیم، عظمت کار و اشاعهٔ زبان و ادب فارسی در کشمیر معلوم خواهد شد.

Marfat.com

برای روشن شدن مطلب عرض می‌کنم که در دورهٔ صفوی که تعداد کثیری از شاعران و هنرمندان و دانشمندان ایرانی به هند رفته‌اند، با بررسی در تواریخ و تذکره‌ها و جنگ‌ها، توانسته‌اند نامهای ۷۴۵ تن را استخراج کنند که برای راه یافتن به دربار پادشاهان و امرای هند، راه هند را در پیش گرفته‌اند. البتّه تمام این ۷۴۵ تن شاعر نبوده‌اند، بلکه در میان آنان طبیب، موسیقی‌دان، صوفی، بازرگان و جهانگرد هم می‌توان یافت. این ۷۴۵ تن به هر حال در مدّت بیش از سه قرن و نیم، یعنی از ۹۳۲ تا ۱۲۷۵ هجری به شبه قارّهٔ هند روانه شده‌اند. حال اگر این رقم ۷۴۵ را به ۳۴۳ سال تقسیم کنید، تقریباً هر سال قریب ۲ نفر به هند رفته‌اند، امّا در کشمیر در مدّت ۳۰ سال، فقط یک تذکره نگار، یعنی اصلح از ۳۰۵ تن شاعر فارسی گوی نام برده و در مورد بعضی از شاعران نوشته است: «ازبرادران فقیر...». یعنی از شاعران دوست و آشنای خود ذکری به میان آورده است. از ضرب و تقسیم این تعداد در مدّت سی سال معلوم می‌شود که فقط به استناد یک تذکره، هر سال بیش از ده تن در این خطّهٔ جنّت نظیر کشمیر به زبان شیرین فارسی شعر می‌گفته‌اند.

خطّهٔ کشمیر مه در زمان اکبر (۹۹۴ ه / ۱۵۸۶ م) به قلمرو هند در آمد. از مراکز عمدهٔ زبان فارسی بوده است. از بزرگان ادب کشمیر شیخ محمّد یعقوب صرفی (۱۰۰۳ ه) است که سفرهای فراوان داشته، به ایران هم آمده و با شاه تهماسب هم دیدار کرده است، او خمسهٔ نظامی را به روش و مذاق خود ـ که اهل تصوّف بوده ـ جواب گفته است. آن مثنوی‌ها «مسلک‌الأخیار»، «وامق و عذرا»، «لیلی و مجنون»، «مغازی‌النّبی» و «مقامات مرشد». خود غزل هم می‌گفته است.

مظهری کشمیری (۱۲۰۶ ه)، خواجه حبیب اللّه حُبّی مؤلّف کتابهای «راحة‌القلوب و «تنبیه‌القلوب» در تصوّف و «مقامات حضرت ایشان» در احوال و آثار مرشدش محمّد یعقوب صرفی است.

در شرح احوال متصوّفهٔ کشمیر کتاب «اسرارالابرار» از بابا داود مسکاتی (۱۰۹۷ه) شایان توجّه است. در قرون اخیر هم دربارهٔ کشمیر به زبان فارسی کتابهای ارزنده‌یی نوشته شده است، از آن جمله «تاریخ حسن» در چهار جلد در تاریخ و جغرافیای کشمیر تألیف پیر غلام حسن (۱۰۲۶ ه) و تحائف‌الابرار یا تاریخ کبیر کشمیر از حاج مسکین

Marfat.com

امریتسری که در ۱۳۱۷ هـ / ۱۹۰۰ م تدوین شده است.

واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی از خواجه محمّد اعظم شاه کشمیری در تاریخ مختصر کشمیر است که در ۱۱۴۸ هـ. ق تألیف شده و «واقعات کشمیر» مادّه تاریخ آن است.

دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی رایزن فرهنگی سفارت پاکستان در تهران تذکره‌یی به نام ایران صغیر یا تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر دارد که در سال ۱۳۳۵ ش تألیف و طبع شده است.

دکتر گرد هاردی لال تیکو کتابی به نام برگزیده از پارسی سرایان کشمیر دارد که در آن از ۱۹ نفر اشعاری آورده است. این کتاب در ۱۳۴۲ ش چاپ شده است.

زعفران زار هم یکی از تذکره‌های ارجمند معاصر است. در مدّتی قریب سی ماه که در دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی نو تدریس می‌کردم، عنایات آقای دکتر مهدی خواجه پیری شامل حالم بود. ایشان که در مرکز نور میکروفیلم خدمات بسیار ارزندهٔ فرهنگی انجام می‌دادند و می‌دهند، همیشه از نفایس خطّی که به مرکز ایشان عرضه می‌شد، مرا آگاه می‌کردند. در یکی از دیدارها از تذکره‌یی آگاهم کردند که نمی‌دانستم چیست، اما در اثنای تورّق به سائقهٔ علاقه و تجربه دریافتم که باید ارزنده باشد، در آن روزها آقای دکتر کریم نجفی برزگر از حسن تصادف در صدد انجام کاری ارزنده بودند، من این کتاب را به ایشان پیشنهاد کردم تا کار کنند. انصافاً پس از جرح‌ها و تعدیل‌ها به صورتی عرضه کرده‌اند که شایان تقدیر است. نام تذکره، نام مؤلّف آن و با حدس‌هایی نام کاتب آن را که احتمالاً مؤلّف تذکره است، یافتند. از شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی سپاسگزارم که چاپ آن را تأیید کردند. از آقای دکتر نجفی هم تشکّر می‌کنم که تحقیق خود را به صورتی احسن و اتمّ به سر منزل مقصود رساندند. امیدوارم که علاقه‌مندان از این اثر بهرهٔ کافی ببرند.

توفیق ه. سبحانی

عضو شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

Marfat.com

پیشگفتار مصحّح

تذکره‌نویسی در هند دارای پیشینهٔ تاریخی چشمگیری است و به‌طور کلّی سیر آن را به‌پنج دوره تقسیم کرده‌اند:

۱. از ابتدای سلطنت رسمی مسلمانان در هند (سال ۶۰۲ ه)

۲. از ابتدای سلطنت تیموریان در هند توسّط ظهیرالدّین محمّد بابر (از سال ۹۳۲ ه تا پایان حکومت شاهجهان در سال ۱۰۶۸ ه)؛

۳. از ابتدای سلطنت اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ ه) تا آغاز سلطهٔ انگلیس (سال ۱۲۷۴ ه)

۴. از ابتدای سلطهٔ انگلیس در هند (سال ۱۲۷۴ تا سال ۱۳۴۹ ه)

۵. از پایان سلطهٔ انگلیس (سال ۱۳۴۹ ه تا دورهٔ معاصر).

در این ادوار طولانی تذکره‌های بی‌شماری در سرزمین هند به‌رشتهٔ تحریر درآمده که در آن‌ها به‌شرح حال شعرا، عرفا، سلاطین، حکّام، اطبّا، خوشنویسان، نثرنویسان، محدّثان، علما، فقها، فیلسوفان و... پرداخته شده است. البتّه بیشتر تذکره‌ها به‌سوانح حیات شاعران و صوفیان اختصاص یافته و به‌طور کلّی آن‌چه در هند انجام گرفته، نسبت به‌ایران از کمّ و کیف بیشتری برخوردار بوده است. زیرا اوّلین تذکرهٔ شناخته شده فارسی موسوم به لباب الالباب در شبه‌قاره تألیف [illegible] عوفی است. وی در سال ۶۱۸ ه این تذکره را تألیف نموده. در آن [illegible] شاهزادگان، وزرا، علما و فضلایی که شعر می‌سرودند، پرداخته است.

قابل ذکر است که در همین دوره در سال ۶۰۲ ه اوّلین تاریخ فارسی سرزمین هند موسوم به‌تاج المآثر نیز توسّط حسن نظامی نیشابوری به‌دستور اوّلین حاکم دوره

Marfat.com

سلطنت یعنی قطب‌الدّین ایبک به رشتهٔ تحریر درآمد.[1]

در واقع تذکره‌نویسی نیز نوعی تاریخ‌نگاری است که مورد اهتمام حکّام و سلاطین نیز بوده است و لذا تذکره‌های تخصّصی در هند مصداق نخستین تحوّلات در روند تذکره‌نویسی بوده که از جمله آن‌ها می‌توان به روضة‌السّلاطین فخری هروی در سال ۹۶۰ هـ که دربارهٔ هشتاد تن از سلاطین شاعر و همچنین تذکرهٔ میخانه از عبدالنّبی قزوینی در سال ۱۰۲۸ هـ (دربارهٔ سرایندگان ساقی‌نامه‌ها) اشاره نمود.

بسیاری از نخستین مؤلفان تذکره‌های محلی و منطقه‌ای هندیان هستند که از جمله آنها می‌توان از تذکره‌های مربوط به شعرای خطّهٔ کشمیر نام برد.

با ظهور اسلام در کشمیر زمینه‌های فروغ افشانیِ زبان و ادب فارسی به ویژه فرهنگ ایرانی فراهم گشت. مهاجرت صنوفِ مختلف مسلمانان اعمّ از عرفا، علما و شعرا از ایران و دیگر مناطق فارسی زبان همچون خراسان، سمرقند، بخارا، مرو و هرات در توسعهٔ فرهنگِ ایران زمین در کشمیر از اهمیّت خاصّی برخوردار بوده، به ویژه پذیرش اسلام از سوی حاکمان و سلاطین کشمیر در جهت تقویت گرایش‌های مردمی و حمایت از فعالیّت‌های عرفا و علمای دین، بیش از گذشته نقش‌آفرین بوده است.

با گرایش «رینچن» اوّلین حاکم کشمیر به اسلام در سال ۷۲۵ هـ و حاکمیّت سلاطین بعدی همچون میر شمس‌الدّین، سلطان جمشید، سلطان علاءالدّین، سلطان شهاب‌الدّین و به ویژه سلطان قطب‌الدّین و جانشینان او چون سلطان سکندر و سلطان علی شاه، عرفا و علمای دین نه تنها در میان مردم، بلکه نزد سلاطین نیز از جایگاه والایی برخوردار شدند.

در زمان حاکمیّت سلطان قطب‌الدّین، که اوضاع اجتماعی کشمیر شرایط

۱- این کتاب به تصحیح استاد سیّد امیرحسن عابدی در سال ۱۳۸۷ در خانهٔ فرهنگ دهلی‌نو انتشار یافته است.

Marfat.com

مناسبی داشت میر سیّد علی همدانی با هفتصد نفر از اهل فضل و دانش و حرفه برای خروج از مظالم تیمور، سرزمین کشمیر را برای اقامت و فعالیّت برگزیده و در سال ۷۸۳ ه بدان‌جا مهاجرت نمودند.

میر سیّد علی همدانی با همراهان هنرمند خود چنان در تبلیغ دین و فرهنگ ایران کوشید که سرزمین کشمیر نامِ «ایرانِ صغیر» به خود گرفت.

با توسعهٔ اسلام در کشمیر، نه تنها احداث بناهای دینی، خانقاه‌ها، مساجد و حسینیّه‌ها رونق خاصّی یافت، بلکه زبان فارسی نیز در دورهٔ حاکمیّت سلطان زین‌العابدین (۷۳-۱۳۵۴ م) زبانِ رسمیِ دربار گردید.

در دورهٔ حکومت او تعاطی در زبان‌شناسی به ویژه ترجمه و اقتباس رونق قابل توجّهی یافت و لذا ملّا احمد کشمیری دستور گرفت که کتاب «راج ترنگینی» تألیف کلهن را با عنوان **بحرالاسمار**[1] ترجمه نماید و نیز «سری‌وارا (Srivara)» مأموریّت یافت کتاب یوسف و زلیخایِ جامی را به سانسکریت کثاکایوتوکا (Sanskrit Kathkautuka) برگرداند.

از شعرایی که در این دوره با حمایت‌های سلطان زین‌العابدین و پس از او «حسین شاه چک» (۷۰-۱۵۶۳ م) رشد یافتند می‌توان از منطقی، فصیحی، ملیحی، جمیل، نادری و میر علی نام برد.

یکی از دوره‌هایی که زبان و ادب فارسی در کشمیر رونق ویژه‌ای یافت، دورهٔ حکومت گورکانیان هند بود. در این دوره که حدود دو قرن به طول انجامید و اوج روابط فرهنگی آن‌ها با حکومت صفویان در ایران بود، کشمیر نه تنها مورد توجّه صنوف مختلف ایرانیان به ویژهٔ شعرا و عرفا قرارگرفت، بلکه خاندان تیموری هند نیز که بعضاً از نژاد ایرانی و تحت تأثیر فرهنگ ایران بودند، خدمات قابل توجّهی

۱- این کتاب با نام دریای اسمار به اهتمام استاد پروفسور سید امیر حسن عابدی در مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو در سال ۱۳۷۵ ه ش/۱۹۹۷ م منتشر شده است.

Marfat.com

به شکوفایی زبان و ادب فارسی به ویژهٔ فرهنگ ایرانی در کشمیر داشتند.

سپاهیان جلال‌الدّین محمّد اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ه) پس از فتح کشمیر در سال ۱۵۸۶ م / ۹۹۵ ه. ق، عمران و آبادی راه‌های منتهی به درّهٔ بسیار زیبای کشمیر را به دستور اکبر که عاشق و فریفتهٔ حُسن و زیبایی این خطّه بود، آغاز نمودند. در این باره فیضی دکنی شاعر دربار وی این پیروزی بزرگ را در اشعار خود چنین سروده است:

به‌حکم خسرو والا ز تیشه کوه کنان — هزار جوی روان کرد صاف‌تر از شیر
چنان به‌کوه و کمر خاره را تراشیدند — که بهر کوکب شاهی سِزَد مَمرّ و مسیر
زمین عرصهٔ کشمیر ز آسمان بگذشت — بِخرّ دولتِ تقبیل پایه‌های سَریر
هزار قافلهٔ شوق می‌کند شب‌گیر — که بار عیش گشاید به‌عرصهٔ کشمیر
تبارک الله از آن عرصه‌ای که دیدن او — ورق‌نگارِ خیال است نقشبند ضمیر
هوای او متنوّع چو فکرت نقّاش — زمین او متلوّن چو صفحهٔ تصویر
غبار او بتوان خواند چشم را دارو — گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر
به‌تن موافقت آب او چو ابره و گل — به‌جانْ مناسبت بادِ او چو شکّر و شیر
به‌پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم — به‌نزدِ آب روانش زُلالِ خضر غدیر
دیار دلکش کشمیر را مسخّر کرد — بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر

جهانگیر نیز در دورهٔ خود نسبت به‌منطقهٔ سرسبز و رویایی کشمیر بسیار علاقه‌مند بود و در دورهٔ حکومت خود هشت بار به‌کشمیر رفت که شش بار آن به اتّفاق همسرش نورجهان بود.

در عهد شاهجهانی و عالمگیری نیز شاهد نواسنجی، نغمه‌پردازی و شعرسرایی شاعران ایرانی در این سرزمین هستیم که از آن میان طالب آملی، حاجی محمّد جان قدسی، میرزا ابوطالب کلیم کاشانی، ظفر خان احسن و آصف خان بیش از دیگران اشتهار دارند. حاجی محمّد جان قدسی که زادگاهش مشهد مقدّس بود، در عهد

Marfat.com

شاهجهان وارد هند شد و در دربارِ او لقب «ملک‌الشعرایی» یافت.

او که در غزل‌سرایی بی‌نظیر و در فصاحت و بلاغت سرآمد معاصران خود بود، ظفرنامهٔ شاهجهان را به سلکِ نظم درآورد.

در عهد عالمگیری نیز شخصیّت‌های برجسته‌ای چون عاقل خان رازی زینت بخش دربار بودند و اشعاری در وصف و زیبایی بهشت‌گونهٔ کشمیر سرودند که از آن جمله است:

بی‌رنج مُحال است به فردوس رسیدن هموار ره گلشنِ کشمیر ندارد

طغرای مشهدی نیز که در اواخر عهد عالمگیری در بین شاعران همعصر خود نبوغ بیشتری داشت در توصیف کشمیر اشعاری دارد که دو بیت آن در وصف موسم خزان کشمیر سروده شده و بسیار مشهور است:

کشمیر بود فصلِ خزان، عالم نور بر طالب فیض دیدنش هست ضرور
گویی که درین باغ چمن‌ساز فضا آورده نهال شعله از خرمنِ طور

به هرحال دورهٔ سلاطین تیموری در هند بهترین دورهٔ رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در هند بود.

ازمیان شعرا و ادیبان برجستهٔ این دوره می‌توان از بابا داوود خاکی، شیخ یعقوب صیرفی، خواجه حبیب الله شهری، مظهری، اوجی، ذهنی، ندیم، فصیحی، فطرتی، بدیعی، فروغی، ملّا محسن فانی، ملّا غنی، عبدالرّسول استغنا، منشی محمّد رفیع نافع، جویا، لاله ملک شهید، حاجی محمّد اسلم، محمّد رضا مشتاق، ساطع، محمّد اشرف یکتا نام برد که در تذکرهٔ زعفران زار کشمیر نیز شرح حال [illegible] آمده است.

پس از دورهٔ باشکوه سلاطین گورکانی به رغم ضعف و فتور زبان و ادب فارسی عدّه‌ای از حکّام در گوشه و کنار این سرزمین همچنان از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی حمایت بی‌دریغ نمودند.

Marfat.com

«سوکهجی‌وان مال[1] (۶۲-۱۷۵۴ م) در دورهٔ حکومت خود عدّه‌ای از شعرای برجسته را مورد حمایت سخاوتمندانهٔ خود قرار داد که منشأ خدمات فرهنگی گردیدند و از جمله آن‌ها می‌توان از شائق، سامی، راهیج، توفیق، محتشم خان فدا، محوی، منشی بهوانی داس کاچرو، نیکو، دایا رام کاچرو و خوشدل نام‌برد که تحت حاکمیّت سیکها (۴۶-۱۸۱۹ م) و دوگراها (۱۹۴۶-۱۸۴۶ م) قرار داشتند و همچنین شعرای دیگری همچون میرزا مهدی مُجرم (م: ۱۸۹۵ م) ملّا حمیدالله شاه‌آبادی (م: ۱۲۴۶ ه)، خواجه حسن کول شرعی (م: ۱۲۹۸ ه)، خواجه محمّد شاه وفا و وهّاب‌پاره (۱۹۱۴-۱۸۴۵ م) نام برد که منشأ خدمات علمی و ادبی برای جامعهٔ هند گردیدند.

همچنین در زمان مهاراجه «رنبیر سینگ» (۸۵-۱۸۵۷ م) کتاب‌های بسیاری در موضوعات دینی و عبادی هندوها به زبان فارسی ترجمه گردید و به ویژه آثار تخلیقی در قالب ترجمه و تألیف به رشتهٔ تحریر درآمد.

زعفران زار کشمیر نسخهٔ نویافته

زعفران زار کشمیر عنوان تذکره‌ای است که در اواخر قرن سیزدهم هجری در شهر لکنهو، مرکز حکومت شیعه در هند به سلک تحریر درآمد.

در آن مقطع زمانی که این کتاب نگارش یافت، هندوستان زیر سلطهٔ حکومت بریتانیا بود و خِطّهٔ اوده با مرکزیّت لکنهو زیر نظر نوّاب‌ها که توسّط حکّام بریتانیا تعیین می‌شدند اداره می‌شد.

در این دوره به‌رغم سلطهٔ انگلیسی‌ها که زبان و ادب فارسی رو به افول نهاده بود، رقم بی‌شماری از علمای هند که دانش‌آموختگان حوزه‌های دینی بودند، آثار قابل توجّهی را به زبان فارسی به رشتهٔ تحریر درآوردند. یکی از این آثار ارزشمند

1- Sukhjivan Mal

Marfat.com

زعفران‌زار کشمیر است. این نسخه خطّی گرانبها توسط استاد ارجمند جناب آقای پروفسور توفیق ه. سبحانی در اختیار اینجانب قرار گرفت. از آنجا که اوراق نسخه نامرتّب و نام و عنوان تذکره نیز نامعلوم و بدون شماره‌گذاری و با خط نستعلیق شکسته تحریر یافته بود، با مشاهدهٔ جملهٔ «تاریخ ولادت نور چشمی‌ام محمّدمهدی»[1] روزنهٔ امیدی برایم گشوده شد.

به تذکره‌های علمای هند مراجعه نمودم تا شاید از نام فرزندان آن‌ها به مؤلّف تذکرهٔ زعفران زار پی ببرم؛ از جمله تذکره‌هایی که این راه مشکل را برایم هموار کرد، مطلع انوار مرحوم علّامه سیّد مرتضٰی حسین صدرالافاضل بود که خود از دانش‌آموختگان جامعهٔ سلطانیهٔ لکنهو بود. در تذکرهٔ آن مرحوم، علاوه بر ذکر فرزندان مؤلّف، تألیفات او از جمله زعفران زار نیز ذکر شده بود[2].

برای تکمیل بررسی‌های خود، مآخذ دیگر از جمله الذریعه الی تصانیف الشیعه مرحوم علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی را نیز مورد مطالعه و مقایسه قرار دادم[3].

در این کتاب، دو عنوانِ زعفران زار وجود دارد که هردو به زبانِ فارسی است؛ نخستین کتاب، اثر تاج العلما سیّد علی محمّد بن سلطان‌العلما محمّد بن سیّد دلدار علی نقوی نصیرآبادی متوفّای ۱۳۱۲ هاست. دومی اثر مولوی میرزا محمّد علی بن محمّد صادق بن مهدی لکنهوی صاحب نجوم السّماء است که در سال ۱۳۰۹ ه وفات یافته است.

شرح حال فرزندان مؤلّف، با زعفران زارِ دومی که متعلّق به میرزا محمّد علی لکنهوی است تطبیق داده شد و با تصریح مطلع انوار در خصوص این‌که فرزندان مؤلّف خود از علمای معروف بودند به شرح حالِ آن‌ها در همین کتاب مراجعه نمودم[4]، با بررسی این موضوع معلوم شد که مؤلّف زعفران زار همان مؤلّف

۱- صفحهٔ ۸۲ نسخهٔ خطّی.
۲- مطلع انوار، ص ۵۷۹.
۳- الذریعه، ج ۱۲، ص ۴۰.
۴- مطلع انوار، ص ۶۲۱.

Marfat.com

نجوم السّماء است که صاحب الذّریعه نیز آن را ذکر کرده است[1].

براساس آنچه در مطلع انوار و الذّریعه آمده است، میرزا محمّد مهدی فرزند دیگر میرزا محمّد علی است که تکمله‌ای بر نجوم السّماء نیز نوشته[2] و میرزا محمّد هادی فرزند دیگرش در کتاب تجلیّات عبّاس آثار پدرش از جمله زعفران زار را ذکر نموده است[3].

برای یافتن نسخهٔ دوم با اکثر کتابخانه‌های هند در شهرهای لکنهو، کشمیر، حیدرآباد، پتنا، رامپور و حتّی مرکز تحقیقات فارسی در اسلام‌آباد مکاتبه کردم و نهایتاً به این نتیجه رسیدم که نسخهٔ دیگری از این تذکره وجود ندارد.

پس از حروفچینی کتاب معلوم شد که مؤلّف در بخش اوّل، توصیفی از خطّهٔ دلپذیر کشمیر جنّت نظیر آورده و در ضمن به معرّفی تعدادی از شعرای آن منطقه پرداخته و در بخش دوم اشعار و نیز تکملهٔ مربوط به هر شاعر را به صورت پراکنده و بعضاً در حواشی و در چند جای کتاب آورده که این بخش نیز با زحمت بسیار پس از تنظیم به صورت الفبایی ترتیب داده شد.

در متن کتاب، تعداد زیادی کلمات محلّی نیز مورد استفاده قرار گرفته بود که برای ضبط دقیق‌تر آن به کتاب‌هایی از جمله راج‌ترنگینی، تاریخ حسن و وجیزالتّواریخ که دربارهٔ تاریخ و شعرای سرزمین کشمیر تحریر یافته مراجعه و با بهره‌گیری از نکات ارزندهٔ آن آثار، مطالب قابل استفاده‌ای برای توضیح بیشتر متن زعفران زار اقتباس گردید.

در نثر و نظم کتاب افتادگی‌هایی وجود داشت که با مراجعه به دیگر تذکره‌ها از جمله تذکرهٔ شعرای کشمیر تألیف حسام‌الدّین راشدی اصلاح گردید.

موضوع قابل ذکر دیگر این است که مؤلّف در مقدّمهٔ تذکره تصریح نموده که آن

۱- الذریعه، ج ۲۴، ص ۸۱.
۲- این تکمله توسّط کتابخانهٔ حضرت آیت‌الله العظمٰی نجفی مرعشی(ره) در سال ۱۳۹۷ ه به چاپ رسیده است.
۳- تجلیّات عبّاس، ص ۲۸۰.

Marfat.com

تذکره را «حسب فرمانِ واجب الاذعانِ یکی از بزرگان به جمع و تألیفش شتافته و امتثالاً للامرالمسعود اقدام بر این امر نموده» است، امّا در متن کتاب ذکری از آن شخص که امرِ به تألیف این تذکره نموده، در میان نیامده است.

با تفحّص در آثار علمای معاصرِ مؤلّف، کتابی که از آن شخصیّت بزرگ ذکری نموده، تکملهٔ نجوم السّماء فرزندش میرزا محمّد مهدی است که در این باره چنین تصریح فرموده است:

"زعفران زار که در احوالِ شعرای اهل کشمیر است به امر جناب عالم جلیل الشّأن مجتهد رفیع المکان جناب مولانا السیّد ابوالحسن بن سیّد علیشاه طاب ثراهما تحریر فرموده بودند"[1].

نظر به جایگاه ویژهٔ آن عالم برجسته و مجتهد رفیع المکان که این تذکره حسب دستور او جمع آوری گردیده، مناسب است به گوشه‌ای از زندگی ارزشمند او اشاره شود:

مولانا سیّد ابوالحسن بن سیّد محمّد بن سیّد علی شاه کشمیری

وی در ربیع الاوّل ۱۲۶۰ هـ /۱۸۴۴ م در لکنهو ولادت یافت و مادّهٔ تاریخ ولادتش در «خورشید عالم» بازتاب یافت.

تحصیلات ابتدایی را تا نُه سالگی نزد پدرش مولانا سیّد محمّد فراگرفت و پس از درگذشت پدر، به مدّت چهارده سال نزد علمای بنامِ آن دوره کسب فیض نمود.

در عقاید و کلام، کتاب مفصّل عمادالاسلام را نزد سلطان‌العلما سیّد محمّد [illegible] و اصول را نزد ممتازالعلما سیّد محمّد تقی فراگرفت.

او در فراگیری درس چنان نکته‌سنج بود که اکثر اوقات برای هر درس دو روز وقت صرف می‌کرد، به طوری که استادانش احساس می‌کردند که برای تدریس او

۱- تکملهٔ نجوم السّماء، ص ۱۳۱.

Marfat.com

لازم است با آمادگی کامل در کلاس درس حاضر شوند.

او از جوانی در زهد و تقویٰ شخصیّت بی‌نظیری بود در تقریر درس، موعظه، سخنوری و نیز فقه و اصولِ استدلالی، شخصیّت منحصر به فردی بود و همواره مورد تعریف و تمجید علمای عصر به ویژه ممتازالعلما قرار می‌گرفت.

استادش مفتی محمّد عبّاس که از شخصیّت‌های کم نظیر آن عصر بود، به وجودِ این شاگرد بسیار افتخار می‌کرد و توجّه ویژهٔ او به سیّد ابوالحسن برای دیگران تحسین برانگیز بود.

سیّد ابوالحسن در امور زندگی به ویژه مباحث علمی، بسیار محتاط بود، هر نامه و یا متنی را بدون تأمّل امضا نمی‌کرد، حتّی دربارهٔ کتاب شریف شریعت غرّا که متعلّق به مفتی محمّد عبّاس است، وقتی از ایشان نظرخواهی شد برخلاف اساتید دیگر که سریعاً اظهار نظر می‌کردند، با تأمّل بسیار اظهار نظر فرمود.

سیّد ابوالحسن فقه و اصول را طوری تدریس می‌کرد که طلّاب احساس می‌کردند گویی در نجف اشرف مشغول تحصیل‌اند.

او از بنیانگذاران مدرسهٔ ایمانیهٔ بنارس، مدرسهٔ ناظمیّه و سلطان‌المدارس لکنهو بود و با تأیید میرزا محمّد عبّاس خان، جامعهٔ ناظمیّهٔ لکنهو را و همچنین با تأیید وقف حسین‌آباد، مدرسهٔ سلطان‌المدارس لکنهو را تأسیس کرد.

ایشان در ۲۴ محرّم ۱۳۱۳ هـ به کربلای معلّی سفر کرد و در همان‌جا به لقای الهی پیوست.

فرزندش سیّد محمّد جعفر بر او نماز خواند و در فقدان او خطیب اعظم هند مولانا سبط حسن این مرثیه را سرود:

هو جبلٌ من آلِ عدنانِ راسیا — فامست بقاع الارض ارجفها هَدُّه

قضی نحبه و الدّهر یغشاه صیته — ولم یلف بحر فی الوری جزره مدُّه

لقد کان حَیّاً آیة الله فی الوری — و فی القبر اَمسی مصفحاً حازه جلده

۱۲۹۹۵۰

Marfat.com

تحری العراق منه سیّداً مُهنّدا فیا حبّذا سیف، و یا حبّذا غمده

فَاَرَّختُ عاماً حِلّ فیه ضریحه بَکَتْهُ جفون الشرع، ناح له مَجدُه

از تصانیف مولانا سیّد ابوالحسن می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

۱) اربعین و شرح اربعین.

۲) دُرّ ثمین (تعلیقات شرح اربعین شیخ بهایی).

۳) شرح فصول تا بحث نبوّت.

۴) حواشی بر رسائل شیخ مرتضٰی(ره).

۵) حواشی قوانین الاصول.

۶) حواشی بعض مقامات فصول.

۷) تعلیقات منهج الیقین علّامه حلّی(ره).

۸) رسالهٔ تحقیق مسألهٔ نجاست ماءقلیل.

۹) رساله تحقیق حکم تغییر تقدیری.

۱۰) رسالهٔ حرمت نظر بر زن اجنبی.

۱۱) رؤیت هلال قبل از زوال.

۱۲) رسالهٔ در حکم تخلّل بین الایجاب و القبول.

۱۳) خیرالزاد (عربی).

۱۴) تراجم علماء الکاملین.

۱۵) احوال مخصوص و ایّام ولادت و وفات.

۱۶) رحیق مختوم حالات بحرالعلوم.

۱۷) نغمة الورقاء (مکاتیب عربی).

۱۸) غلالة الصافیّة فی حلّ لغزالکافیه کی شرح مقدّمه.

۱۹) شقائق الحائق و حدائق الدقائق (نکات و تحقیقات دربارهٔ احادیث مشکله).

Marfat.com

۲۰) تقریب شرح تهذیب (النحو) تألیف ۱۲۸۰ ه[1].

سلسلهٔ نسب و ولادت میرزا محمّد علی

براساس کتاب مضامین عزیز لکنهوی نسب میرزا محمّد علی مؤلّف زعفران زار کشمیر چنین قید شده است:

میرزا محمّد علی بن میرزا محمّد صادق بن میرزا محمّد مهدی بن میرزا محمّد کاظم بن میرزا محمّد جعفر شیرازی است که در ۱۳ رجب سال ۱۲۶۰ ه در شهر لکنهو ولادت یافت. جدّ اعلای ایشان میرزا محمّد جعفر در زمان سلطنت شاهان اَوَده در اختیار سلطان نصیرالدّین (۳۷-۱۸۲۷ م) بود.

تحصیلات عالیه

میرزا محمّد علی در محیط علمی، فرهنگی و مذهبی شهر لکنهو پرورش یافت و علوم و فنونِ مختلف را نزد اساتید مبرّز فراگرفت. فقه و اصول را نزد فرزندانِ علّامه سیّد دلدار علی سیّد محمّد سلطان‌العلماء (۱۲۸۴-۱۱۹۹ ه/۱۸۶۷-۱۷۸۴ م)[2] و سیّد حسین سیّدالعلماء (۱۲۷۳-۱۲۱۱ ه/ ۱۸۵۶-۱۷۹۶ م)[3] تفسیر و حدیث را نزد مولانا علّامه سیّد حامد حسین نیشابوری (۱۳۰۶-۱۲۴۶ ه/۱۸۸۸-۱۸۳۰ م) صاحب عبقات‌الانوار[4]؛ علوم حکمیّه، طب و فلسفه را نزد راجه امداد علی خان کنتوری (م: ۱۲۹۲ ه/۱۸۷۵ م)[5] و ادبیّات را نزد مولانا مفتی محمّد عبّاس شوشتری (۱۳۰۶-۱۲۲۴ ه/۱۸۸۹-۱۸۰۹ م) فراگرفت.

میرزا محمّد علی از علمایی بود که در کسب علوم، جهد بلیغ داشت و نه تنها به اساتید خود بسیار اعتقاد و ارادت داشت، بلکه همواره از سوی آن‌ها مورد

۱- مطلع انوار، ص ۵۰؛ تذکرهٔ بی‌بها، ص ۲۵؛ مصحفی‌الرجال، ص ۲۷؛ نزهة‌الخواطر، ج ۸، ص ۷.
۲- مطلع انوار، ص ۴۵۵.
۳- همان، ص ۱۹۱.
۴- همان، ص ۱۵۶.
۵- همان، ص ۱۱۰.

Marfat.com

احترام و اعزاز قرار می‌گرفت[1].

چنان‌که علّامه میرحامد حسین،صاحب عبقات‌الانوار دربارهٔ او چنین می‌نویسد:

"الفاضل السعید و الولی الرشید الصفی الحمید الالمعی الزکی اللوذعی الذکی المولوی میرزا محمّد علی مِمّن حازَ قصب السّبق فی العلم و البدائه و احکم مرائر التحقیق و اتقن الصّناعة و اخذالعلوم من الاعلام الاجِلّه و وافق الاکابر الذین هم رؤساء الملّة و هو لی بالخصوص قدیم الوداد الثقة والمختص بمرافقتی والمنوه بالاعتماد والرکون والثقة"[2].

تألیفات میرزا محمّد علی

شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذّریعه آثار میرزا محمّد علی را چهار عنوان ذکر نموده است:

۱) نجوم السّماء فی تراجم العلماء.

۲) زعفران زار.

۳) روضة الازهار.

۴) مجمع الفوائد.

ایشان در خصوص آثار میرزا محمّد علی، اظهارانی را بدین شرح آورده است:

> **"نجوم السّماء اثری است به زبانِ فارسی که مؤلّف آن میرزا محمّد علی بن صادق بن مهدی کشمیری که شاگرد میر عبّاس شوشتری و میر حامد حسین نیشابوری صاحب عبقات الانوار است، شرح حال علمای سده‌های یازده تا سیزده هجری را تحریر نموده است.**
>
> **مؤلّف، این کتاب را به امر استادش علّامه میر حامد حسین در سنهٔ ۱۲۸۶ ه تألیف نمود و برای هر قرن یک نجم قرار داد.**

۱- همان، ص ۵۵۸.

۲- تجلیّات عبّاس، ص ۲۸۰.

Marfat.com

نجم اوّل و دوم و قسمتی از سوم به سلک تحریر درآمد، امّا عمر مبارکش در تکمیل نجم سوم کفاف نداد و لذا این کتاب در سنهٔ ۱۳۰۳ ه در هند به چاپ رسید.

فرزند ایشان میرزا محمّد هادی ـ معروف به عزیز ـ در تجلیّات آورده که پدرش در ۱۳ رجب ۱۲۶۰ ه متولّد و در ذیقعدهٔ ۱۳۰۹ ه رحلت نمود.

از آثار او روضة الازهار، زعفران زار و مجمع الفوائد باقی‌مانده است.

فرزندش میرزا محمّد هادی دیوانی دارد و فرزند دیگرش محمّد مهدی تکملهٔ نجوم السّماء را به انجام رسانیده است[1].

وجهٔ تسمیهٔ زعفران زار

یکی از گلزارهای این سرزمین جنّت نظیر زعفران زار بودن آن است. مؤلّف کتاب راج‌ترنگینی، پاندیت کلهن کشمیری در سال ۵۴۵ ه آن را به صورت منظومه‌ای به زبانِ سانسکریت سروده و در سالِ ۹۹۷ ه توسّط ملّا شاه محمّد شاه‌آبادی کشمیری به نثر فارسی ترجمه شده است. او دربارهٔ کشمیر می‌نویسد:

"کشمیر آن است که آب آن در هوای گرم، سرد و در هوای سرد گرم است و از جمله خوبی‌های آن زعفران زار است".

انتخاب نام این تذکره به زعفران زار که دربرگیرندهٔ اشعارِ شاعران و سخنوران خطّهٔ دلپذیر کشمیر است، اشارهٔ تلمیحی است به یکی از خواص و ویژگی‌های زعفران در طبّ قدیم که ویژگی خنده برانگیزی و نشاط‌دهندگی آن است و این تذکره نیز از سرسبزی و طرب‌انگیزی آن سرزمین که با اشعار زیبای شعرا به تصویر کشانده، حکایت دارد، چنان‌که در متن این تذکره، مؤلّف بیتی را از میر سیّد عطاءالله

۱- مطلع الانوار، ص ۶۲۱.

Marfat.com

رضوی در این خصوص ذکر نموده که فرمود:

زعفران خورده است گویی صبحدم از آفتاب

ورنه بی‌دردیست یکدم عمر و خندان زیستن

و همچنین شعرای دیگر در این خصوص آورده‌اند:

از آن میوهٔ زعفران ریز شد که چون زعفران شادی‌انگیز شد

(نظامی گنجوی)

ز روی عدو شاد شد روز جنگ که دل را بود شادی از زعفران

(عیاضی سرخسی)

شد دلِ طاووس شاد از شنبلید از بهر آنک زعفران رنگست و دل را شاد دارد زعفران

(امیر معزّی نیشابوری)

تا طبیعت زعفران را رنگ اعدای تو دید مایه شادی جدا کرد از مزاج زعفران

(سنایی غزنوی)

ویژگی‌های زعفران زار

۱. نسخهٔ منحصر به فرد خطّ مؤلّف.

دلایل متقنی وجود دارد که این نسخه به خطّ مؤلّف می‌باشد.

دلیل اوّل تصریح مؤلّف تذکره است که فرمود: "این تذکره را حسب فرمان واجب الاذعان یکی از بزرگان، به جمع و تألیفش شتافتم".

دلیل دوم تصریح فرزندش میرزا محمّد مهدی است که فرمود پدرم زعفران زار به امر جناب مولانا السیّد ابوالحسن تحریر فرموده بودند.

دلیل سوم تصریح نوهٔ مؤلّف یعنی میرزا محمّد جعفر، فرزند میرزا محمّد هادی بن میرزا محمّد علی معروف به «حیات لکنهوی» است که از شعرای برجسته و

Marfat.com

غزل‌سرای عصر حاضر بود که آثار ارزشمندی از او باقی‌مانده[1] است. ایشان پس از اطّلاع یافتن از تذکرهٔ زعفران زار که از آثار نایاب جدّ بزرگش بوده، بسیار شادمان شد و عواطف و احساسات قلبی خود را در نامه‌ای به عنوان مقدّمهٔ این اثر ارزشمند تقدیم فرمودند.

ایشان در مقدّمه تصریح کردند که این اثر را میرزا محمّد علی به قلم خودش تألیف نموده است[2].

قرینهٔ آشکار بر این تصریحات، خط خوردگی‌های بعضی از جملات در جای جای این کتاب است و چنان‌که اگر کاتبی آن را تحریر می‌کرد، لازم بود برای زیبایی کتابت قلم خوردگی‌ها را که به زیبایی کتاب خدشه وارد می‌سازد، برطرف کند.

۲. این تذکره دارای دو بخش عمده است:

در بخش اوّل معرّفی تاریخچهٔ کشمیر که بنا به روایاتی محلّ هبوط حضرتِ آدم و حوّا بوده و در این خصوص مطالبی از اربابِ کتب و سیَر در ذکر بعضی حالاتِ پاکیزه سمات آن بلدهٔ طیّبه و مقامِ کریم که درجٔ از ابواب جنّت‌النّعیم است، آورده شده و طلیعهٔ آن از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری است که در دورهٔ جلال‌الدّین محمّد اکبر، پادشاه گورکانی هند قاضی‌القضات دربار او بوده است.

در ادامه ذکری از تاریخ گرایش مردم کشمیر به مذهبِ شیعه آمده که سهمِ قابل توجّهی از تشیّع کشمیر در مهاجرت میر سیّد علی همدانی با ۷۰۰ نفر اهلِ علم

۱- وی در سال ۲۰۰۷ م درگذشت. از او چهار دیوانِ شعر باقی‌مانده که عبارتند از: حصارِ آب، ندی کی پار کا منظر، دریا روان رهی، وسیله و نیز دو اثر مرحوم پدرش عزیز لکنهوی را موسوم به انجم‌کده و اوراقِ عزیز مرتّب نموده است (خبرنامهٔ علمی، اردو آکادمی، دهلی، سالانه ایوارد، ۱۹۹۸ م.)

۲- رجوع شود به مقدّمهٔ کتاب یادداشت حیات لکنهوی.

Marfat.com

و قلم و حِرَف مختلف به سرزمین کشمیر بوده که نام ایران صغیر را از آنِ خود ساخت. چنان‌که علّامه اقبال لاهوری فرمود:

آفرید آن مرد ایران صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر

در ادامهٔ بخش اوّل مقدّمه‌ای در توضیح وجه تسمیهٔ کشمیر به جنّت نظیر اختصاص یافت و مطالبی از تاریخ مرآة‌الاولیاء و نوادرالاخبار بابا رفیع‌الدّین بلخی، تاریخ حشمت کشمیر و نیز عجایب البلدان عبدالسمیع بیرجندی ذکر گردیده است. در خاتمه این بخش به طور مبسوط به عجایب و طلسماتِ این خِطّهٔ دلپذیر پرداخته شده که در مطلعِ آن توصیف حکیم ابوالقاسم فردوسی است که فرمود:

چو کشمیر شهری دِگر در جهان نبیند کسی آشکار و نهان

و نیز به تفصیل قصیدهٔ جمال‌الدّین متخلّص به عرفی شیرازی ذکر گردیده که فرمود:

هر سوخته جانی که به‌کشمیر درآید گر مرغ کبابست که با بال و پر آید
بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا جایی که خزف گر رود آن‌جا گهر آید
فردوس به‌دروازهٔ کشمیر رسیده‌ست کو مدّعی‌ای گر نگرنده‌ست درآید
زیبایی کشمیر گرش باعث عشوه‌ست من می‌خرم ار زال فلک عشره گر آید
این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل آن شرح ندارد که به‌گفتار درآید

و در خاتمه آمده است:

کشمیر بهشت بی‌در و دیوار است تا چشم کند کار، گل و گلزار است

در بخش دومِ کتاب به ذکر شعرای سرزمین زعفران زار کشمیر پرداخته و به‌رغم اختصار کتاب، مختصری در شرح حال بیش از ۸۹ تن از شعرای کشمیری را که برخی از آن‌ها را در هیچ منبع دیگری نمی‌توان یافت، ذکر نموده است.

۳. در بعضی اشعار این تذکره از کلمات هندی نیز در اشعار فارسی استفاده شده، از

Marfat.com

جمله اشعاری که شیخ محسن فانی کشمیری در مدح ظفر خان آورده است:

نو بهار آمد به سیر گلشن هندوستان زیبد ار طوطی به جای پر برآرد برگ پان
چشم مردم از سواد هند روشن می‌شود گر نیارد کس متاع سرمه را از اصفهان
در چمن هر صبح مینا سر کند راگ بَسنت نیست طوطی را بجر، کلیان چو بلبل بر زبان
چنبه می‌گیرد چو نرگس دست گلچینی به‌زر لاله می‌بندد حنا چون گل به پای باغبان
گل ز شبنم هار چنبیلی به گردن افکند تا تواند شد حریف شاهد هندوستان
باغ و صحرا سبز شد از فیض ابر نو بهار شد همه صحن زمین همرنگ بام آسمان

در این اشعار کلمات هندی مورد استفاده شده بدین شرح است:

بجر کلیان: آذرخش، صاعقه.

بَسَنت: یکی از جشن‌های هند است که می‌توان به آن جشن بهار گفت.

پان: یک نوع برگ سبز گرمسیری است که عدّه‌ای از مردم هند آن را پیچانده در دهان می‌گذارند و می‌جوند.

چنبه: بوتهٔ گلی که دارای گل‌های طلایی و خوشبوست.

چنبیلی: گل یاسمین.

راگ: دستگاهی در هنر موسیقی.

مینا: یک نوع پرنده.

هار: حلقهٔ گردن.

۴. چون مؤلّف این تذکره از علمای شیعه بوده و شیعیان دربین مسلمانان جایگاه ویژه‌ای دارند، اشعاری را در مدح و منزلت مولا علی (ع) آورده است، از جمله ابیاتی از شیخ یعقوب صیرفی کشمیر نقل کرده:

اولیا و اصفیا را سیّد و مولیٰ، علی(ع)
وال من والاه علیاً، عاد من عادیٰ، علی(ع)

Marfat.com

پیشهٔ من عاشقی و منّت ایزد را که هست

در طریق عشقبازی پیشوای ما، علی(ع)

حق عیان از مصطفٰی(ص) و مصطفٰی از مرتضٰی

باء بسم اللّٰه نبی و نقطهٔ آن با علی(ع)

اوست دریای علوم و دُرِّ دریای یقین

بوالعجب سرّی که هم دُرّ است و هم دریا، علی(ع)

هیچ می‌دانی که او را چیست نسبت با نبی؟

با محمّد مثل هارونست با موسٰی، علی(ع)

صیرفی بیدل ضعیف و نفس غدّارش قویست

جای امداد است وقت دستگیری، یا علی(ع)

۵. میرزا محمّد علی با توجّه به ارادت و اخلاص ویژه‌ای که به استاد محبوبش مفتی محمّد عبّاس داشت، در اوراقی از آخر کتاب ذکری از آثار او من جمله کتاب ظِلّ ممدود که از منشآت و مکاتیب وی است و نیز کتاب روائح القرآن اشعاری را ذکر کرده و حُسن ختامِ تذکرهٔ زعفران زار را به چند غزلِ عرفانی استادش بدین شرح مزیّن نموده است:

چه خوش است نیم شبها سرِ کویِ یار بودن — دمِ پر شرر برآوردن و بی‌قرار بودن

من و تو درین گلستان چو گل و چو ابرنیسان — ز تو غنچه سان تبسّم من و اشکبار بودن

چو حیات ماست فانی چه غم و چه شادمانی — به خُمار باده خوشتر که به هوشیار بودن

تو که معدن طلایی به نگاهِ کیمیایی — ز غبار من چه خواهی، زر خوش عیار بودن

تو که جنس عیب پوشی به هُنر نمی‌فروشی — چه عبادت تو کردن چه گناهکار بودن

به دل چو غنچه تنگی، چه زنم سری به‌سنگی — که چو لاله‌زار باید همه داغدار بودن

بگذشت عمر سیّد بَد و نیک و خوب و فاسد — اثری نماند اِلّا همه شرمسار بودن

Marfat.com

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از آقای دکتر مهدی خواجه پیری که اجازه دادند از نسخهٔ اصل در «مرکز میکروفیلم نور» استفاده کنم، تشکّر می‌کنم. از دانشمند گرامی جناب اکبر ثبوت که مشوّق من در چاپ این کتاب بودند، سپاسگزارم. از استاد گرامی جناب آقای دکتر مهدی محقّق رئیس محترم هیأت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که اجازه فرمودند این اثر در ردیف انتشارات انجمن قرار گیرد تشکّر می‌کنم. از استاد پروفسور یونس جعفری نیز که همیشه راهنما و راه گشای محقّقین و پژوهشگران در خطّهٔ هند بوده‌اند، قدردانی می‌کنم. همچنین از استاد دکتر محمدرضا نصیری که همیشه با روی گشاده مشکلات را از پیش پای دانشوران برمی‌دارند، متشکّرم. از آقای علیرضا قزوه که اوزان اشعار را بازدید کردند و از آقای عبدالرحمان قریشی که کار حروف نگاری را با دقّت خاصّ انجام دادند، تشکّر می‌کنم. از استاد دکتر توفیق ه. سبحانی به پاس در اختیار قرار دادن این نسخه و حل پاره‌ای از ابهامات متن بسیار سپاسگزارم.

در پایان لازم به ذکر است ترجمهٔ مقدمه مرحوم حیات لکنهوی که به زبان اردو در تاریخ ۲۸ اوت سال ۲۰۰۲ م تحریر یافته بود، در پایان مقدّمه اثر آورده شد. یادداشت استاد پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، استاد ممتاز زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه دهلی دربارهٔ این اثر نیز در مقدّمهٔ اثر افزوده شد.

با احترام و تواضع این اثر را به پیشگاه علّامه مولانا سیّد مرتضی حسین صدرالافاضل مؤلّف مطلع انوار تقدیم می‌دارم.

و من الله التّوفیق و علیه التّکلان

کریم نجفی برزگر

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند

Marfat.com

تقریظ: از پروفسور سیّد امیر حسن عابدی

تحقیقات فارسی در شبه قارّه پیشینه‌ای طولانی دارد و فرآورده‌های آن نیز در بسیاری از عرصه‌ها، حتّی از ایران که زادگاه فرهنگ فارسی است، چشمگیرتر بوده است؛ چنانکه در صحنهٔ تذکره نویسی و پژوهش در احوال و آثار شاعران، آنچه در اعصار گذشته در هند انجام گرفته، به نسبت باکوششهای مشابه آن در ایران، ازکم و کیف بیشتری برخوردار بوده است و:

الف ـ نخستین تذکرهٔ شناخته شدهٔ فارسی (لباب الالباب) در شبه قارّه تألیف شده است.

ب ـ در میان تمام تذکره‌های شاعران فارسی، کتابی که مشتمل بر بیشترین مواد و مطالب در شرح احوال سرایندگان است (عرفات العاشقین) و دو کتابی که بیشترین گزیده‌ها را از سروده‌های شاعران دارد (خلاصة الاشعار، بتخانه) هر سه در هند تألیف شده است.

ج ـ نخستین مؤلّفی که احوال و آثار شاعران فارسی را به شیوهٔ جدید تجزیه و تحلیل کرده، یک هندی است (شبلی نعمانی).

د ـ آغازگر تألیف تذکره‌های منطقه‌ای، هندیان هستند.

دفتری که در دست دارید، یکی از تذکره‌های منطقه‌ای است که به شرح احوال و آثار سرایندگان فارسی کشمیر اختصاص یافته و مؤلّف آن، که خود کشمیری الاصل و از پرورش یافتگان و دانش آموختگان حوزهٔ علمیهٔ لکنهو است، احوال و آثار شاعران کشمیری را که برخی در هیچ منبع دیگری معرّفی نشده‌اند، در آن آورده

Marfat.com

است. با توجّه به اهمیت تذکرهٔ زعفران زار کشمیر درمیان تذکره‌های فارسی، پژوهشگر جوان و آشنا با تاریخ و فرهنگ هند جناب آقای دکتر کریم نجفی برزگر فارغ التّحصیل دکتری تاریخ از دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو به احیای این اثر گرانقدر همّت گماشت و به آن شکل تازه‌ای بخشید. تصحیح، ترتیب و تعلیقات ارزنده و نکته بینانه و انتشار این تذکره که حتّی نام آن بسیار کم به‌گوش محقّقان رسیده، درخور ستایش و سپاسگزاری است.

مزید توفیقات ایشان را در ادامهٔ این گونه خدمات ادبی ـ فرهنگی آرزومندم.

پروفسور سیّد امیر حسن عابدی
استاد ممتاز زبان و ادبیّات فارسی
دانشگاه دهلی، دهلی.
۲۶ جولای ۲۰۰۲ (۵ مرداد ۱۳۸۱)

Marfat.com

تقریظ: از زنده یاد حیات لکنهوی

قبل از اینکه مطلبی دربارهٔ تذکرهٔ زعفران زار کشمیر بنویسم لازم می‌دانم که به‌عرض برسانم زمانی که والدِ ماجدِ بنده مولانا عزیز لکنهوی مشهور به «لسان الهند» رحلت کردند، بنده در آن موقع در سنّ چهار سالگی بودم. هنگامی که به سنّ بلوغ رسیدم، مطلع شدم که راجهٔ محمودآباد کلیهٔ ذخایر کتب چاپی و غیرچاپی خاندانِ ما را به عنوان قدردانی در کتابخانهٔ خود نگاهداشته است. در خانهٔ بنده فقط سه کتاب از پدر بزرگوارم عزیز لکنهوی موجود بود که از این کتابها والدهٔ محترمه و دیگر اعضای خانواده استفاده می‌کردند. آنها عبارت بودند از صحیفهٔ وِلا (مجموعهٔ قصاید)؛ گُلکده (مجموعهٔ غزلیات)؛ و گلِ تابوت (مجموعهٔ نوحه‌ها). وقتی که اثر مشهور عزیز موسوم به تجلیّات راکه شرح زندگی مفتی مولانا میر محمّد عباس شوشتری است مطالعه می‌کردم، فهرستی از آثار مرحوم پدر بزرگم مولانا میرزا محمّد علی را مشاهده نمودم که در میان آنها کتابهای نجوم السّما، زعفران زار کشمیر، روضة الازهار و مجمع الفوائد مندرج بود.

کتاب نجوم السّما و تکملهٔ آن در دو جلد در قم (ایران) توسط مرحوم آیت الله سیّد شهاب‌الدین مرعشی به‌چاپ رسیده است. با آنکه می‌دانستم که تذکرهٔ زعفران زار کشمیر به چاپ نرسیده امّا بر این اثر گرانقدر دست نیافتم.

بنده نمی‌دانم با چه الفاظی از مولانا دکتر کریم نجفی برزگر تشکّر کنم که با جستجو و ذوق علمی خود به این تذکره در چهار سال قبل دست یافتند و با توجّه به اینکه نام مؤلّف در کتاب موجود نبود، در مدّت مذکور ضمن مطالعه و بررسی کتاب در جستجوی نام صاحب اثر بودند که از قطعهٔ تاریخ ولادت عمویم مولانا حکیم میرزا محمّد مهدی درگوشه‌ای از کتاب که مرقوم گردیده بود: «ولادت نور

Marfat.com

چشمی‌ام محمّد مهدی ۲۹ رمضان المبارک ۱۲۸۱ ه»، ایشان به یافتن نام مؤلّف تذکرهٔ زعفران زار کشمیر مرحوم مولانا میرزا محمّد علی والدِ میرزا محمّد مهدی موفق شد.

هنگامی که دکتر کریم نجفی در کتابخانهٔ خانهٔ فرهنگ، این تذکره را به من نشان دادند بی‌اختیار می‌خواستم آن را ببوسم و بر چشمانم بگذارم؛ چرا که اوّلین بار دستخط پدر بزرگم را می‌دیدم. سبحان الله! بنده به جهت این خبر مسرّت آمیز که تذکرهٔ مذکور بعد از دو قرن به زیور طبع آراسته خواهد شد، ضمن تبریک خدمت دکتر کریم نجفی برزگر دو بیت از اشعار پدر بزرگوار خود عزیز لکنهوی را همراه با دعای قلبی خود به ایشان اهدا می‌کنم:

غرق ہوکر رول لو موتی خود اپنے واسطے ڈوب کر اُبھرو تو اورون کیلئے ساحل بنو

ترجمه:

برای بدست آوردن مروارید خود را به قعر دریا بیفکن

و هنگامی که از آب بیرون آمدی، برای دیگران ساحل باش

حیات لکنهوی

۲۸ آگوست سنهٔ ۲۰۰۲ م.

Marfat.com

[ص ۸۰]

اسامی شاعران

۱. آزاد کشمیری، خواجه محمّد بولاقی ۲۵
۲. آزاد کشمیری، خواجه نورالله ۲۵
۳. آزاد کشمیری، محمّد علی ماهر ۲۵
۴. آزاد کشمیری، محمّد مقیم ۲۷
۵. احسن کشمیری، نوّاب ظفر خان ۲۷
۶. اِخلاص کشمیری، کشن چند ۲۸
۷. استغنای کشمیری، عبدالرّسول نحوی ۲۸
۸. اظهری کشمیری، شیخ محمّد علی ۲۹
۹. افسوس کشمیری، محمّد باقر ۲۹
۱۰. افصح کشمیری ۲۹
۱۱. انجب کشمیری، میر ضیاءالله ۳
۱۲. اوجی کشمیری، مولانا عبدالرّحمٰن ۳
۱۳. برهمن کشمیری، منشی چندربهان ۳۲
۱۴. بزرگی کشمیری ۳۲
۱۵. بلایی کشمیری، عبدالوهّاب ۳۳
۱۶. بهار کشمیری، لاله اودی بهان ۳۳
۱۷. بینش کشمیری، میرزا محمّد عقیل ۳۳
۱۸. بینش همدانی کشمیری، محمّد عارف ۳۴
۱۹. پخته کشمیری، ملّا علی ۳۵
۲۰. تحسین کشمیری، آقا عبدالعلی ۳۵

Marfat.com

۲۱. تحسین کشمیری، خواجه عنایت‌الله ۳۶
۲۲. تسکین کشمیری، میرزا فتح علی ۳۶
۲۳. تسلیم کشمیری، شاه رضا ۳۶
۲۴. تسلیم کشمیری، میرزا تسلیم ۳۶
۲۵. تمکین کشمیری، رحمة‌الله ۳۷
۲۶. توفیق کشمیری، ملّا محمّد ۳۸
۲۷. جامع کشمیری، خواجه مسعود ۴۱
۲۸. جنون کشمیری، میرزا ارجمند بیگ ۴۱
۲۹. جوهر کشمیری، مولانا عبدالحکیم ۴۲
۳۰. جویا کشمیری، میرزا داراب بیگ ۴۲
۳۱. حافظ احمد کشمیری ۴۴
۳۲. حامی کشمیری، حمایت الله ۴۴
۳۳. حمیدی کشمیری، مولانا حمیدی ۴۴
۳۴. خورسند کشمیری، مولانا خورسند ۴۴
۳۵. دانای کشمیری، ملّا فخرالدّین ۴۴
۳۶. دوست کشمیری، دوست محمّد ۴۵
۳۷. دیوانی کشمیری، خواجه نورالله ۴۵
۳۸. دیوانی کشمیری، مولانا هاشم ۴۵
۳۹. ذهنی کشمیری، ملّا ذهنی ۴۵
۴۰. رابط کشمیری، ملک محمّد ۴۶
۴۱. راضی کشمیری، احسن‌الله خان ۴۷
۴۲. رافع کشمیری، ملّا محمّد رفیع ۴۸
۴۳. رضای کشمیری، محمّد رضا ۴۹
۴۴. رضوی کشمیری، میر سیّد عطاءالله ۴۹
۴۵. زیرک کشمیری، ملّا محمّد ۴۹

Marfat.com

۴۶. ساتر کشمیری، محمّد حسین ۵۰
۴۷. ساطغ کشمیری، ملّا عبدالحکیم ۵۰
۴۸. ساکن کشمیری، میرزا محمّد جان ۵۲
۴۹. سالم کشمیری، حاجی محمّد اسلم ۵۲
۵۰. سالم کشمیری، حاجی میر لطف‌الله رضوی ۵۴
۵۱. سالم کشمیری، محمّد سالم ۵۴
۵۲. سامان کشمیری، خواجه احمدالله ۵۵
۵۳. سامی کشمیری، محمّد جان بیگ ۵۵
۵۴. سدریت کشمیری ۵۵
۵۵. سرآمد کشمیری، سراج‌الدّین ۵۶
۵۶. سیّد کشمیری، میر مصطفی ۵۶
۵۷. صابری کشمیری، حفیظ‌الله ۵۶
۵۸. صامت رسولپوری، محمّد خان ۵۷
۵۹. صامت کشمیری، حاجی محمّد علی ۵۷
۶۰. صبحی کشمیری، ملّا صبحی ۵۷
۶۱. صوفی کشمیری، ابوالبرکات خان ۵۹
۶۲. صوفی مازندرانی، مولانا محمّد صوفی ۶۰
۶۳. صهبایی کشمیری، قاسم خان ۶۱
۶۴. صیرفی کشمیری، شیخ یعقوب ۶۱
۶۵. ضیای کشمیری، شیخ محمّد ۶۳
۶۶. طلوعی کشمیری، مولانا محمّد ابراهیم ۶۴
۶۷. ظفر کشمیری، ابوالمظفّر ۶۴
۶۸. عشرت کشمیری، جی کشن ۶۴
۶۹. علیم کشمیری، محمّد علی ۶۴
۷۰. غنی کشمیری، محمّد طاهر ۶۵

Marfat.com

۷۱. فاخر کشمیری تهیشی، ابوالمفاخر ۶۷

۷۲. فاروق کشمیری فتحکدلی، ملّا محمّد ۶۸

۷۳. فانی کشمیری، شیخ محسن ۶۸

۷۴. فتوّت کشمیری، میر حبیب‌الله ۷۲

۷۵. فتوّت کشمیری، میرزا ابوتراب ۷۲

۷۶. فرحت کشمیری ۷۲

۷۷. فرح کشمیری، ملّا ابوالفرح ۷۳

۷۸. فروغی کشمیری، ملّا سراج‌الدّین ۷۳

۷۹. فریبی کشمیری، عبدالله مژه ۷۵

۸۰. فطرتی کشمیری، مولانا فطرتی ۷۵

۸۱. قابل کشمیری، محمّد پناه ۷۶

۸۲. قبول کشمیری، میرزا عبدالغنی بیگ ۷۷

۸۳. قدسی، حاجی محمّد جان ۷۹

۸۴. کامل کشمیری، پندت تهاکر داس ۸۰

۸۵. کم‌گوی کشمیری، راگهو رام ۸۰

۸۶. کم‌گوی کشمیری، مولانا عبدالرّحیم ۸۱

۸۷. کوچک کشمیری، حکیم رحمت‌الله ۸۱

۸۸. کیلاش پندت کشمیری ۸۱

۸۹. گرامی کشمیری، میرزا ابوالحسن گرامی ۸۱

۹۰. گرامی کشمیری، میرزا گرامی قاسم بیگ ۸۱

۹۱. گستاخ کشمیری، لطف‌الله ۸۳

۹۲. گویای کشمیری، میرزا کامران ۸۳

۹۳. لاله کشمیری، ملک شهید ۸۴

۹۴. لذّتی کشمیری، ملّا مهدی علی ۸۴

۹۵. ماهری کشمیری، خواجه محمّد دانش ۸۵

Marfat.com

۹۶. متین کشمیری، شیخ محمّد رضا ۸۵
۹۷. متین کشمیری، محمّد علی خان ۸۵
۹۸. متین کشمیری، محمّد متین ۸۶
۹۹. مجذوب کشمیری، حافظ صادق ۸۶
۱۰۰. مجرم کشمیری، شیخ عبدالله ۸۶
۱۰۱. محترم کشمیری، میرزا [محمّد] ۸۷
۱۰۲. محمّد علی کشمیری ۸۷
۱۰۳. مخلصی کشمیری، ملّا نورالدّین ۸۸
۱۰۴. مروّت کشمیری، خواجه امان الله ۸۸
۱۰۵. مستغنی کشمیری، ملّا محمّد امین ۸۸
۱۰۶. مشتاق کشمیری، محمّد رضا ۹۰
۱۰۷. مشتاق کشمیری، محمّد نصیر ۹۱
۱۰۸. مظهری کشمیری، ملّا مظهر علی ۹۲
۱۰۹. مظهری کشمیری، مولانا مظهری ۹۲
۱۱۰. معرفت کشمیری، ملّا محمّد عالم ۹۶
۱۱۱. مناسب کشمیری، میر شاه حسین ۹۷
۱۱۲. منجم کشمیری، ملّا عبدالرّحیم ۹۷
۱۱۳. منصف کشمیری، فاضل خان ۹۷
۱۱۴. نازک کشمیری ۹۷
۱۱۵. نازکی کشمیری، ظهیرالدّین ۹۸
۱۱۶. نافع کشمیری، ملاّ محمّد جعفر ۹۸
۱۱۷. نامجوی کشمیری، میرزا نامجو ۹۸
۱۱۸. نامی کشمیری، مولانا نامی ۹۸
۱۱۹. نجمی کشمیری ۹۹
۱۲۰. ندیم کشمیری، مولانا ندیم ۹۹

Marfat.com

۱۲۱. نزهت کشمیری، نورالله بیگ ۹۹
۱۲۲. نصرت کشمیری، دلاور خان ۱۰۰
۱۲۳. نوّاب صمصام‌الدّوله خانِ دوران بهادر ۱۰۱
۱۲۴. واصل کشمیری، واصل خان ۱۰۱
۱۲۵. وجدان سرهندی، میر محمّد معصوم ۱۰۳
۱۲۶. وحشت کشمیری، محمّد ثناءالله ۱۰۴
۱۲۷. هاشم کشمیری، خواجه محمّد ۱۰۵
۱۲۸. هلالی استرآبادی ۱۰۵
۱۲۹. همای کشمیری، مولوی عطاءالله ۱۰۵
۱۳۰. همای کشمیری، میمنت خان ۱۰۵
۱۳۱. یقین کشمیری ۱۰۶
۱۳۲. یکتای کشمیری، محمّد اشرف ۱۰۶
۱۳۳. یوسف کشمیری، مولانا محمّد یوسف ۱۰۷

* * *

Marfat.com

[زعفران زار کشمیر]

[ص ۱] **اِنَّ هٰذِهِ تَذْکِرَةٌ**

ملّا طغرا[1] در مدح هشت منازل کشمیر می‌فرماید:

در منزل کوهسار این تازه سرشت　　گشته گل و باده جانشین گِل و خشت
با آنکه رهش هزار طوبی دارد　　هشت است منازلش چو باغات بهشت

لِبَعْضِهِمْ:

گو صفحه نهال شو که در تعریفش　　جوی قلم از آب سخن سرشارست

❊

ای در طلب تو خانه بر دوش سحاب　　بارانیِ قطره در رهت سالک آب
بر باد تو موج خیز حبس نَفَسند　　در بقعهٔ بحر، خرقه‌پوشان سحاب

۱- میر غلام علی آزاد بلگرامی می‌نویسد:

ملّا طغرای مشهدی - طغرای منشور استعداد است و فروغ پیشانی قابلیّت خداداد. طرح نثر به طور نو انداخته، ولآلی عبارات را به جلای تازه نظر فریب جوهریان ساخته. از ولایت خود به سواد اعظم هند خرامید، و یک چند در ظلّ عنایت شاهزاده مراد بخش بن شاهجهان پادشاه (م ۱۰۷۰ ه) به مراد دل کامیاب گردید و در رکاب شاهزاده به‌سیر ممالک دکّن پرداخت. آخر در کشمیر جنّت نظیر گوشهٔ انزوا گرفت و همانجا به مقرّ اصلی شتافت و در نزدیک قبر ابوطالب کلیم مدفون گردید. (سرو آزاد صفحات ۵-۱۲۴)

در واقعات کشمیر مشهور به‌تاریخ اعظمی از جمله اشعار طغرای مشهدی را در خصوص [illegible] آورده است:

کشمیر بود فصل خزان عالم نور　　بر طالب فیض دیدنش هست ضرور
گویی که درین باغ، چمن ساز قضا　　آورده نهال سعده از حرمش طور

(صفحات ۲ ۱۵۱)

کلیات طغرا در بانکی‌پور شامل پانصد و بیست برگ به‌شمارهٔ (۳۳۳) مضبوط است و در فهرست آن‌جا (۳: ۱۳۶-۱۲۵) معرفی شده است، نسخهٔ کامل دیگری در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بهار نگهداری می‌شود و در فهرست کتابخانه (۲: ۲۰۴-۱۹۵) مندرجات آن به تفصیل مذکور است.

Marfat.com

[ص ۲] امّا بعد، این مقاله‌ای است در ذکر برخی از شاعران خطّهٔ دلپذیر کشمیرِ جنّت نظیر که احوالشان در تذکره‌های متفرّقه یافتم و حسب فرمان واجب‌الاذعان یکی از بزرگان[۱] به‌جمع و تألیفش شتافتم. اگرچه نظر به‌فقدان کتب و تذکره‌ها و هم از آن‌جا که ملاقات اهالی آن دیار باوقار و تفحّص احوال اهل کمال میسّر نشده، ارادهٔ این امر شایان شأن این عاجز نارسا نبود؛ امّا **اِمْتِثَالاً لِلْاَمْرِ الْمَسْعُودِ** اقدام بر این امر نمود **وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْتَوْفِیْقِ وَالْجُوْدِ.**

مقدّمه

در ذکر بعضی حالات پاکیزه سمات آن بلدهٔ طیّبه و مقام کریم که دری از ابواب جنّت‌النعیم است موافق آنچه ارباب کتب و سیَر آورده‌اند:

[ص ۳] علّامهٔ سعید شهید ثالث، قاضی نورالله **نَوَّرَاللّٰهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیف**، در کتاب مجالس‌المؤمنین در ذکر بلاد و امصاری که نسبت به‌اهل‌بیت ـ**علیهم‌السّلام**ـ دارند، نوشته:

کشمیر چنانچه اشرف‌الفضلاء مولانا شرف‌الدّین علی یزدی در کتاب **ظفرنامه** مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردانیده، کشمیر ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ[۲] آن ملک طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف است به‌جبال بلند، کوه جنوبی‌اش به‌جانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند اتّصال دارد و کوه شمالی به‌طرف بدخشان و موضع خراسان و جبال غربی‌اش پیوسته به‌منازلی است که محلّ توطّن اقوام اوغان باشد و شرقی‌اش منتهی می‌شود به‌مبادی اراضی تبّت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار است ـ از حدّ شرقی تا جانب غربی ـ نزدیک به‌چهل فرسخ است و عرض آن از جانب جنوب تا حدّ شمال بست فرسخ و در نفس آن دشتِ هموار که درمیان آن کوهسار وقوع یافته، ده هزار قریه معمور است مشحون به‌چشمه‌های[۳] آب عذوبتْ مآب و مرغزارهای [ص ٤] نضارتْ ایاب و زبانزدهٔ عامّهٔ خلایق آن دیار آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریهٔ

۱- چنانکه فرزندش میرزا محمّد مهدی در تکملهٔ نجوم السماء صفحهٔ ۱۳۱ تصریح نموده «زعفران زار که در احوالِ شعراء اهل کشمیر [است] به‌امر جناب عالم جلیل الشأن مجتهد رفیع المکان جناب مولانا السیّد ابوالحسن ابنِ سیّد علیشاه طاب ثراهما تحریر فرموده بودند».

۲- متن: عرضه.

۳- اصل: چشم‌های.

Marfat.com

مزروع است و از امارت جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان آن‌جایی در السنهٔ افواه ناظمان مناظم دانایی مَثَل گشته و در آن معنی بر زبان بلاغتْ بیان بعضی از شعرای سخن آرای، این رباعی گذشته، رباعی:

شاه همه دلبران کشمیر تویی خرّم دل آن سپاه، کِش میر تویی
آن حور که روح را سزد کِش گوید کاندر کف پای نازکش میر تویی

و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه‌دار هست و اثمارش به‌غایت خوب و سازگار و اگرچه سبب سردی هوا در آن ولایت میوه‌های گرمسیر مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمی‌شود و از گرمسیرات نزدیک نقل می‌کنند؛ و در وسط آن ولایت شهری است نَقَر[1] نام که تختگاه حکّام آن دیار می‌باشد و مانند دجلهٔ بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجیب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه می‌نماید و منبعش هم در آن ولایت است و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک به پنجاه جِسر بسته‌اند و راه آمد و شد گشاده و هفت جِسر از آن جمله در نفس نقر است و این آب بعد از آنکه از کشمیر می‌گذرد، آن را به حسب مواضع آب وندانه و جمنه می‌خوانند و آن آب از بالای مولتان به آب چناوه می‌پیوندد و از مولتان ورجّه گذشته در حدود تتّه[2] به دریای عمان می‌ریزد و از دقایق حکمت الٰهی آنکه معمار [ص ۵] «وَ اَلْقَیْنا فِیْها رَواسِیَ»[3] سوری از راسیات جبال پیرامن آن فضای وسیع المجال کشیده که اهالی سرزمین به‌سبب آن سور از ماتم به‌غرض[4] اعدا فراغت دارند. بی‌کلفت مرمّت و اندیشهٔ آنکه به‌مرور زمان و آسیب باد و باران اختلال به آن راه یابد: زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است: یکی به‌طرف خراسان و آن راهی است بسیار مضیق و دشوار، چنانچه[5] نقل احمال و اثقال از آن راه بر پشت دواب میسّر نمی‌شود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی به‌جایی برند آن را بردوش کرفته، طیّ عقبات ناهموار نمایند به‌جایی رسند که آنچه برداشته باشند بر چهار پای بار توان کرد؛ و راهی که به‌صوب هندوستان است به‌همین طریقه باشد؛ و طریقی که به‌طرف تبّت افتاده هرچه از آن دو راه

۱- مُعَرّب «نگر» و منظور از آن شهر سرینگر است.
۲- تتّه (Thatha) منطقه‌ای است در ایالت سند فعلی پاکستان.
۳- و افکندیم در آن کوه‌هایی... ۴- اصل: قرض.
۵- «چنانچه» به‌جای «چنانکه» به‌کار رفته است.

Marfat.com

آسان‌تر است امّا در چند منزل علفی است زهردار و به‌سلامت بردن چهار پای از آن ممرّ به‌غایت دشوار ـ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاَسْرارِ.

و در معجم‌البلدان مسطور است:

کشمیر شهری است در هند که از یک طرف مجاور قومی از ترک واقع‌شده و نسل ایشان به‌نسل آن ترکان آمیخته شده و بنابراین مردم آن‌جا در حسن صورت احسن خلق‌الله‌اند تا آنکه حسن زنان ایشان ضرب‌المثل شده و کنیزی از ایشان را به‌دویست دینار و بیشتر خریداری می‌نمایند.

و مخفی نماند که شرح مذاهب اهل کشمیر از هیچ کتاب به‌نظر مؤلّف نرسیده و آنچه خود در ایّام [ص ٦] عبور به‌آن دیار تحقیق نموده، آن است که اهالیِ آن‌جا قریب‌العهد به‌اسلام‌اند و هنوز درمیان ایشان کفّار بسیار است و از زمانی که سیّد اجل عارف سیّد محمّد[1] خلف سیّدالمتألّهین سیّد علی همدانی ـ قدس سرّهما ـ در آن دیار اقامت نموده، بعضی از مردم آن‌جا به‌مذهب شیعه درآمده‌اند و بعد از آن میر شمس عراقی که از خلفای شاه نوربخش به‌کشمیر آمد و در آن‌جا اقامت نموده و چون حکومت آن‌جا به‌طایفه «چک‌تره‌کام» رسید، در تقویت سیّد مذکور اهتمام نموده، مذهب شیعه بیشتر از پیشتر رواج یافت و اکثر سپاهیان آن‌جا مانند طایفه «دونه» و طایفهٔ «ماکریان»[2] و طایفهٔ «دانکر[3]» وغیرهم شیعه‌اند و از اهل شهر ساکنان محلّهٔ حسن‌آباد و محلّهٔ «زدیبل» [که] مزار و خانقاه

۱- میر سیّد محمّد فرزند میر سیّد علی همدانی در سال ۷۷۴هجری در ختلان متولّد شد. در سال ۷۹۶هجری وارد کشمیر گردیده و در آن خطّه با نفوذ فوق‌العادهٔ خود بسیاری از سکنهٔ آن‌جا را به‌مذهب حقّه هدایت نمود؛ چنانکه مؤلّف تاریخ حسن در خصوص نفوذ او می‌نویسد: "به‌طفیل حضرت میر محمّد بسیاری از سادات عظام و علمای فخام وارد این مقام گشته سلطان اسکندر هر کس را با لحن ارادت اقطاع و مناصب بخشید و در بجاآوری خدمات ایشان به‌جان و دل کوشید" (تاریخ حسن، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۷۸).

وفات میر سیّد محمّد در سال ۸۵۴ هجری در ختلان واقع شد و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گردید؛ (تحایف‌الابرار یا تاریخ کبیر، ابومحمّد حاجی، ص ۲۳).

۲- در مورد طایفه‌های دونه و ماکریان اطلاعی حاصل نگردید.

۳- در خصوص طایفه دانکر یا دانکریان (رک: راج‌ترنگینی، ص ۱۵۰).

Marfat.com

میر شمس‌الدّین عراقی[۱] در آن‌جاست، همگی شیعه‌اند و همچنین اولاد بابا علی که از خلفای میر شمس بود و مریدان ایشان که جمعی کثیراند، همگی شیعه‌اند و از قصبات آن‌جا اهالی قصبهٔ شهاب‌الدّین‌پور که از نفایس مواضع کشمیر است، همگی شیعهٔ فدایی‌اند و از پرگنات[۲] آن‌جا پرگنهٔ ویشنو که مشتمل بر دویست دیه است، همگی شیعه‌اند و در دیگر پرگنات دیهات متفرّقه است که اهالی آن‌جا شیعه‌اند و تفصیل آن‌جا به تطویل می‌انجامد.

تا اینجا بود کلام فصاحتْ نظام جناب قاضی ـ **طاب ثراه**. و مؤلّف تاریخ حشمت کشمیر در بیان اینکه کشمیر در وسط زمین و اقلیم چهارم واقع است می‌گوید: "و یک دلیل بر وسط بودن این خطّه در ممالک هفت اقلیم این است [**ص ۷**] که اگر صاحب فراست که واقف از علم مساحت باشد و نقشهٔ هفت اقلیم را که پیش صاحبان عالی شأن بالْفعل موجود است ملاحظه فرماید، از هر چهار طرف این خطّه بعضی جزایر بحر شور اَعْنی دریای محیط را در مسافت شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً، از راه خشکی برابر خواهد یافت و اگر جای تفاوت باشد، فرق بسیار نخواهد بود؛ چنانچه غربی کشمیر کنارهٔ بحر محیط متّصل مملکت فلسطین و حلب و غیره متعلّقهٔ سلطنت شام متصوّر سازد؛ و شرقی آن جزایر ممالک متعلقهٔ چین؛ و جنوبی‌اش کنارهٔ سراندیب؛ و شمالی‌اش بحر خوارزم و «اورگنج» متعلّقهٔ سلطنت روس مخطور نماید، یقین است که این خطّه را در میان به اندک تفاوت خواهد یافت. از این سببها است که از جمله سلاطین هفت اقلیم هر کس که صاحب عزم برخاسته است، قاصد این خطّهٔ دلپذیر دسترس گشته به تحت حکومت خود آورده است. و مصداق این کلام آنکه بعضی انبیا به حکم ایزدی در این سرزمین برکتْ‌قرین تشریف داشته‌اند و اکثری از سلاطین نامدار به‌کمال اشتیاق عازم استخلاص از حکّام سابق گشته کسی را که بخت یاوری کرد به‌دست آورد و اِلّا به‌حسرت برگشته، تفصیل احوال از تحریر مفصّله هویداست."

مؤلّف تاریخ کشمیر می‌نویسد که "چون حضرت آدم(ع) از جنّت به‌دنیا ملحق شد به‌کوه سراندیب و حضرت حوّا(ع) به جدّه افتادند و بعد عفو تقاصیر با حوّا(ع) ملاقی

۱- در خصوص شرح حال میر شمس‌الدّین عراقی و خاندان او، رک: تاریخ کشمیر معروف به بهارستان شاهی، از ص ۲۸ تا ۸۹

۲- پرگنات جمع پرگنه به‌معنی بخش.

Marfat.com

گشته، اکثر مغموم می‌بودند. از حضرت آفریدگار سبب رنج [ص ۸] مستفسر شد عرضه داشتند که اوّل ترس خطرات شیطانی، دوم باد بهار بهشت. حکم شد که ورد کلمهٔ استغفار و ندامت بی‌غرور برای رفع خطرهٔ شیطانی کافی است و نمونه سیر جنّت قطعه زمینی متّصل کوهستان مهیّا کرده‌ام. القصّه، آدم با حضرت حوّا (ع) به‌سرزمین کشمیر رسیده، تمامی آن سرزمین را از میوجات[1] اقسام و گلهای رنگارنگ مملوّ یافته، شکر الٰهی بجاآورده، بر سرحوضی به‌سایهٔ درخت چنار به‌خواب رحمت می‌آسودند. جِنّات که از سابق آن‌جا مسکن داشتند، قصد قتال ایشان کردند. حفظ الهی مانع شد و بعد از بیداری حسب دعوت آدم، جماعت جنّیان دین حق را قبول نموده به‌متابعت پیش‌آمدند و پس از آن حضرت آدم (ع) به‌سراندیب بازگشتند".

وجه تسمیهٔ کشمیر به جنّت نظیر

و اکثر در ایّام بهار به‌سیر کشمیر تشریف می‌آوردند. از اینجا وجه لقب کشمیر به‌جنّت نظیر مفهوم می‌شود. صاحب تاریخ مرآة‌الاولیا می‌نویسد که "بعد صد سال از انتقال[2] حضرت آدم (ع) شخصی از اولاد حضرت شیث بن آدم (ع) که «کِشو» نام داشت، وارد اینجا شد، به‌لب حوضی زیر سایهٔ درخت به‌خواب رفت. دختر پادشاه جِنّات نیز وارد گردید. همراهیانش می‌خواستند که کِشو را قتل کنند به‌عذر خون ناحق ملکه مانع گشت. خلاصه کِشو را به‌حضور پادشاه بردند. سلطان جنیّان بعد دریافت حال نسب و حسب، دختر خود را که «میری» نام داشت به‌عقد کِشو درآورد. یک‌صد و بیست و نه سال به‌مواصلت یکدیگر [ص ۹] گذرانیدند و هشتاد و پنج هزار اولاد خویش دیدند. چون کِشو و میری خلایق آن‌جا را اب‌الآبا بودند، از این سبب این مکان به‌سبب کثرت استعمال به‌حذف واو از کِشو و یا از میری مسمّی به کشمیر گشت"؛ **انتهی کلامه.**

و در جایی دیگر می‌گوید، بابا رفیع‌الدّین بلخی ـ روّح الله روحه ـ در نوادرالاخبار می‌نویسد که "حضرت سلیمان بن داوود سیر کنان به‌این زمین تشریف آوردند. در آن وقت تختهٔ این سرزمین غرق آب بود و آب و هوا را پسندیده، کِشو نام دیوی را حکم فرمودند تا بدر رو آب

۱- اصل: میوه‌جات.

۲- انتقال: رحلت.

Marfat.com

پیدا ساخته تختهٔ زمین پاکیزه برآمد و به حکم آن جناب از تمامی مملکت یک یک جفت آدم از شرفاء اقوام که در علوم و فنون ماهر بودند، آورده و این مملکت آباد ساختند. باغهای دلگشا و عمارتهای هوش بَر تعمیر یافت و به باغ سلیمان مشهور گشت و از آن آثار است که بالای کوهچه که تخت آن جناب وارد بود، آن مکان تاکنون به تخت سلیمان مشهور است و آن کوه، به کوه سلیمان مشهور است و شخصی رااز بنی اعمام خود که عیسی عون نام داشت حاکم ساختند. چون سبب بدربردن آب کِشو دیو بود و زنش میری نام داشت، لهذا سکنای آن ملک به یکجا نام زن و مرد از کثرت استعمال به اسقاط «واو» کِشو و «یا» از آخر لفظ میری اینجارا به کشمیر موسوم ساختند و از همین سبب است که در عجم این مکان به کشمیر و در عرب «بُستان سلیمان» اشتهار داشت. بعد انتقال حضرت سلیمان ـ علیه‌السّلام ـ بت پرستی و انواع فسق شایع گشت، امّا حکّام[1] [ص ۱۰] از مرتبهٔ عدل درنمی‌گذشتند".

صاحب تاریخ‌الاولیا و نوادرالاخبار می‌نویسد که "سه نفر از اولاد مهتر داوود ـ علیه‌السّلام ـ حاکم کشمیر شدند. اوّل ایشان عیسی عون نام داشت بن مأمون بن یافین بن داوود ـ علی نبیّنا و علیه‌السّلام ـ بیست و پنج سال به عدالت پادشاهی کرده به عالم بقا رحلت فرمود. پس. تسلعم بن عیسی عون به کمال نَصْفَت ملکرانی کرده، بعد نوزده سال انتقال فرمود. پس مهتر کمیسابن تسلعم پادشاه شد. رحم مفرط داشت، به مواعظ دلپذیر خلق از ظلم منع می‌فرمود. سی سال و سه ماه و شش [و] نیم روز سلطنت کرد".

و مؤلّف تاریخ حشمت کشمیر می‌گوید: "مخفی نماند که آنچه در بیان طول و عرض و تفصیل پرگنات و قریات و اتّصال حدود در آیین اکبری مندرج ساخت، وافی و کافی است: زیرا که به ترجمه رسیده و راقم‌الحروف تحریرش را بد می‌پندارد. خلاصه اینکه، اهل کشمیر طول و عرض آن را شرقاً و غرباً چهل فرسخ که صد کروه[2] به حساب هندوستان می‌شود و جنوباً و شمالاً بیست و پنج فرسخ که به حساب هندوستان می‌شود، شصت و دو کروه می‌شود نوشته‌اند".

"مولانا عبدالسّمیع بیرجندی در کتاب هیئت خود که موسوم به عجایب‌البلدان است، نوشته قشمیرا کشمیرا موضع وسیع است از بلاد هند و در حوالی آن کوه عظیم است که از یک

۱- اصل: احکام.

۲- کروه: فاصلهٔ سه میل را یک کروه می‌گویند.

Marfat.com

راه بیش ندارد و بر آن دروازه است و از هیچ جوانبِ دیگر درنتوان آمد و قریب هزار قریه و مزرعه در آن ولایت است و زنانِ آن ولایت در غایت حُسن و جمال‌اند و در هر سر ماه در شرف آفتاب عیدِ ایشان باشد و ثریا را به‌طریق بُت سجده می‌کنند و هیچ حیوانی را ذبح نکنند"[۱].

در بیان عجایبات و طلسمات این خطّهٔ دلپذیر

اگرچه عجایباتش بسیار و دور از قیاس است اما آنچه که نزدیک مورّخان پیشین به‌صحّت[۲] رسیده نوشته می‌شود در موضع بونهامه متعلّقهٔ پرگنهٔ «دیهوکُنْک‌بَراری» نام مکانی است که اطراف آن تا دو سه میل آب نیست. پنجم شهریور از بغل [ص ۱۱] کوهی پنج شش آب آسیا جاری می‌شود. دیگر تمام سال آب در آن‌جا یافته نمی‌گردد.

در موضع گرمیشور پرگنهٔ اچّهه[۳] چشمه‌ای است که در آغاز ماه جیته[۴] مردم آن‌جا به‌اسباب ساز و سرود، بالای چشمه رفته به‌ثنا گستری چشمه می‌پردازند و گوسفندی قربان‌نموده بعد پخت [و] پز آن و یافتن فراغت از خوردنش آب از آن چشمه درخواست می‌نمایند، برفور درخواست آب از آن چشمه جاری می‌شود. چون از آب مستغنی شدند می‌گویند که اکنون سیر شدیم، آب ناپیدا می‌شود، پیوسته حال بر این نهج است.

در موضع شور پرگنهٔ ماچهامه[۵] چشمه‌ای است رُزو[۶] نام و به‌زبان کشمیر رُزو گر را

۱- نگاه کنید اصل نسخهٔ خطّی ص ۸۱ ۲- اصل: به‌صحبت.

۳- اچّهه نام محلّی است در کشمیر، برای آگاهی بیشتر رک: راج‌ترنگینی، ص ۳۹۶.

۴- یکی از ماههای هندی است برابر ۱۵ می تا ۱۵ ژوئن.

۵- مانچهامه نیز ضبط شده است، رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۸۳، ۹۵، ۱۴۲.

۶- رزلو نیز ضبط شده است؛ چنانکه تاریخ حسن می‌نویسد: در موضع رُزلو پرگنه دیوه‌سر چشمه‌ای است مثل بطیحه مملو از آب و گل، آب از آن جاری می‌شود. مورّخان می‌نویسند که در جوف آن کُند (غول بیابانی) موجود است که هنگام وقوع حوادث با همدیگر جنگ می‌سازد نامه‌نگار به‌نظر تحقیق از کُندها اثری ندیده لیکن از ساکنان آن‌جا شنیده گاه اوقات از آن چشمه صدایی به‌گوش می‌آید گویا که کندها برهم می‌زنند امّا کندها [را] کسی مجسّم نمی‌بیند. این قدر است که در چشمهٔ مذکور همیشه انقلاب می‌باشد آب و گل متحرّک به‌نظر می‌آید گویا درمیان آن جانوری حرکت می‌کند. گویند سه چهارگز عمیق است (تاریخ حسن، ج ۱، ص ۱۲۵). شاید مراد «از کُند» کُنده باشد یعنی «تنه درخت بزرگ» (فرهنگ معین، ص ۳۰۹۴).

Marfat.com

گویند. غیر از ریگ، قطرهٔ آبی در آن‌جا نیست و همیشه خشک می‌ماند و هرگاه فریاد می‌کنند، آب صاف از زیر ریگ برمی‌آید و هرگاه که از فریاد باز می‌مانند، آب ناپدید می‌گردد.

و همچنین چشمهٔ دیگر در پرگنهٔ «لار»[۱] هم هست. در همین پرگنه نواحی[۲] شهر تالابی است «هاکرسر» نام. درمیان آن تالاب جزیرهٔ چند واقع شده که چراگاه مواشی آن‌جاست هرگاه بادی به‌شدّت می‌وزد، آن جزایر به‌دستور[۳] کشتیها می‌جنبند و از طرفی که جنبش باد است، جزایر را به‌طرف دیگر می‌کشد. مالکان مواشی به‌آن‌جانب رفته، حیوانات خود را از خشکی که دو میل مسافت دارد به‌خانه بازمی‌آرند؛ البتّه مقام تعجّب هست.

در پرگنهٔ «لار» بالای کوه «رِنْکنُو» سنگی است کلان [ص ۱۲] به‌صورت ماده گاو که چهار پستان دارد؛ در زیر آن ماده‌گاو حوضی از سنگ تراشیده‌اند. به‌تاریخ هجدهم ماه بیساکه[۴] از هر چهار پستان آن حجر آب جاری می‌شود و حوض را پر می‌کند. بعد انقضای هر بیست و چار ساعت ـاَعْنی یک شبانه روزـ خشک می‌شود و هنود به‌جهت غسل در آن‌جا می‌روند و هرقدر مردم که جمع می‌شوند آب کفایت می‌کند.

در همان پرگنه بر سر کوه جوی آب جانب شمال جاری است. نامش اوترکنک. اگر احیاناً در موسم تَموز[۵] گوشت مرغ به‌نادانستگی همراه برند، برف آن قدر می‌بارد که اگر سی هزار کس باشد، زیر برف غرق می‌شود.

و در همین پرگنه کوهی است بلند «مرنک» نام تا هر جا که قلّهٔ آن کوه در نظر است. مار و کژدم نمی‌باشد و زیر دامن کوه بسیار؛ چرا که از آن‌جا قلّهٔ کوه‌ها به‌نظر نمی‌آید و بالای آن رفتن مکان ممکن ندارد؛ چرا که به‌مجرّد صعود زنبور سرخ بالا رونده را هلاک می‌سازد.

۱- پرگنه «لار» همدوش پرگنه پهاک بهترین اطراف کشمیر میان دایهٔ [illegible] دریای سند میان آن می‌گذرد. به‌هر سو جویها به‌رنگ شیر جاری می‌شود [illegible] شاهان پیشین و سیّاحان اروپایی تعداد دهات آن هشتاد و هفت قریه [illegible]

۲- اصل: نواح.

۳- ظاهراً «به‌دستور» یعنی بمانند، مثل.

۴- یکی از ماههای هندی است برابر ۱۵ اوریل تا ۱۵ می.

۵- تابستان ـگرما.

Marfat.com

در همین پرگنه در موضع تیله‌موله[۱] دوازده ماه شکار ماهی بدین صورت است که صیّادان ماهی چوبی به‌درازی پنج شش‌گز که در زیر آن چوب پنجه از آهن نصب می‌کنند در زمین خشک فروبرده می‌جنبانند و باز برمی‌آید.

در پرگنهٔ «اولر»[۲] چشمه‌ای است مسمّی به «نول» که در خشکسالی متوطّنین آن پرگنه با چشم گریان کمال عجز و زاری گاه و بی‌گاه به‌طلب آب باران به‌سوی آن چشمه می‌روند. به‌مجرّد رسیدن آنها، سحابی پدید می‌آید و از فضل ایزدی می‌بارد.

و در همین پرگنه از «تنکه‌ولی کریشته» [ص ۱۳] متّصل پوسی‌پور[۳] چشمه‌ای است که به عین‌العفونت شهرت دارد؛ زیرا که آبش متعفّن است که اگر صاحب خارش در میان آن آب چشمه نشیند، از مرض خارش نجات یابد و قولنج را پرنافع است. به‌قیاس می‌رسد که شاید معدن‌گوگرد در آن‌جا باشد؛ زیرا که راقم حروف از سوداگران تبّت شنیده است که در این ملک چند چشمه‌ها بر کانِ گوگرد واقع هستند، از حکم پادشاه چین «ولانباگورد» در آن‌جا مکانی بنابر قیام بیماران خارش و چیچک[۴] ساخته‌اند. به‌مجرّد غسل آن چشمه از این مرض نجات می‌یابند.

در موضع دوگام[۵] پرگنهٔ «هرنگ سند برآری» نام حوضی است مربع و در دو طرف شمالش قدحی است سنگین، یازده ماه خشک می‌باشد و یک ماه اوّل بهار هر روز سه مرتبه آن حوض پر از آب می‌شود و خالی می‌گردد. اوّل بار، وقت صبح؛ بار دوم، نصف روز؛ بارسوم، آخر روز پرمی‌شود. در همین پرگنه چشمه‌ای است در قریهٔ «بوکانون»[۶] مسمّی به «کانو» به‌اصطلاح کشمیریان به‌معنی یک چشم و وجه تسمیه آن است که هرقدر ماهی در آن چشمه است، یک چشم دارد.

۱- توله‌موله نیز ضبط شده است، رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- پرگنه «اُولر» همدوش پرگنهٔ دچّهن پاره زیر دامن کوه تا لب دریای بهت ۱۲۶ قریه. رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۲۶۰ و به‌قول واقعات کشمیر تصنیف خواجه محمّد اعظم، ۱۲۱ قریه، ص ۸۰۷

۳- پرس‌پور نیز ضبط شده است، رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۳۸۶؛ راج‌ترنگینی، ص ۴۱۰.

۴- آبله.

۵- دگام (دیگام)؛ در اصل شبیه به دولگام است - این دهکده امروز دیگام خوانده می‌شود و تقریباً یک و نیم میل در غرب شوپیان بر ساحل رودخانه رمبیار قرار دارد. رک: راج‌ترنگینی، ص ۳۷۵.

۶- برای آگاهی بیشتر از قریه بوکانون، رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۱۲۶؛ واقعات کشمیر، ص ۲۷۲.

Marfat.com

و در همان پرگنه غاری است که هر که در آن غار می‌رود، تخته‌های یخ می‌یابد اگر در آن‌جا تناول نماید، مضرّتی نمی‌رساند و اگر بیرون می‌آرد، آن تخته‌های یخ پارچه سنگ است.

در ییلاق پرگنهٔ «دچّهن پاره»[1] از عماریت‌زراعت دو سه‌روز راه و در جانب سرحد تبّت غاری است [ص ١٤] که پیوسته از سقف آن غار آبی مترشح می‌شود و جسمی از آن آب منعقد می‌گردد و آن هیکل موسوم به «امرناتهه[2]» است، همچنانکه نور ماه تا چارده‌روز در تزاید می‌باشد هر روزه در این جسم نیز می‌افزاید و هرگاه نور ماه رو به‌کمی می‌آرد، این جسم نیز نقصان می‌پذیرد و از آن هیکل اثر نمی‌ماند. هر ماه و سال بدین دستور چنین واقعه می‌شودوهنوز سکنهٔ کشمیر و جوکیان[3] و سنّاسیان[4] از یک ساله‌راه به‌زیارت می‌آیند. بعد گشاده‌شدن راه از برف و قلّت سرما[5]، زایران اطراف زیارت می‌کنند و آن جسم را

۱- رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۸۹؛ راج‌ترنگینی، ص ۳۸۰.

۲- کوه امرناتهه از سرینگر به‌جانب شرق به‌فاصلهٔ هفتاد و پنج میل رفعت آن شانزده هزار فیت انگریزی و بر کمر آن غار امرنات‌جی موجود رفعت آن غار دوازده هزار فیت می‌باشد. غار مزبور بر تیغهٔ امرنات واقع است و نزد اهل هنود یکی از پنج مقامات مقدّسهٔ مذهب برهمنی ست. چهار مقامات دیگر، جگن‌نات‌پوری در ولایت اوریسه؛ دوارکا در ولایت سورتتر؛ بدْری‌نات در ولایت اُتراپرادش و رامیشورم در ولایت دکّن است. در ماه ساون وقتی که مهتاب در آسمان تکمیل پذیر شود، اهل هنود در جمّ غفیر از اطراف و اکناف هر سال برای زیارت این غار می‌یابد. روزی قبل از ساون پُوْرنْماشی قافلهٔ زایران در پهلگام جمع می‌شود و روز دیگر روانهٔ منزل مقصود گردد. کوه مزبور بنابر رفعت شدیده اکثر اوقات سال از برف محفوف می‌باشد و همین ست که زایران در مقام مانند تن واحد یکجا سفر می‌کنند. در سلوک انفرادی خطرهٔ بزرگ می‌باشد. علت عدم اهل هنود از زیارت غار امرْناتْ پرستش مجسمهٔ لنْگْ (عضو تناسل) شیوجی ست که به‌شدت قطرات برف در غار مزبور عین شب پُوْرنْماشی از اسباب قدرتیه به‌ظهور می‌یابد. مصنف [illegible] که اوّلین مورّخ کشمیر به‌زبان سانسکریت است، در کتاب اوّل صفحهٔ ۲۶۱ [illegible] غار امرْناتْ در عهد پادشاه «نارا» (۱۰۰۸-۱۰۴۸ق.م.) نیز بوده است (تاریخ حسن، ج ۱، ص ۸۶؛ راج‌ترنگینی، ص ۳۵۴).

۳- جوگیان -جمع جوگی، مرتاض هندو، تارک دنیا، یکی از فرقه‌های متصوفین هندو مذهب (راج‌ترنگینی، ص ۴۲۲).

۴- سنّاسیان -جمع سنْیاسی، مرتاض هندو، عارف، تارک دنیا (راج‌ترنگینی، ص ۴۲۶).

۵- جملهٔ «بعد گشاده شدن... سرما» در متن تکرار شده است.

Marfat.com

می‌بینند. با آنکه اثری از چرنده و پرنده در آن نواحی نیست، در میان آن غاریک جفت کبوتر بالِ پرواز گشاده مشاهده می‌نمایند.

در موضع «کهرمِ» همین پرگنه چشمه‌ای است مسمّی به «تهر» اگر بالای آن چشمه فریاد و فغان شیوع یابد، حباب از آن چشمه جوشیدن گیرد؛ هر قدر فریاد بیشتر، حباب چشمه بیشتر است.

و در قریهٔ «کهک»[۱] همین پرگنهٔ «بیروه»[۲] چشمه‌ای است نامزد به «پراین». اگر از خارج آهنگی به‌صدا می‌آید، آب از چشمه چنان متلاطم می‌شود که امواج از کنار گذشته به‌کنار مردم می‌افتد.

در پرگنهٔ «دیوه‌سر»[۳] قریهٔ «رزیو» چشمه‌ای است در تک آن چشمه چند چوب سبز رنگ واقع شده. هرگاه سانحهٔ غریب و واقعهٔ عجیب رومی‌دهد، آب چشمه متلاطم می‌آید و آن چوبها [ص ۱۵] برهم می‌خورد. ساکنان آن سرزمین را از مشاهدهٔ آن حالت، متیقّن می‌شود که حوادث و آفات پیش‌آمدنی است.

و در همین پرگنه چشمه‌ای است مسمّی به «بهالو». در هنگام بهار به جهت امتحان قوّت و ضعف طالع، نجومیان بالای چشمه می‌روند. ظروف کوچک از قسم چینه‌دان مرغان پر از برنج می‌کنند و نام خود را در آن ظرف نوشته سر آن را می‌پوشند و در آن چشمه می‌اندازند. بعد یک سال، آن ظرفها بر روی آب ظاهر می‌شود. صاحب طالع سعد را برنج پخته و پاکیزه با ظرف برمی‌آید و هرکه طالع نحس دارد، برنجش چنان‌که بود برمی‌آید.

۱- کهاگ نیز ضبط شده است، رک: تاریخ حسن، ص ۵۰؛ راج‌ترنگینی، ص ۴۸ و ۶۵.

۲- در اصل «پروه» آمده است. ابوالفضل علّامی در آیین اکبری می‌نویسد در موضع کهاگ پرگنهٔ بیروه واقع است. یکی نهر آن از حوض آن جاری گردد و چند قریه را سیراب سازد. حوالی آن چهار چشمهٔ دیگر است بی‌نام؛ سوای آن در موضع مذکور چشمه‌های بسیار است. مورّخان پیشین می‌نگارند که هرگاه کسی به‌چشمهٔ «نراین ناگ» در موضع کهاگ پرگنه رفته آواز کند، آتش متموّج و متحرک گردد (آیین اکبری، ص ۳۹).
واقعات کشمیر، صفحه ۲۷۲ به‌جای کهاگ، پهاک آورده و ذکر نموده: "قریهٔ پهاک بیروه چشمه‌ای است مسمّی به‌نراین ناگ. اگر از خارج صدا و آهنگ اتفاق افتد، آب چشمه چنان متلاطم می‌شود که امواج از کنار گذشته به‌کنار مردم می‌رسد".

۳- دربارهٔ دیوه سر، رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۱۳۵.

Marfat.com

در پرگنهٔ «دچّهن پاره» در موضع بابل نزدیک سرحدّ تبّت بر سرکوه غاری است «غبرباتت» نام و در آن غار چشمه‌ای است از یخ بسته می‌شود. در نقصان ماه پانزده غایب می‌گردد و پانزده روز دیگر که نور ماه در افزایش می‌باشد به‌کمال می‌آید. بلندی آن چشمه زیاده از یک کروه است و به‌زبان هندی «لِنْگْ مَهَادَیو»[1] نامند. دوازده ماه بر همین حال می‌باشد.

در پرگنهٔ «کامراج»[2] کوهی است بلند. درختها و گیاه آن کوه تمام سبز می‌باشد. می‌گویند که پس از سیزده سال که مشتری در برج اسد می‌آید، اگر کسی آن زمین را کَنَد، شعلهٔ آتش ظاهر می‌گردد که از آن آتش طعام می‌توان پخت.

در پرگنهٔ «کوتهار»[3] چشمه‌ای است مسمّی به«چوبرد». این چشمه مملو از اقسام ظروف سفالین است. هرچند مردم می‌خواهند که ظروف از چشمه برمی‌آرند صورت نمی‌بندد [ص ۱۶] و هرگاه قریب به‌بالای سطح آب رسد بی‌اختیار از دست رها شده لخت‌لخت می‌گردد و تا رسیدن به‌تک آب باز بهم می‌پیوندد.

در موضع «بچّه‌کام» متعلّقهٔ پرگنهٔ «دیوه‌سر» چشمهٔ مسمّی به« داسک‌ناک[4]» که

۱- کوه مهادیو از سرینگر به‌فاصلهٔ چهارده میل سمت مشرق مابین لار و پهاک واقع است. رفعت آن ۱۴۲۰۰ فیت (به‌نظر مصحّح تاریخ حسن ۱۱۵۰۰ فیت) هنود آن را متبرّک می‌دانند و بر فرق آن یخدان قدرتی واقع است که دوازده ماه همیشه در آن‌جا یخ موجود می‌باشد. مردمان در شهر رسیده می‌فروشند. ساوَنْ پُورْنَماشی پندتان برای یاترا (زیارت) در آن‌جا می‌روند. ساوَنْ پُورْنَماسی نام روز بزرگ اهل هنود است. این روز چنانکه نامش ظاهر می‌کند، در شب مهتاب کامل در ماه ساون هندی مطابق ماه آگوست انگلیسی است. (تاریخ حسن، ج ۲، ص ۷۵).

۲- در کوهستان غربی کامراج، گوگرد بسیار زیاد است؛ چنانچه در پرگنهٔ مجهی‌هوره زیر دامنهٔ کوه بعضی اوقات از زمین دود همی برآید، شبانه شعلهٔ آتش یافته می‌شود. اهل هنود آن را سیوم می‌گویند و مظهر جُوالامُکهی (کوه آتش فشان) می‌دانند و هنگام ظهور آن هنود جوق‌جوق [illegible] آن‌جا رفته نیایش آن می‌سازند و برنج و آب در باسن (ظرف خاکی) [illegible] می‌گذارند و در ساعتی طعام پخته می‌شود. اوقات ظهور آن حسب [illegible] کان گوگرد پندارند، یورپ کان انگ شت انگارند. (تاریخ حسن، ج ۱، ص ۶۰).

۳- دربارهٔ پرگنهٔ کوتهار، رک: تاریخ حسن، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴- اصل: داسک‌نام؛ در پرگنهٔ دیوه‌سر در دامن کوه چشمه‌ای است «داسک‌ناک» نام که به‌وقت بهار [illegible] از آن جاری می‌شود بعد چیزی خشک می‌گردد و باز به‌وقت احتیاج موسم به‌نحس سالی جاری می‌گردد و باز تا بهار خشک می‌باشد. آبش در غایت سردی و خوشگواری است. (وجیزالتواریخ، مصحّح محمّد یوسف لون، ص ۲۵۷).

Marfat.com

هر وقت که مزارعان به‌جهت زراعت محتاج آب می‌شوند، بی‌خواست مقدار ده آسیا آب از آن چشمه می‌جوشد و در صورت عدم ضرور یک قطره آب در آن چشمه یافته نمی‌شود؛ انتهی کلامه.

و صاحب مرآة‌الخیال می‌گوید: در نواحی کشمیر کوهی است بلند بر قلّهٔ کوهی دیگر و در کمر آن حوضی تراشیده‌اند از یک لخت سنگ و آن حوض در سالی هجده‌روز معیّن‌اند از هنگام صبح عرق کند و ساعت به‌ساعت می‌افزاید تا آنکه وقت نصف‌النّهار لبریز گردد و پس از زوال خشک‌شدن گیرد؛ چنانچه تا شام مطلق آب نماند و مدخل و مخرج آب در آن حوض پیدا نیست.

و هم در نواحی کشمیر کوهی است که آن را «سنگ سفید[1]» گویند، مشحون از اقسام گل و انواع سبزه که چشم تماشایی در زیر فلک مینایی بدان گونه گلزاری کمتر دیده باشد ولیکن تماشاییان هرگاه در آن‌جا روند به‌سرگوشی سخن گویند؛ چه اگر آواز بلند شود فی‌الحال ابر پیدا گردد و برف و باران عظیم ببارد. راقم حروف را با متولّیان آن‌جا سیرهای مفصّل دست داده‌است؛ اگر عجایبات آن را به‌تفصیل برنگارد، کتابی جداگانه باید نگاشت.

[ص ۱۷] خلاصه آنکه، تعلّق به‌دیدن دارد، نه به‌گفتن و شنیدن؛ **اِنْتَهٰی بِاَلْفَاظِهِ**. و هم در جای دیگر می‌گوید و در جبال کشمیر که رنگ‌آمیزی **صبغة الله** بی‌حد و نهایت است چون کان طلا و نقره و مس و آهن و سرب و سیماب[2] و نفط و نوشادر[3] و غیر او از نبات و حیوان نیز فراوان عجایب دارد و مذهب حکما بر سبیل نقل و حکایت آنکه: در هر سی و شش هزار سال از حیات کواکب یک دوره تمام‌کند و از شمال به‌جنوب منتقل شود؛ پس احوال عالم مختلف‌گردد. آبادان خراب شود و خراب آبادان گردد؛ برّ بَحر شود، بَحر برّ گردد. جبال سَهلْ شود و سَهلْ جبال گردد ـ به‌جهت آنکه اجرام کواکب و مطارح شعاعات انتقال نماید از جانبی به‌جانبی ـ امّا جبال از غایت حرارت آفتاب محترق گردد و ریگ شود. پس سیلها و ریاح متوالی آن ریگ را ببرد و در بُطون بِحار و اَنهار نهد و به‌طول مدّت بعضی از

۱- مرغزار سنگ سفید مرغزاری است به‌آب و هوا دلگشا. فراز کوه سنگ سفید از راه چرار حوالی آن چشمه‌ای است عجیب، سیاحان جهان برای کسب هوا و سیر و صفا در آن‌جا اکثر می‌روند (تاریخ حسن، ج ۱، ص ۸۹).

۲- جیوه.

۳- جوهر نمک.

Marfat.com

دریا خشک گردد و چون آبهای آن مکان مرتفع شود طلب مکانی دیگر کنند و بر زمینهای خشک آید، بدین نسق بحر می‌گردد و برّ به‌مرور زمان بحر و به‌موجبی که در ذکر جِبال گذشت، حقّ ـ سُبْحَانَهُ و تَعَالیٰ ـ کوههای دیگر بر روی آن زمین پیدا می‌سازد. **فَسُبْحَانَ مَنْ لَایَعْتَرِیهِ التَّغَیُّرُ وَ الزَّوَال وَ مَا سِوَاهُ یَتَغَیَّرُ مِنْ حَالٍ اِلَی حَالٍ؛ اِنْتَهیٰ**[1].

جامع حروف گوید که فی الواقع، این شهر شهرهٔ آفاق [ص ۱۸] و دهر است و در لطافت آب و هوا از همهٔ بلاد افضل و در حسن و جمال و زیبایی خوش قامتان رعنایی آن‌جا ضرب‌المثل و پیش از این زمان، مسکن عابدان نیکْ آیین و زاهدان عزلتْ‌گزین و علمای عاملین بوده و بالفعل هم اهالی آن‌جا از کرام و اعالی خالی نیستند و مدفن حضرت بوذاسف در همان شهر است؛ چنانچه رئیس‌الفرقة الامامیة ـ صدوق علیه‌الرحمة ـ در کتاب اکمال‌الدّین و اتمام‌النعمة به آن اشارت فرمود، همیشه شعرای عالی مقدار و بزرگان نیک شعار برای تفریح و تفریح و نظارهٔ باغ و بهار و سبزه‌زار آن مصداق وَ **اَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ**[2] می‌آمدند؛ چنانچه بر ارباب سیَر از ملاحظهٔ احوال میرزا صائب و ملّا شیدا و میرزا باذل و میرزا ابوطالب کلیم و میرزا محمّد قلی سلیم و عرفی و میر صیدی و آخوند ملّا شاه و حاجی محمّد جان قدسی ظاهر و روشن می‌شود و همیشه شعرا در وصف آن‌جا رطب‌اللسان و نظم لآلی اوصاف شیرین بیان شده‌اند؛ چنانچه میرزا محمّد قلی سلیم یک مثنوی طویل در مدح کشمیر گفته و حصر و احصای آن اشعار آبدار و مثنوی‌های باوقار نهایت دشوار امّا اندکی از بسیار و یکی از هزار و مشتی از خروار در اینجا ثبت کرده شد.

مستمدّ انوار قدوسی، خداوند سخن، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در شاهنامه در چند جا وصف کرده، من [ص ۱۹] جمله آن است:

چو کشمیر شهری دگر در جهان نبیند کسی آشکار و نهان

۱- یعنی: ستایش خدایی را که هیچ تغیّر و زوالی بر او عارض نمی‌گردد و به‌جز او همه چیز از حالی به‌حال دیگر تغییر می‌یابد.

۲- یعنی: و از هر گونه گیاه زیبا و بهجت‌انگیز برویاند (سورهٔ حج (۲۲)، آیهٔ ۵)

Marfat.com

و مولانا جمال‌الدّین متخلّص به‌عرفی[1] مولدش شیراز بوده و در فن شاعری قصب‌السبق تیز بیانی از همعصران ربوده، این قصیده در وصف کشمیر در قصاید خود آورده:

قصیده

هر سوخته جانی که به‌کشمیر درآید — گر مرغ کبابست که با بال و پر آید
بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا — جایی که خزف در رود آن‌جا گهر آید
وانگه به‌چنین فصل که در ساحت گلزار — از لطف هوا چاشت نسیم سحر آید
از بلبل خاموش دل باغ گرفته‌ست — او را چه کند محمل گل دیرتر آید
گل هم چه کند باد صبا خواست که عرفی — آید سوی کشمیر و گلش بر اثر آید
گو هفته‌ای از شاهد گل حِجله تهی باش — تا بلبل شیراز درین باغ درآید
نشکفت گل امّا به‌مَثَل بر رگ شاخی — گر پای نهم خون گلم تا کمر آید
وقتست که گل برفکند پرده ز رخسار — ز انسان که ز فانوس چراغی بدر آید
[ص ۲۰] مهتاب گل از هم بشکافد قصب شاخ — وز لمعهٔ او سیب قمر لعل تر آید
فردوس به‌دروازهٔ کشمیر رسیده‌ست — کو مدّعیٔ گر نگرنده است در آید
زیبایی کشمیر گرش باعث عشوه‌ست — من می‌خرم ار زال فلک عشوه گر آید
این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل — آن شرح ندارد که به‌گفتار در آید
آن چشمه که رضوان چو رود تشنه به‌سویش — کوثر به‌سرش تیزتر و تشنه‌تر آید
آن لاله که هنگام تراشیدن خارا — از رخنه و سنگ و دهن تیشه بر آید
در چاشت که از شبنم گل گرد فشانست — آن باد که در هند گر آید جگر آید
تا رنگ گلی نشکفد از تابش خورشید — حربا نکند میل که خورشید بر آید
از بس که کند جذب رطوبت خطرش نیست — گر ساغر چینی ز هوا بر حجر آید

۱- ولادتش در سنهٔ ۹۶۳ هجری در شیراز و وفاتش در سنهٔ ۹۹۹ هجری در لاهور واقع است. عرفی به‌سال ۹۹۶ هجری چنانکه باقی نهاوندی می‌نویسد: "دیوانی مشتمل بر بیست و شش قصیده و هفتاد غزل و هفتصد بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود" (کاروان هند، ج ۲، ص ۸۷۲).

129950

Marfat.com

حاجت بدو زخم ار فتدش قطع محالست گر سنگدلی مایل قطع شجر آید
زان کز مدد نشو و نما[1] زخم نخستین مصمت[2] شده تا زخم دگر بر اثر آید
کشمیر بهشتی است فریبنده که شبلی آید چو درو صومعه بر وی سقر آید
[ص ۲۱]طاووس مثالی که برافشانده پر و بال هر لمحه به‌رنگ دگر اندر نظر آید
زیبنده عروسی که بیفزوده جمالش هر دم به‌نظر خوشتر و شاداب‌تر آید
هر لحظه که شاداب و ترش بینم و گویم بگشای بغل بو که در آغوش در آید
یاد از روش خود کنم و بزم خداوند هرگه که صبا از چمنش جلوه‌گر آید
چون بوی گل آید کنم از انجمنش یاد تا نکهت گل مایهٔ صد درد سر آید
هرگه که به‌عزم سفر از شوق تو عرفی آید به‌وداع وی و با چشم تر آید
زاری کند از شش جهت آغاز که مشتاب کین فصل و سه فصل دگرم بر اثر آید
لیک ار همه خلد است که بی‌طوف جنابت چندان نکند مکث که وقت ثمر آید
کشمیر بر او واله و او والهٔ کشمیر امّا نه چنان کش به‌دل از دیده در آید
کارش همه انباشتن چشمهٔ گریه است هرگاه که سیمای تواش درنظر آید
ترسد که درین خاک چو از شوق تو گرید خون جگرش گل شود آنگه بدر آید
از بس که ملایم صفت افتاده هوایش بیم است که آه سحرش بی‌اثر آید
[ص ۲۲] حکم تواش آورد به کشمیر وگرنه کی از سر آن خاک به‌خاک دگر آید
می‌آید و می‌سوزد ازین داغ که کشمیر چون یافت که آید به‌کجا بر اثر آید

و میرزا ابوطالب کلیم اصفهانی که مدفن او در کشمیر است، در دیوان خود می‌گوید:

غزل

شمیم خلد گدای بهار کشمیر است شکفتگی گل خار دیار کشمیر است
لب پیاله ز تبخال رشک می‌سوزد که نشئهٔ وقف لب جویبار کشمیر است

۱- اصل: و نما.
۲- چیزی که داخلش پُر باشد، میان‌پُر، زخمی که از اندرون برشده و دو لب آن به‌هم مانده باشد. (فرهنگ معین، ص ۴۱۷۸).

Marfat.com

اگرچه مایهٔ دلبستگی است قامت سرو — عنان هوش به‌دست چنار کشمیرست
به‌زیر پنبهٔ ابر آسمان از آن گم شد — که پای تا به‌سرش داغدار کشمیرست
بقای سبزه‌اش از عمر خضر می‌گذرد — خضر ز چشمهٔ خویش آبیار کشمیرست
به‌دیده خاصیت توتیا دهد لیکن — به‌چشم آنچه نیاید غبار کشمیرست
به‌راه جادّه نتوان شناخت از جدول — چه آبهاست که بر روی کار کشمیرست
پیام عالم بالا که گوش تشنهٔ اوست — ترانه‌ایست که با آبشار کشمیرست
[ص ۲۳] گذشتن از لب ساقی گلعذار کلیم — خنک چو توبهٔ دمی در بهار کشمیرست

و حسن کشمیر را بسیاری از شعرا نظم کرده‌اند؛ قال قائلهم:

ای به خوبی بر بتان کابل و کشمیر میر — مردم از بس کاوری در وعده‌ها تأخیر خیر

و دیگری می‌گوید، رباعی:

در تیره زمین هند دلگیر شدم — در غصّهٔ این خاک سیه پیر شدم
شاید به‌کفم گل جوانی آید — در فصل بهار سوی کشمیر شدم

و دیگری گفته:

کشمیر بهشت بی‌در و دیوارست — تا چشم کند کار، گل و گلزارست

وَ هٰذَا اَوَّلُ الشُّرُوعِ اِلَی الْمَقْصُودِ؛ بدان‌که حصر و احصائی شعرای آن خطّهٔ دلپذیر نهایت عسیر است و کتب و تذکره‌های معتبر این احقر را میسّر نگردیده و آنچه به‌دست آمده، نوبت تصفح و تفحص نرسیده تا به‌وجه اکمل تفصیل آن نوشته می‌شد و چگونه کسی حصر شاعران خوش گفتار آن دیار کند که در هر عهدی و هر روزگاری مجمع بسیاری از ایشان بود؛ چنانچه صاحب تاریخ حشمت کشمیر [ص ۲٤] به‌نوبت، ذکر سلاطین کشمیر آورده که سلطان یوسف خان بن علی شاه در سنهٔ نهصد و هشتاد و نه مالک شد و سه صد لطیفه‌گو و ظریف و شاعر در سرکارش ملازم بودند و در علم موسیقی استاد عصر شد.

بالجمله، قلیلی از کثیر در اینجا نوشته می‌شود و اگر کتب سیَر به‌دست آید ـ ان شاءالله ـ به‌تفصیل خواهم نوشت.

* * *

Marfat.com

[ص ۱۴۲] آزاد کشمیری، خواجه محمّد بولاقی

ساغر ز دست باده‌پرست تو می‌کشیم ما هر چه می‌کشیم ز دست تو می‌کشیم

[ص ۱۳۰] آزاد کشمیری، خواجه نورالله

دیدم لباس هستی خود را که چون حباب گرچه قماش داشت و لیکن نداشت خواب

[ص ۲۹] آزاد کشمیری، محمّد علی ماهر

صاحب مهارت وافر، محمّد علی، ماهر تخلّص، آزاد او را از مردم کشمیر نوشته و شیر خان می‌نویسد که: او هندو پسری بوده از اکبرآباد، پدرش در ملازمت میرزا معمّایی می‌بود. ماهر همراه پدر نزد میرزا می‌آمد، چون آثار شایستگی **[ص ۳۰]** و لیاقت از ناصیه‌اش پیدا بود، میرزا با او التفات می‌نمود. رفته رفته دلش از دین آبا برگرداند و تبلیغ احکام اسلامش نمود و به‌تبنّی[1] برگرفته توجّه به تربیتش گماشت. بعد فوت میرزا، ماهر صحبت دانشمند خان اختیارکرد و چون دانشمند خان هم چشم از دنیا پوشید، ماهر به‌فقر در ساخت و در ملاقات به‌روی آشنا و بیگانه برآورده، در عزلت بسر می‌برد و در سخنوری پایهٔ عالی داشته قلمش در زمین سخن به‌هر راهی که رفته، از نقش پایش گلهای رنگین چمن چمن شکفته و چندین نهال مصرع برجسته نهال شده. با اکثر صاحب سخنان عهد شاهجهانی و عالمگیری صحبت داشته؛ گویند کلیّاتش در غایت ضخامت واقع شده، اگرچه فقیر از مطالعه‌اش مستفید نگشته، لیکن به‌منطوق **اَلْجُرْعَةُ تَدُلُّ عَلَى الْغَدِيرِ**[2] از بعض اشعاری که به‌گوش رسیده صاحب‌کمالی ماهر معلوم می‌گردد **[ص ۳۱]** و افضل سرخوش در خوشه‌چین افادهٔ اوست، دانهٔ تاریخ رحلتش در زمین این قطعه کاشته:

حیف ز بزم جهان ماهر معنی طراز مست به‌کنج وصال از قدح موت شد

۱- مصدر باب تفعّل یعنی به‌فرزندی گرفتن.

۲- یعنی: یک جرعهٔ آب دلالت بر یک برکهٔ آب دارد، چنانکه می‌گوییم مشت نمونهٔ خروار است، این مثل نظیر یک مثل عربی است که می‌گوید: **اَلْحفْنَةُ تَدُلُّ على الكثير**.

Marfat.com

سرخوش غمدیده خواست سال وفاتش ز دل گفت خرد آه آه، ماهر ما فوت شد

او راست:

دیوانه‌ایم ما که ز کویت نمی‌رویم مجنون که راه دشت گرفته‌ست عاقلست

له:

دل من بی‌سبب در زلف خم در خم نمی‌گردد کسی بیدادگر در حلقهٔ ماتم نمی‌گردد

له:

جلوهٔ حسن تو گاه و بیگه است روز اگر خورشید باشد شب مه است

هر کجا سالک ز خود گردد جدا[1] از همان منزل خدایش همره است

له:

زاهد ار با ما حریف باده و ساغر شود

زهد سرد و خشکش از یک جرعه گرم و تر [شود]

[ص ۳۲] جای دشمن هم بوَد بر سفرهٔ اهل کرم

بی‌نمکدان نیست می هر جا که خوان گستر شود

بی‌نصیب از می کف خاکی درین میخانه[2] نیست

یک سبو گر بشکند سامان صد ساغر شود

شیر خان در تذکرهٔ خود گفته که ناظم هروی از این قبیل بیتی دارد:

بعد مردن هم بزرگان را به چشم کم مبین بشکند چون خم شود هر[3] پاره‌اش پیمانه‌ای

له:

پاک بین را دشمن نظاره هم بینش فزاست شمع را از پیه نور چشم افزون‌تر شود

با قناعت هر که خو گیرد توانگر می‌شود چون به خشک و تر بسازد قطره گوهر می‌شود

بگذر از تن پروری تا از سبکباران شوی بار کمتر می‌کشد، مرکب چو لاغر می‌شود

هر که سازد بار سر آسان به منزل می‌رسد طی کند ره زود چون پای قلم سر می‌شود

❊

۱- اصل: خدا.

۲- اصل: مغانه.

۳- اصل: بر.

Marfat.com

ندانم توبه را چون بشکند می که بهر هر شکستی مومیایی است

*

آزاد طبع هرگز در او گره نبندد از بس که عیب داندمضمون بسته بستن

[ص ۲٤] آزاد کشمیری، محمّد مقیم

محمّد مقیم،آزاد تخلّص. تلمیذ حاجی محمّد اسلم سالم است که شاگرد شیخ محسن فانی بود. نقش علی در تذکرهٔ خود آورده: محمّد مقیم، آزاد تخلّص اصلش از خطّهٔ دلپذیر کشمیر جنّت نظیر و شاگرد حاجی محمّد اسلم سالم است. در ملازمت عالیجاه عمدةالملک امیر خان انجام تخلّص مرحوم بسر می‌کرد. پایان ایّام حیات حدقهٔ چشمش از نور بینایی عاری گردید. عزیز رنگین صحبت خوش اختلاط با خان آرزو مربوط بود. مثنوی نیز گفته است. اوراست:

ظلم بر ساغر و بیداد به مینا نکنم نکنم موسم گل توبهٔ بی‌جا نکنم

انتهی نقلاً من التذکرة المذکورة.

[ص ۱۵۵] احسن کشمیری، نوّاب ظفر خان

نوّاب ظفر خان احسن تخلّص داشته، چونکه توطّن او در کشمیر بود، مدّتی صوبه‌دار کشمیر بوده، لهذا در سلک شعرای خطّهٔ کشمیر منسلک گشته. اوراست:

با مهر رسول آشنا کن جان را دانا در عشق کن دل نادان را
گر پیرو دین احمد مختاری با مهر علی(ع) درست‌کن ایمان را

و له:

مؤمن ز خودم داند و کافر ز خودم بس من باده‌پرستم نه از انم نه ازینم

و میرزا ابوطالب کلیم همدانی در فراق او این قصیده گفته: چونکه خانی ز مناسبت کشمیر نبوده، لهذا در اینجا ثبت نموده شد:

شکوهٔ درد ترا کی پیش درمان می‌کنیم تشنه می‌میریم و ترک آب حیوان می‌کنیم
بی‌تو تاریک است کشمیر ای چراغ دیده‌ها ما سیه روزیم، در شب سیر بستان می‌کنیم

Marfat.com

در کمین عیش از بس دیدهٔ بد دیده‌ایم[۱] باده را از چشم ساغر تیرباران می‌کنیم
گل اگر تا سینه در کشمیر می‌آید چه سود! ما که گل از اشک خونین در گریبان می‌کنیم
ماجرای دیده می‌گوییم پیش سیل اشک ابلهی بین شکوهٔ کشتی به طوفان می‌کنیم
از ظفر خان بود آن جمعیّت و طرح غزل با که دیگر زلف معنی را پریشان می‌کنیم؟
تا تو رفتی دل به فکر خویشتن افتاده است سر چو می‌بازیم آنگه فکر سامان می‌کنیم
بادهٔ کشمیر از بزم تو صاحب نشأه بود بی‌تو ما خاطر[۲] نشان می پرستان می‌کنیم
داغ[۳] می‌ماند کلیم ار لاله‌زار از دست رفت هر چه‌دشوارست ما برخویش آسان می‌کنیم

[ص ۱۱۲] اِخلاص کشمیری، کشن چند

مؤلّف تذکرهٔ حدایق‌الشعرا نوشته: اِخلاص، کشن چند[۴]، پندت[۵] کشمیری، از متصدّیان کچهری[۶]، بخشیگری اورنگ‌زیب عالمگیر گورکانی پادشاه هند.

در عشق صفای در دندان تو اخلاص
از دیدهٔ گریان همه شب خون جگر باخت
شکسته حالم و هرگز ازین ملالم نیست
به این خوشم که کسی در جهان به حالم نیست

[ص ۱۱۲] استغنای کشمیری، میرزا عبدالرّسول نحوی

مؤلّف تذکرهٔ حدایق‌الشعرا نوشته: عبدالرّسول نحوی کشمیری، از ملازمان نوّاب عبدالرّحیم خان خطابِ خانِ‌خانان متخلّص [به]رحیم، از امیزان جلال‌الدّین اکبر گورکانی پادشاه هند:

۱- اصل: دیده‌ام. ۲- اصل: حاضر.
۳- این بیت که در تذکرهٔ شعرای کشمیر آمده، در دیوان کلیم کاشانی وارد نشده؛ ضمناً در این تذکره این اشعار را جزء مراثی کلیم آورده، در صورتی که صاحب دیوان آن را جزء غزلیات آورده است (حیات و تصنیفات ابوطالب کلیم همدانی، دکتر شریف‌النّساء بیگم انصاری، ص ۳۰۳؛ **دیوان کامل کلیم کاشانی** با مقدّمهٔ مهدی افشار، ص ۲۵۴).
۴- رک: سفینهٔ هندی مرتّبهٔ سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمن «عطا کاکوی»، پتنا، ص ۲۱.
۵- **پندت:** از قوم برهمن صاحب شرافت و تمکین است؛ لقب قدیمی باقی دارد (تاریخ حسن، ج ۲، ص ۴۱۸). ۶- کچهری به‌معنی مَحکمه.

Marfat.com

که خواهد گشت استغنا دگر مهمان آغوشم که‌افزون شدپریدنهای چشم‌اضطراب‌امشب

❊

گداختم چوبه رویش عرق روان دیدم که آفتاب چرا جلوه‌گاه شبنم شد

و در تذکرهٔ نقش علی مسطور است: میرزا عبدالرّسول استغنا تخلّص کشمیری‌الموطن است به‌خدمت شاه شجاع پیوسته معزّز گشت. هنگامی که شاه سکّه [و] خطبه به‌نام خود کرده، به‌جنگ عالمگیر پادشاه متوجّه شد، داروغهٔ توپخانه بود. بعد شکستن، ترک رفاقت‌کرده به‌اَوَده آمد. آخر در سلک ملازمان عالمگیر پادشاه منتظم گشته، در سنهٔ هزار و هشتاد و دو درگذشت. شعر به‌طرز قدما بسیار گفته و در آن فن، طبع هموار و سلیقهٔ مستقیمه داشت. اوراست:

من به‌راه بی‌خودی یکدم به‌منزل می‌رسم صبح خیزیهای خُم را حاجت شبگیر نیست
ما اسیران، زینت زلف پریشان توایم خانه‌آبادانی صیّاد بی‌نخجیر نیست

و له:

ظرف مشرب کن وسیع و بام همّت کن بلند عشق را دل، شور را سر، باده را پیمانه باش
در شکست فوج دل، ای زلف تنها نیستی کاکل از دنبال اینک می‌رسد مردانه باش

[ص ۱۲۵] اظهری کشمیری، شیخ محمّد علی

دلم از لعل لب او به‌زنخدان افتاد بر در میکده چاه آفت مستان افتاد
دوزخ امشب به‌تماشای دلم آمده بود همچو پروانه در آن آتش سوزان افتاد

[ص ۱۲۰] افسوس کشمیری، محمّد باقر

رخصت ناله می‌دهم، جانِ پراضطراب را شعلهٔ برق می‌زنم، خرمن ماهتاب را
تهمت پارسایی‌ام، دامن زهد تر کند لیک سیاه مستی‌ام، توبه دهد شراب را

[ص ۱۳۰] افصح کشمیری

نوید عزم صیدت تا هوسناکان رسید اینجا زدی آن‌جا چو طبل باز و مرغ دل طپید اینجا

Marfat.com

[ص ۱٤٤] [و له]:

نرسد بر تو زور ما چه کنیم کُشتی‌ای پهلوانْ‌پسر ما را

[ص ۱۳۷] انجب کشمیری، میر ضیاءالله

میر ضیای انجب تخلّص ولد میر نعمت‌الله قاضی از اولاد شیخ جمال است که از مشاهیر فضلای کشمیر بود و از جانب مادر سیّد است. اوراست:

دشمن روشندلان باشد بیان خویشتن شمع در سوز و گدازست از زبان خویشتن

کذا فی تذکرهٔ نقش علی ـ رحمه الله.

[ص ۵۲] اوجی کشمیری، مولانا عبدالرّحمٰن

مولانای اوجی کشمیری به‌درستی طبع و رسایی فکر در سخن سرایی بی‌نظیر وقت و در معنی آفرینی ممتازروزگار خود بود:

نور معنی در سواد شعر اوست چون سحر در زلف عنبر بار داشت[1]

معاصر مولانای اوجی ولد مولانا صافی شیرازی است: میرزا علی قلی خان واله نوشته که او از عصر جهانگیر پادشاه است. وی راست:

هر سر که بستهٔ خم فتراک او بوَد دانم یقین که روز جزا سُرخ رو بوَد

از بس خیال زلف تو در سینه جاگرفت آهی که سرزند ز دلم مشکبو بوَد

صاحب شمع سخن نوشته که: ماه برج سخن اوجی نطنزی‌الوطن، فصلی که خان مهر منظر آصف خان جعفر، در برج کشمیر تحویل نموده، اوجی را از حضیض گمنامی به‌اوج بلند نامی [ص ۵۳] برآورده قرین خود ساخت، آن ذرّه هوارا از نظرات لطف بر فلک دولت سهم‌السعادة در طالع خود شناخت، بعد عزل خان مذکور هر امیری که به‌ایالت کشمیر می‌رفت، اوجی را از مصاحبان می‌نمود. اوجی به‌کیف افیون معتاد بود، در سنهٔ ۱۰۳۲ هزار و سی و دو ستارهٔ حیاتش را هبوط اجل رو نمود. و له:

ساغر بغیر داد و ز رشکم خراب ساخت آتش بدیگری زد و ما را کباب ساخت

۱- اصل: داست.

Marfat.com

و له:

ما حریف این قد یار تعلق نیستیم[1] می‌بردزین‌زنگ را برچهرهٔ ما بسته است

و له:

تا دگر محرم نسازد با سرزلف خودش
از زبان شانه [ما] صد حرف [را خود] ساختیم

و له:

ز دور هر که مرا دید چشم می‌پوشد وجود من به‌نظر چون غبار می‌آید

و له:

تعظیم ما بر اهل خرابات فرض بود هرگز نیامدیم که پیمانه بر نخاست

و له:

مصیبت خانه‌ام ز امد شد احباب خالی نیست اگر [شمعی] به جایی می‌رود پروانه می‌آید

و له:

کی به‌آرایش دیوانهٔ ما می‌آید آنکه در آینه یک جلوه به صد ناز کند

و له:

افسانه‌ای ز مردم عالم شنیده است
روشن [شده] به دیدهٔ اوجی که خواب چیست

و له:

چو زلف دامن حسنش ز کف نمی‌دادم سیاه روی شود خط که بد ادایی کرد

[ص ٥٤] و له:

از لب شیشه که شاگردفلاطون خم است سخن خاصیت باده شنیدن دارد

و له:

نه‌جوهری است به تیغ تو پیچ و تاب زده برای کشتن من نقشها بر آب زده

[ص ۱۲۱] [وله]:

بشکست پای ما که درآمد به سنگ غم زیرا که احتیاط نکردیم راه را

۱- اصل: نیستم.

Marfat.com

له:

ای فدای جلوهٔ نیرنگی تو رنگها
سازها بشکسته همچون بوی گل آهنگها
می‌تراود از حجاب از روی هستی رنگ حسن
بادهٔ مینا به‌چشمم آتشست از سنگها

[ص ۱۱٤] برهمن کشمیری، منشی چندربهان

برهمن چندربهان کشمیری پنجابی، در عهدهٔ منشیگری ملازم محمّد داراشکوه ولیعهد شهاب‌الدّین شاهجهان‌گورکانی پادشاه ملازم[1] بوده،روزی شاهزادهٔ مذکور گفت که شعری از تصنیف خود بخوان، این شعر خواند:

مرا دلیست به‌کفر آشنا که چندین بار　　به‌کعبه بردم و بازش برهمن آوردم

شاهزاده شعر شیخ سعدی به‌حسب حال برهمن مذکور خواند، بیت:

خر عیسی اگر به‌مکّه رود　　چون بیاید، هنوز خر باشد

فرمود که این قایل صحبت بیرون کنید:

وسعت معمورهٔ افلاک گامی بیش نیست　　هرکه می‌آید درون، با رفته بیرون می‌رود

[ص ۱۵۷] بزرگی کشمیری

مسمات بزرگی، اصلش از کشمیر است و «لولی» بود. گویند در عهد جهانگیر پادشاه‌از غایت علو فکر، ترک پیشهٔ خود کرده در گوشهٔ توکّل و قناعت خزیده بود. روزی چهار شاعر برای دیدن او رفتند، بارنداد. در این اثناء عرب بچّه که خالی از اثر تعشق بود، چون دعای او می‌رسد او را می‌طلبد. این معنی بر خاطر شاعران گران آمد و این رباعی نوشته فرستادند. رباعی:

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته‌ای　　غم را به‌وجود خود عدم ساخته‌ای
آثار بزرگی از جبینت پیداست　　گه با عرب و گه به عجم ساخته‌ای

۱- اصل: «ملازم» مکرّر است.

Marfat.com

بزرگی فی البدیهة این بیت نوشته، بیرون فرستاد:

روزی که نهادیم درین دیر قدم را گفتیم صلاهست عرب را و عجم را

و این بیت نیز ازوست:

مو به مو در ناله‌ام گویی که استاد[1] ازل رشتهٔ جانم به جای تار در طنبور بست

[ص ۱۲۳] بلایی کشمیری، عبدالوهّاب

دلم‌که سوخت ز عشقت چراغ جانِ منست غبار کز تو رسد، نور دیدگانِ منست

نمی‌شود بشود راست هرچه می‌گویم زبان خامهٔ تقدیر همزبانِ منست

[ص ۱۲٤] بهار کشمیری، لاله اودی بهان

دوش آمد بر سرم، از ناله‌ام رنجید و رفت عذرها گفتم که شاید بشنود، نشنید و رفت

آه ازان پرسش، که دیر آمد سوی بیمار خویش مرده بودم، حالِ من از دیگری پرسید و رفت

*

از بس دلم ز تنگی وضع جهان گرفت آهم به سینه راه نفس بر فغان گرفت

ممنون دیده‌ام که بوقت وداع یار چندان گریست خون که ره کاروان گرفت

[ص ٦۰] بینش کشمیری، میرزا محمّد عقیل

سر دفتر ارباب دانش، میرزا بینش کشمیری، اسمش محمّد عقیل بود، به‌کمال فضل و دانش و تمامی عقل و فراست آراسته بوده و به‌زیور سخندانی و خوش بیانی پیراسته. میرزا علی قلی خان واله در ریاض‌الشعرا نوشته که: در زمان اورنگ‌زیب پادشاه در هندوستان بوده. دیوان شعر ترتیب داده، ابیات خوب از وی به‌نظر رسیده است، اوراست:

درین بهار نشد نوگلی دچار[2] مرا که زیر سایهٔ خود جا دهد چو خار مرا

کسی که کشتهٔ ابروی او مرا داند به‌جای شمع زند تیغ بر مزار مرا

و له:

۱- اصل: اوستاد.

۲- اصل: دوچار.

Marfat.com

پاس عزّت کن چو من میخانه را هرگز نداشت
داده‌ام در چشم خود [جا] همچو نرگس جام را

و له:

از گل بدست باد صبا نامه داده‌ایم یعنی [که]بی‌تو دفتر دل پاره پاره است

و له:

لذّت شمشیر نازت هر کرا شد دلنشین همچو گل زخم ترا قسمت بر اعضا می‌کند

[ص ٦١] و له:

آن‌قدر فرصت نظّاره به چشمم ندهی که نگاهی به رخت در دل اظهار کند

و له:

از باده نداریم چو گل تاب جدایی پیمانهٔ ما گر شکند خانه خرابیم[1]

و له:

به صد تمکین گذشت از من که استغنای نازست این
شدم خاک رهش پی هم که تسلیم نیازست این

[ص ١١٤] در تذکرهٔ نقش علی (ص ١٢) مسطور است: بینش کشمیری، اصلش از ایران است. در عهد عالمگیر پادشاه در کشمیر بود و اکثر اوقاتش به سیر کشتی و گلگشت به سیر می‌گشت تا کشتی حیاتش غرقاب لجّهٔ فنا شد. له:

در راه وصال تو ز بس چشم به راهم چون جاده بوَد خاک نشین مدّ نگاهم

[ص ١١٤] بینش همدانی کشمیری، محمّد عارف

محمّد عارف همدانی کشمیری، در سلطنت شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند ملازم در واقعه‌نویسی لاهور شده و گاهی در تخلّص عارف بینش هم می‌آرد.

چو آسیا نخورم رزق دیگری بینش ز حرص اگر همه اعضا شوند دندانم

*

هر غنچه بوَد در نظر عارف بینش یک نکتهٔ سربسته بوَد از سر کویت

۱- اصل: خرابم.

Marfat.com

[ص ۱۵۶] پخته کشمیری، ملّا علی

ملّا علی پختهٔ کشمیری، پخته کلام و از شاعران عالی مقام بود، با ملّای جامی عداوتی داشت و راقم رساله را، سبب این عداوت معلوم نشده. یک مثنوی در قصّهٔ یوسف ـ علیه‌السّلام ـ و زلیخا به مقابلهٔ یوسف [و] زلیخای ملّای جامی که بسیار شیرین و پُر مضمون گفته و اکثر قصاید او را جواب گفته و جایی [که] در قصاید جامی نوشته می‌دید، نقطهٔ جیم را محو نموده بالای آن نقطه می‌کرد و می‌فرمود که مطلع مثنوی ملّای جامی: «الهی غنچهٔ امّید بگشای» خوب نیست که تصریحی به مقصود مثنوی ندارد و مطلع ملّا علی این است:

الهی، چشم یعقوب دل من بکن از یوسف گم گشته روشن

و در مقامی در حال زلیخا می‌فرماید:

اگر دایه بدیدی نبض رایش به طب یوسفی کردی دوایش

نقل است که کسی به حضور ملّای موصوف این شعر جامی خواند و به طور تعریض گفت که ملّا جامی خوب گفته:

از پرتو شمع رخت افتاده در طَرْف چمن
یکجا صبا، یکجا خزان، یکجا گل و یکجا سمن

ملّا فرموده که خوب نگفته شمع را با چمن چه کار، شمع با محفل مناسبت دارد، نه به چمن؛ این چنین باید گفت:

از آب و تاب حسن تو، ای رنگ و بوی هر چمن
گل غنچه گشته، غنچه گل، ریحان سیه با یاسمن

[ص ۵۷] تحسین کشمیری، آقا عبدالعلی

آقا عبدالعلی تحسین تخلّص می‌کرد، نوادهٔ میرزا داراب بیک جویاست. به حسن خلق مشهور عصر بوده، هرگاه که سیّد عالی جناب نوّاب برهان‌الملک سعادت خان بهادر مرحوم ناظم اَوَده شد در سلک ملازمانش انخراط یافت:

باشد مکان زگرمروی لامکان مرا در زیر پا چو آبله‌است آسمان مرا

Marfat.com

[ص ١٤٤] **تحسین کشمیری، خواجه عنایت‌الله**

گفتی جدا سری را سازم به تیغ خونخوار گر دست این چنین است بر قبضه دست بگذار

[ص ۵۸] **تسکین کشمیری، میرزا فتح علی**

میرزا فتح علی تسکین تخلّص کشمیری، برادر خردتر میرزا داراب جویا و میرزا کامران گویاست، او راست:

شبی که عارض او را به خواب می‌بینم ستاره می‌شمرم، آفتاب می‌بینم
ز هیچ کس نتوانم کشید منّت خشک به‌رغمِ آینه من رو به‌آب می‌بینم

*

به‌کیش حق‌پرستان کفر یا پندار می‌باشد رگ گردن میان اهل دل زنّار می‌باشد
دلم را هست با آیینه تسکین، نسبت تامی که آب از سرگذشت و تشنهٔ دیدار می‌باشد

در اشعار متفرّقه نوشته‌ام.

[ص ١٤٢] [و له]:

آگه نیم که عمر عزیزم چسان گذشت خوابم ربوده بود که این کاروان گذشت

*

[ص ٦٨] **تسلیم کشمیری، شاه رضا**

شاه رضای تسلیم در کشمیر درویشی بود:

شد آب دل ز داغ تمنّای وصل یار این شمع سوخت در هوس محفل دگر
دلدار جلوه کرد و مرا از هجوم شرم شد هر نگه به پیش نظر حایل دگر

[ص ٦٨] **تسلیم کشمیری، میرزا تسلیم**

میرزا تسلیم کشمیری شاگرد میرزا گرامی است، اشعار بسیار گفته، او راست:

در ولای پنج‌تن طغرای شاهی یافتم این مخمّس را ز دیوان الهی یافتم

Marfat.com

[ص ۷۵] تمکین کشمیری، رحمةالله

سخن‌شناس نیکو آیین رحمةالله تمکین تخلّص، زاد بوم او کشمیر است و سخنش دلپذیر، تربیت میرزا عبدالغنی بیگ قبول درس تازه‌گویی خوانده، قبول دلها بهم رسانده. در طرز سخن به‌طور استاد، ایهام را بسیار مایل است. اور است:

خاموشی‌ام ز وصف خط او نداد دست هر چند همچو خامه، زبانم بریده است

له:

ز فکر شعر کی از تیره روزی باز می‌مانم سلوک راه معنی سرنوشتم چون قلم باشد

له:

ز فیض خاکساری کرده‌ام جا بر سر کویت رقیبان زین سبب دارند در خاطر غبار از من

و له:

غیر زلفش که بپیچیده به پایش تمکین هیچ کافر نشنیدیم مکلّف به نماز

و له:

آیینه ز عکست چو شرر در تب و تابست
حیرت چه قدر سوخت که این شعله در آبست
از شوخی مضمون اشارات هویداست
ابروی تو یک مطلع صد حسن کتابست

و له:

انجمن از گرمی خویت به چندین رنگ سوخت
ناله آمد در کنار و نغمه از آهنگ سوخت

*

هیچ کس ز ابنای جنس خویشتن آسوده نیست
[ص ۷۶] خانهٔ قفلست ویران از کلید آهنی

*

از عارض تو سبزه خط تا دمیده است روز سیاه بختی زلفت رسیده است

*

Marfat.com

همین حرف تغافل می‌تراود از نگاه او ندانم تا چه‌منظورست آن چشم‌سخنگو را

[ص ۱۵۲] توفیق کشمیری، ملّا محمّد

ملّا محمّد توفیق تخلّص کشمیری مشتهر به لاله‌جو، چنانچه نقش علی در تذکرهٔ خود آورده: چون سردار ملک تبّت را «جو» می‌گویند و کشمیر در جوار آن واقع ـ تعظیماً ـ اکثر اعزّهٔ آن مکان اهالی آن ملک به «جو» تعبیر می‌کنند. پدرش قانو[ن]گوی زعفران زار بود، طبع شکفته‌اش رشک بهار و در این عرصه در آن ملک مثل او بر روی‌کار نبود، تلاش معنی بسیار دارد. اوراست:

تیرت از سینهٔ من دل زده آید بیرون همچو آنکس‌که ز ماتمکده آید بیرون

[ص ۱۲٤] [و له] [1]:

یوسف گذشت و مسند خوبی بجا گذاشت خوش آنکه رفت و به زخودی را بجاگذاشت

له:

سبزه باغ رخش سر نکشیده‌ست هنوز پای بیگانه به ملکش نرسیده‌ست هنوز

نیست آگاه ز بیتابی دلها دل او قصّهٔ لیلی و مجنون نشنیده‌ست هنوز

[ص ۱٤۲] [و له]:

ز شرم‌روی تو بر من شب‌وصال گذشت بحسرتی که رود روز هجر بر حربا

[ص ۱٤۳] [و له]:

[می]شود صد عقده گر یک عقده افتد در دلم دانهٔ دهقان گردون را زمین قاتلم

قطعه:

کنند باز الٰهی چو نامهٔ عملم به‌روز حشر که آن روز بازخواه منست

بکن معامله آن را به‌سرنوشت قضا اگر زیاد و کمی باشد آن گناه منست

له:

می‌کنی بهرچه خون در دل ما ای ساقی باده در جام بکن بهر خدا ای ساقی

سر گرانست خم و شیشه دلِ پُر دارد ما چه گفتیم و چه کردیم چرا ای ساقی

۱- این‌جا نام او «شیخ ابومحمّد توفیق کشمیری» آمده است.

Marfat.com

[ص ۱۴۹] بحر طویل:

مرا شد آفت جان شوخ دلجویی جفا آیین، وفا دشمن، پریرویی بهشتی راحت عاشق گل اندامی نکوخویی، بهار گلشن امّید سبزی نو خطّی، سمنبر عنبرین مویی که گم کردست جنّت خویش را از نسبت گلزار کوی او ز تاب رشک در تابست خورشید جهان افروز پیش ماه‌روی او به یادش سینه‌ها گلشن ز داغش چشم دل روشن شده آیینهٔ جانها ز عکسش وادی ایمن رخش چون معنی روشن به شعر زلف پیچیده ز شرم مصرع قدش قیامت آب گردیده که دلها را کند غربال مژگان دراز او کشد دل را به خون تیغ نگاه عشوه ساز او کمان ابرویش را تیر می‌زیبد ز مژگانش به قربانش دل و جانم دل و جانم به قربانش اینچنین غارتگر صبر و شکیبی دل فریبی، جامه زیبی، نسترن برنازپرور، غمزه لشکر بادهٔ نازی بسر دارد که کس را درنظر ناردز چشمش فتنه می‌بارد ز عشق چشم خوش، مژگان شوخانِ ستم پرور نخورده خاطرش نیشی، نکرده خار غم نوبر، ز پیچ گیسوی عاشق شکار سرو رعنایی نکرده سر برون از حلقهٔ زنجیر سودایی دلش افیونی خال رخی گاهی نگردیده چو من چشمش سفید اندر ره پایی نگردیده، شده آشفته حالی های ما مطلق فراموشش گهی گوید ز حال در هم من زلف در گوشش نمی‌داند که حال بی‌دلان چون شد ز هجرانش به قربانش دل و جانم دل و جانم به قربانش کیم؟ خاطر پریشانی، به کار خویش حیرانی، نه سر دارم، نه سامانی به غیر از صبر، درد عاشقی را نیست درمانی، ندارم صبر، دارم از غم او سوخته جانی، گهی خاک سر کویی، گهی در آتش از خویی گهی آشفته گیسویی به هر جا شور عشقی هست چون بلبل کشم هویی درین گلشن نسیم آسا، ز هر گل می‌برم بویی، غمش راز نهان من، نگنجد در بیان من کزان سوزد زبان من ز داغ عشق افتاده است آتشها به جان من به آهی می‌رود بر باد جسم ناتوان من ز درد و غم، شب وروزم ز برق ناله می‌سوزم چو مرغ آتش افروزم ز خط و خال و زلفش بر زبان سودایی اندوزم ز تیغ غمزه‌اش هر لحظه چاکی بر جگر دارم. [ص ۱۵] سرانجام منِ آشفته آشفته و بیخان و مان آخر چه خواهد بود در عشق بلاجویی. جفاجویی وفا بیگانه و ناآشناخویی، شوخی ستمگر ناخداترسی که مخلوطست با اغیار در یک پیرهن مانند گل با خار، ازروز سیاه عاشق مهجور دامن می‌کشد همچون پری از سایهٔ ادم، نمی‌داند که خود محرم کدام و کیست نامحرم! گرفتاری اگر بیند، گریزد چون ز دام اهو، بهشتی راحت

Marfat.com

اغیار گردیده است بزم او، و یک خنده‌گر جان سپارم او نمی‌خندد وگر گرید جهان بر حال زارم او همی‌خندد، گریبان‌گر دَرَم، بند قبا بگشاید او؟ هرگز، به‌صحراگر فتد رازم به‌خلوت ناید او هرگز، ستمکارست و بدخو قدر عاشق را نمی‌داند، نمی‌داند که دورِ حسن، روزی چند می‌ماند، نمی‌دانم چه گفتم؟ هزل گفتم، ناسزا گفتم؟ مگر مستم ز بدمستی، غلط گفتم، خطاگفتم که از جانان جفا آید، ز عاشق صبر می‌باید محبّت سر به‌سر خواریست، محبوبی دل‌آزاریست رنجیدن ستم باشد به‌طورِ طرز شایانش، به‌قربانش دل و جانم، دل و جانم به‌قربانش، صبا ای خضر عیسٰی دم، مزن رسم کرم برهم تویی کز فیض انفاست، جهان مردهِ دل یکسر گرفته زندگی از سر ز بس جان‌پروری گویا، سپرده دم به‌تو عیسٰی، غبار مقدمت اکسیر خاطرهای پژمرده، دم جان‌پرورت صبح بهار خاک افسرده، به‌هرگلشن که جولانت سمند ناز انگیزد دم روحی فداک از بوی گل بی‌خواست برخیزد، سرت گردم، سرت گردم، نثارت جان، نثارت جان، فدایت دل، فدایت دل اسیرت من، غلامت من، شهیدت من، شکارت من، بهار مشت خاکم شو، بهشت جان پاکم شو به‌دادم‌هوش ده اندک به‌حرفم‌گوش نِهْ اندک، به‌الطاف عمیم خود به‌اخلاق کریم خود پیامی بر سلامی بر از این جان در وفا داده به‌خاک و خواری افتاده کشیده محنت دوری نهاده دل به‌رنجوری به‌آن شوخ ستم‌پرور، دلاویز جفاگستر به‌خون بی‌دلان سرخوش، به‌آیینی که من دانم به‌آوایی که من خوانم، بیا ای قاصد بی‌دست و پایانِ دیار بیکسی، یکدم نشین حاضر به‌پیش من، شنو رسم و رهِ رفتن به‌شهر ناز مغروران به‌ملک فتنه دستوران خیال عزم چون بستی به‌صد چالاکی و چستی نخستین کن قدم از سر، پس آنگه رو به‌راه‌آور [ص ۱۵۱] به‌همّت پای نِهْ بر جان بکن دشوارِ خود آسان اگر برگ سفر خواهی، ز لخت دل مهیّاکن گرت از تشنگی آید به‌لب جان، دیده دریاکن رفیق راه می‌خواهی، ببر با خود خیالش را بلد می‌بایدت کن، خضر ره شوق وصالش را فتدگر راحله حاجت، سوار نفس توسن شو چو دامانی به‌فکر مرکبی از خویش رفتن شو به‌کویش چون‌گذر آری، قدم بشمرده نگذاری که می‌ترسم از آن دلها که افتاده به‌خاک آن‌جا تهِ پا آیدت ناگه فتد در لرزه عرش الله، سجود آستانش کن، ولی ترسیده ترسیده به‌خاکش بوسه زن، امّا نفس دزدیده دزدیده کز آواز شکست رنگ، رنجد خاطر خوبان، ندارد تاب بوی گل، دماغ ناز محبوبان نثار ساکنان درگه او تحفهٔ جان ده‌گرت از خود دریغ آمد، ز من

Marfat.com

بستان و منّت نِهْ بیفشان سجده‌ها از من به خاک پای دربانش به قربانش دل و جانم، دل و جانم به قربانش.

[ص ۱۱۳] جامع کشمیری، خواجه مسعود

جامع کشمیری خواجه مسعود نام دارد، شاگرد میرزا عبدالغنی قبول است:

سخن سازی نه آسان است عمری باید و جهدی
چو[1] مویم شد سفید اشعار رنگینم بیاضی شد

[ص ۲۹] جنون کشمیری، میرزا ارجمند بیگ

دیوانهٔ ذوفنون میرزا ارجمند بیگ جنون خلف کوچک میرزا عبدالغنی بیگ قبول. فکر درست داشت. در عنفوان جوانی به حلقهٔ زنجیر اجل گرفتار آمد. ازوست:

آتش ظلمی بر اولاد پیمبر عام شد　　دل کباب شامی از بیداد اهل شام شد

❊

بی‌نرگس تو چشم من آلوده شد به خون　　این آب تیره صاف به بادام می‌شود

[حاشیه]: میرزا ارجمند ولد عبدالغنی بیگ قبول و برادر خرد شاه‌گرامی است که ذکر هردو به‌جای خود می‌آید. اوایل آزاد تخلّص می‌کرد، آخر جنون تخلّص اختیار نموده. استفادهٔ فن شعر از خدمت والد خود می‌کرد. در ایّام شباب از کشمیر به دهلی آمده در سلک ملازمان نوّاب علی اصغر خان برادر رحیم‌النّساء بیگم مشهور به‌کوکه صاحب منسلک گشت، مدّتها در خدمت ایشان بسر برده. خان آرزو نوشته که چندی وی و برادر بزرگش گرامی با فقیر همطرح بودند، مثنوی در توصیف سفره و اطعمهٔ نوّاب مذکور به‌طرز [illegible] اطعمه گفته است.

[ص ۲۸] اوراست[2]:

به‌کعبه بی‌دلِ روشن نمی‌توان رفتن　　کسی به خانهٔ تاریک بی‌چراغ نرفت

۱- اصل: جو.

۲- این دو بیت با تخلّص اوّل ایشان تحت عنوان «ازاد» آمده است.

Marfat.com

له:

گلگشت باغ بی‌تو مرا بس که جانگزاست آواز عندلیب به‌گوشم هزارپاست

[ص ۱۴۴] [و له]:

چه دربند سخن ماندی برای عیش می‌دانم بسوز اوراق دیوان را چراغانی تماشا کن

[ص ۶۴] جوهر کشمیری، مولانا عبدالحکیم

مولانا عبدالحکیم جوهر تخلّص. گوهرش از دیار کشمیر بر روی آب آمده، لختی از عربیت فراگرفته به‌مولویّت نام برآورده، ملتزم آستانهٔ یادگار خان کشمیری بوده است، اوراست:

از تبسّم داده کیفیّت شراب ناز را در نمک خوابانده دلهای کباب ناز را

[ص ۵۵] جویا کشمیری، میرزا داراب بیگ

قایل قول صواب، مستند هر شیخ و شاب، بلاغت و فصاحت انتساب، میرزا داراب جویا تخلّص داشت. در کشمیر متولّد شده به‌صحبت میرزا ابوطالب کلیم و میرزا صائب در آن‌جا رسیده، در زمان عالمگیر پادشاه وفات یافته، صاحب سخن گفته: که جویای معنای رسا، میرزا داراب بیگ جویا، پدرش سامری تخلّص داشت. عبّاس قلی پسرش می‌گفت که: اجداد جویا از تبریز به کشمیر آمده‌اند و به‌حسب قسمت همانجا توطّن گزیده، دیوانش زیاده بر پانزده هزار بیت دیده‌ام. جویا زبانِ زباندان است و مشق سخن را به‌پختگی رسانده. اوراست:

مانده در جهل مرکّب آنکه لوحش ساده است

تیره بودن لازم چشم سفید افتاده است

چشم او بیرون چرا نبوَد پی خونریز خلق

[ص ۵۶] هرکرا دیدم در [این] عالم به‌او دل داده است

و له:

می‌زند سرو روانت به‌صنوبر پهلو بس‌که بر قدّ تو ارباب نظر دل بستند

و له:

Marfat.com

نجابت هر که با دولت چو خورشید برین دارد اگر بر آسمان رفتست چشمی بر زمین دارد

❊

در شب هجرت چو چشمم گوهر افشانی کند می‌کشد در گوش دریا حلقه گرداب مرا

طغرا:

بیا ای ابر مژگان، بارشی در کوه و صحرا کن ز گرداب سرشکم حلقه‌ای در گوش دریا کن

جویا:

ابرویش زان شعلهٔ رخسار شد خونریزتر می‌برد با آنکه از شمشیر آتش آب را

❊

شد شباب و چشم غم‌فرسود با ما مانده است
شاه رفت و گردی از دنبال هر جا مانده است

فائق:

چون باد نوبهار جوانی گذشت و من این کاروان چو گرد به دنبال مانده است

جویا:

بایست جای دل به تو جان داد و آرمید کردند بیدلان تو در ابتدا غلط

و اشعارش بسیار است، در مشاعره فطرت و طغرا و فائق. و قصاید لطیفه‌اش بی‌مانند و مثلش در جهان ناپیدا؛ لیکن در این مقام برای اختصار ترک نموده شد. و میرزا علی قلی خان واله این اشعار را نسبت به وی داده:

مگر بگذشت دل آزردهٔ ناشاد ازین صحرا که همچون آه دردآلود خیزد باد ازین صحرا

[ص ۵۷] [و له]:

یاقوت را مناسبتی نیست با لبش یعنی که با نبات چه نسبت جماد را

و له:

در گرد کلفتم دل بیتاب می‌طپد بی‌باده همچو ماهی بی‌اب بر زمین

[ص ۱۴۱] [و له]:

اگرچه پای سعیم بود در دامان صبر امّا دلم در سینه مانند جرس می‌رفت و می‌امد

Marfat.com

[ص ٦٦] حافظ احمد کشمیری

حافظ احمد کشمیری، حافظ خوش‌الحان و شاعر تیززبان بوده:

علاج مفلسی خود ز گریه سرکردم　　دمی نشستم و دامن پر از گهر کردم

[ص ۱۲۵] حامی کشمیری، حمایت الله

ز طاق ابروی تو پشت طاقتم خم شد　　سرشک سرخ ز لعل توام دمادم شد
سری به راه توام مانده بود باشد خاک　　بشارتی به رقیبان بده که آن هم شد

[ص ٦٥] حمیدی کشمیری، مولانا حمیدی

واقف اسرار حمیدی، مولانا حمیدی. حمیدی اطوار ستوده کردار بوده، اوراست:

مرتضٰی آن که شه مسند عالی نسبی است　　آفتابیست که برج شرفش دوش نبی است

[ص ٦٦] خورسند کشمیری، مولانا خورسند

مولانا خورسند کشمیری، صاحب شمع سخن گفته که ظاهراً کشمیری‌الاصل است:

نداشتم من ازین ضعف قوّت رفتار　　به حیرتم که چسان رفته‌ام چنین از کار
چنین که تکیه به دیوار کرده‌ام از ضعف　　مراکسی نشناسد ز صورت دیوار

*

چنان تر شد ز شرم روی او گل　　که شد آبی و رفت از چشم بلبل

[ص ٧٤] دانای کشمیری، ملّا فخرالدّین

ملّا دانای کشمیری از علوم رسمی باخبر بوده، اوایل در سلک ملازمان امیر خان مرحوم ولد خلیل الله خان انتظام داشت و در عهد فرّخ سیر پادشاه با عبدالرّحیم فارغ تخلّص، در شاهنامه شریک بوده و در نظم و نثر آگاهی داشت. بیت:

تو[1] و با غیر می نوشی، من و از دور دیدنها　　تو و پرکردن ساغر، من و حسرت کشیدنها

۱- این بیت در متن ص ۱۲۳ تکراری شده است.

Marfat.com

رباعی:

آن شوخ مدام خشمگین می‌باید　　آن چهره همیشه آتشین می‌باید
گر بوسه طلب کنم به دست نگار　　شفتالوی کاردی چنین می‌باید

[ص ۱٤٤] [و له]:

جدا ز بزم تو مینای دل چو قلیانست　　که پر ز آبله و اشک و آه و افغانست

و له:

دلم ز موی میانت جدا نخواهد شد　　گره ز رشتهٔ باریک وانخواهد شد

[ص ٦٧] دوست کشمیری، دوست محمّد

دوست محمّد کشمیری، اکثر امرای شاهجهانی او را دوست می‌داشتند. در عرصهٔ شطرنج بیت یکه تازی می‌تاخت. و له:

ای خوی کجت نماز جان را محراب　　ابروی تو مسجد جهان را محراب
گردید بگرد فلک خم یعنی　　هر سوست نماز عارفان را محراب

[ص ۱٤۱] دیوانی کشمیری، خواجه نورالله

سینه را چاک زدم پیش دلی وا کردم　　اچون ا شکاف قفسی صلح به صحرا کردم

[ص ٦٨] دیوانی کشمیری، مولانا هاشم

مولانا هاشم دیوانی کشمیری است و دیوانی لقب او؛ چه در کشمیر برای هر قبیله لقب قاضی خاصی قرار یافته، از موزونان عصر محمّد شاه است. رباعی:

بشکن خود را که بت شکستن اینست　　بگذار خودی ز قید رستن اینست
در گوشهٔ خاطر عزیزان جا کن　　در مذهب ما کوشه نشستن اینست

[ص ٦٦] ذهنی کشمیری، ملّا ذهنی

طرف رشتهٔ عیارگیری، ذهنی کشمیری. صاحب شمع سخن گفته که: آن عالی فطرت هرگز از

Marfat.com

وطن برنیامده و دیوان ترتیب نداده. از ساقی‌نامهٔ اوست:

شرابی که مستست از جزو کل — چه اصل و چه فرع و چه خار و چه گل
شرابی که کل برد، ماند ز سنگ — کشد آب حیوان به‌کام نهنگ
شرابی کزو شد دلِ غمزده — چو وادی اَیْمَن تجلّی کده
دماغ از شمیمش بهاری شود — به یادش درون لاله‌زاری شود

[ص ۱۲۹] نقش علی در تذکرهٔ خود گفته که ملّا ذهنی کشمیری شاعر زبردست، شیرین زبان خوش بیان است. در قصیده طرز قدما اختیار کرده، دیوانش که تخمیناً ده هزار بیت خواهد بود به نظر مؤلّف رسیده. از آن ظاهر می‌شود که از شعرای عصر اکبر پادشاه است و عمر دراز یافته و تا عهد شاهجهان پادشاه زنده بود و قصیده و ترجیع در جلوس آن پادشاه گفته و تعریف امرای آن عصر چون میر جمله معظّم خان و غیره نیز کرده و در مدح بیرام خان خانخانان نیز اشعارها دارد و تعریف نذر محمّد خان پادشاه بلخ و خواجه خاوند نقشبندی اکثر جاها کرده. خان‌آرزو نوشته که وطنش معلوم نیست، چون اکثر تعریف اماکن متنزّههٔ کشمیر کرده، گمان می‌شود که کشمیری باشد؛ طرفه آنکه در تعریف نذر محمّد خان پادشاه توران قصیده دارد و حال آنکه مردم هند را با سلاطین توران و ایران هیچ ربطی نیست. از این دریافت می‌شود که از توران باشد و مؤید این است که طرح خواجه خاوند محمود نقشبندی اکثر جاها کرده. مؤلّف گوید: در کشمیری بودن او شبهه نیست، چنانچه خود گفته است:

زان سخن سنجان که باشد کِلکشان معنی نگار
مدح‌پرداز شهنشه ذهنی کشمیر باد

اغلب که به‌توران رفته باشد یا به‌وساطت و معرفت سخن اشعار خود را به‌نظر والی توران جلوه‌گر ساخته و به‌طمع صله حوصلهٔ آن کرده؛ چنانچه اکثر شعرا از ایران قصاید مدح امرای هند گفته به‌اینجا فرستاده‌اند و ظهوری ترشیزی ساقی‌نامه از بیجاپور به‌نام برهان نظام شاه گفته، پیش او فرستاد و به‌صلهٔ وافر شادکام گشت.

[ص ۱۱۵] رابط کشمیری، ملک محمّد

رابط ملک محمّد کشمیری، داروغهٔ علی باغ که نوّاب علی مردان خان متخلّص [به] علی در

Marfat.com

سلطنت نورالدّین جهانگیر گورکانی پادشاه هند صوبه‌دار صوبهٔ کشمیر بود.

دل و دین و صبر و طاقت به تو داده است رابط
به حقیقتِ محبّت تو اگر رسیده باشی

[ص ٤٩] **راضی کشمیری، احسن الله خان**

فصاحت خان، راضی[1] تخلّص. از قاضی‌زاده‌های این مکان است و در بند تلاش الفاظ بود. روش گفتگو بر طرز استاد خود و میرزا عبدالغنی بیگ قبول دارد. قبل از آمدن نادر [شاه] در دهلی به چندی فوت شد. کذا فی تذکرهٔ نقش علی. از قاضی‌زاده‌های کشمیر است (قاضی گجرات بود. روز جشن محمّد ناصرالدّین محمّد شاه گورکانی پادشاه هند خطبهٔ شاهی خوانده، خطاب فصاحت خان و منصب سه هزاری یافته؛ حدایق‌الشعرا، ص ۱۲). و سخن آن فصاحت نشان دلپذیر صاحب تلاش معنی‌یاب بوده:

ز جوش بر لب فوّاره این سخن جاریست
که سربلندی دنیای دون نگونساریست
مریض اگر متردّد شود تعجّب نیست
سر دو راههٔ موت و حیوة بیماری‌است!
ز رخت تَنگ عیانست نار پستانت
ترا لباس به‌این اعتبار گلزاریست

مده طول این‌قدر در خانه‌سازی، عرض من بشنو
سرا را قصر می‌گویند یعنی مختصر باشد

*

نسبت سنبل به زلفش عمرها جستم که چیست
مو به‌مو چون وارسیدم، عاقبت همزلف بود

۱- نامش احسن‌الله خان مخاطب به فصاحت خان. (ذریعه، ج ۲۰ ۹، ص ۳۴۸؛ روز روشن، ۱۲۹۷ هـ. ص ۲۳۳).

Marfat.com

زنهار ز تزویج نگردی شادان
باشد عزبی مایهٔ راحت به جهان
زن صاحب فرزند چو شد علّت تست
دشوار بوَد علاج امّ الصبیان

نسبت به نوّاب نظام‌الملک گفته:

نوّاب که در دکّن خروجش کارست تکلیف وزارتش به خاطر بارست
دلخستهٔ احتیاج تاج شاهیست اکلیل ملک علاج این بیمارست

خان مذکور، شاگرد میرزا عبدالغنی بیگ قبول بوده، شعر به روش استاد خود می‌گفت. قبل از ورود نادر شاه به هندوستان فوت شد. اوراست:

آن رخ و لب ز خال مستغنیست گل و مل را نُقَط نمی‌باید[1]

و له:

با عندلیب صلح کنم یا به باغبان ای گل ترا به خاطر عاطر چه می‌رسد

[ص ۱۳۰] [و له]:

می‌کنی مشّاطه تا کی شانه زلف یار را چندمی‌گیری به دست دیگری این خار را

[ص ۱٤۱] [و له]:

شب که در دل رقم نامهٔ دلبر می‌شد دیده بر قطره که می‌ریخت کبوتر می‌شد

[ص ۷٦] رافع کشمیری، ملّا محمّد رفیع

رافع کشمیری شاگرد ملّا ساطع کشمیری است. در ملازمت عالیجاه صمصام‌الدّوله خان دوران خان بهادر می‌بود. نوّاب عالیجاه بر این بیتش هزار روپیه انعام فرمود:

کفم[2] چو کاسهٔ گرداب همچنان خالیست به‌این محیط کرم گرچه آشنا شده‌ام

۱- اصل: همی‌باید.

۲- اصل: مگر. این بیت در متن تکرار شده است و ابتدای مصرع دوم، در تذکرهٔ آزاد بلگرامی خزانهٔ عامره «به آن» آمده است.

Marfat.com

[ص ۱۳۵]آزاد حسینی واسطی بلگرامی در تذکرهٔ خود که موسوم به‌خزانهٔ عامره ساخته نوشته: رافع از شعراء کشامره و صاحب افکار نادره است. شاگرد ملّا ابواسحاق ساطع کشمیری بود و با نوّاب صمصام‌الدّوله خان دوران خان بهادر بسر می‌برد. نوّاب او را بر این بیت هزار روپیه صله بخشید:

کفم چو کاسهٔ گرداب همچنان خالیست به‌آن محیط کرم گرچه آشنا شده‌ام

[ص ۱۵۷] رضای کشمیری، محمّد رضا

محمّد رضای کشمیری، رضا تخلّص می‌کرد، نثر را صاف می‌نوشت و مشق شعر می‌کرد:

چه نسبت با سرشکم دیدهٔ پرشور دریا را کند ریگ روان هر قطره اشکم کوه و صحرا را

[ص ۵۱] رضوی کشمیری، میر سیّد عطاءالله

مقتدای صدر طریقت و هادی سبیل حقیقت، صاحبدل خدا آگاه، حضرت میر سیّد عطاءالله رضوی تخلّص می‌کرد. سرآمد ارباب این فن و قطر دایرهٔ سخن بود، چمن طبع شریفش مظهر [ص ۵۲] گلهای رنگین و سیماب زبان فیض بیانش بارندهٔ اشعار فصاحت آگین و غزلهای نمکین و شیرین. در آخر امر به‌آگره آمده، بسر می‌کرد. اوراست:

زعفران خورده است گویی صبحدم از آفتاب

ورنه‌بی‌دردبست یکدم عمر و خندان زیستن

[ص ۱۲۶] زیرک کشمیری، ملّا محمّد

درین باغ دو رویی خلعت نشو و نما باشد دورنگی چون گل رعنا مرا بند قبا باشد

له:

دل صد پاره‌ای از بی‌وفا جانانه‌ای دارم

اگر گوشی نهی ای گل، عجب افسانه‌ای دارم

اگر رسوا شدم درکوچه‌ها، ناصح مکن عیبم

چه سازم آشنایی با چنان بیگانه‌ای دارم

Marfat.com

[ص ۱۲۲] ساتر کشمیری، محمّد حسین

زاهد چو دید در کف ساقی پیاله را　　برباد داد طاعت هفتاد ساله را

له:

عکس را می‌کنم از خویش به آیینه جدا　　که به من تنگ کند خلوت تنهایی را

و له:

باده را بی‌تو دل خون شده نامست اینجا　　بی‌لب لعل تو جان بر لب جامست اینجا

[ص ٦٢] ساطع کشمیری، ملّا عبدالحکیم

ملّا ساطع، اسمش عبدالحکیم بود، شاگرد میرزا داراب بیگ جویا و با عبدالغنی بیگ قبول همطرح بود. در علم لغت، نسخهٔ حجّت ساطع منتخب برهان قاطع به تحقیق نوشته و در نثر برابر نصیرای همدانی عبارت رنگین می‌نوشت. در اوایل به رفاقت اسلام خان بسر برده و گلشن نام شعری به نام او قلمی نموده، آخر به مدّاحی عالیجاه امیرالامرا خان دوران خان بهادر پرداخته و به یمن تفضّلات آن عالیجاه خدمتی در کشمیر یافته، آن‌جا رفت. چون قدری جاگیر هم آن‌جا یافته بود، معیشت به خاطر جمع می‌نمود تا به رحمت حق پیوست. دیوان مختصری دارد و میرزا علی قلی خان در تذکرهٔ خود گفته که چند سال قبل از این در دهلی فوت شد، طبعش در نظم قدرت داشت، دیوانش از سه هزار بیت متجاوز است و وارستهٔ لاهوری نوشته که عبدالحکیم ساطع طلوع کوکب هستی‌اش از کشمیر است و سخنش مهر تنویر از داراب بیگ جویا طرز سخن فراگرفته؛ چنانکه خود گفته:

مرا جویند استادان برای نکته سنجیدن　　همین بس حجّت ساطع که جویا بود استادم

حال ساطع از تذکرهٔ نقش علی هم باید نوشت:

خط مشکین که از آن عارض زیبا برخاست　　دود آهست که از آتش دلها برخاست

[چون] شفق گشت هوا تا به گلستان رفتی　　بس‌که از شرم تو رنگ از رخ دلها برخاست

[ص ٦٣] اکثر به طرز ایهام حرف می‌زد. این اشعار از اشراقات ضمیر اوست.

و له:

سلیمان سخن از طبع خود تخت روان دارد　　فرستد از پی تسخیر در آفاق دیوان را

Marfat.com

و له:

گوارا کی شود ننگ گرفتن شأن همّت را به‌این کردار بد ما را نمی‌گیرد کریم ما

و له:

زنده از ما عالَمی تا تیره روز بی‌تکلّف آب حیوانیم ما

و له:

نباشد قسمت تردامنان نظّارهٔ حسنت که گل در چشم افتاده درین گلزار شبنم را

و له:

چسان به‌عیب تو ای ساده لوح پردازم کسی چگونه کشد شانه موی چینی را

و له:

مرقع پوش شد زاهد، ز ما تحسین طمع دارد

چو منشی کرد اظهار کمال از رقعه کاریها

و له:

قامتش آن‌جا که مصرع می‌رساند جلوه را

سرو را گفتن که‌موزونست بالا خوب نیست

و له:

مرا از شمع شد این نکته روشن که گرمی‌های این مردم زبانیست

و له:

سرِ بالین من در خواب آن بیداد گر آمد هزارافسوس ما را عمر در غفلت بسر آمد

و له:

دیدیم خال خال گل اعتبار خویش طاووس‌وار داغ شدیم از بهار خویش

و له:

در حریم حسن صاحب دیده محرم می‌شود

تکمهٔ پیراهن خورشید شبنم می‌شود

و له:

می‌رساند به تو پیغام ز جان سختی ما دم شمشیر تو هرگاه که برمی‌گردد

Marfat.com

[روی حاشیه] ساطع:

به آب و رنگ حمدت برگ گل گردان زبانم را بده جا چون شمیم غنچه در دلها بیانم را

دیوانش به نظر فقیر رسیده، البتّه زیاده از سه هزار بیت خواهد بود.

[ص ٦٤] و له:

از تنگی آن دهن چه گویم گنجایش گفت و گو ندارد

[ص ۱۵۲] ساکن کشمیری، میرزا محمّد جان

میرزا محمّد جان ساکن تخلّص کشمیری، عزیزی است از اهل سخن. در سلک همراهیان نوّاب نجف خان منتظم در این اوقات که سال هجری یکهزار و یکصد و نود و هشت [۱۱۹۸] است، در دهلی همراه نوّاب موصوف بسر می‌برد. این ابیات او از زبان میرزا قتیل که ذکرش می‌آید، شنیده شد:

چه‌روزست اینکه دیگر در برم آن سرو ناز آمد قیامت شد مگر قائم که عمر رفته باز آمد

و له:

می‌آمد و بر من به تبسّم نظری داشت گویی ز دل گمشدهٔ من خبری داشت

له:

اجابت، تو بر طاق محراب باش که ما از دعا دست برداشتیم

و له:

شیخ شهر از سفر کعبه به‌جایی نرسید

بیش ازین نیست که طی کرده بیابانی چند

از تذکرهٔ نقش علی.

[ص ۱۱۵] سالم کشمیری، حاجی محمّد اسلم

سالم حاجی محمّد اسلم[1] از برهمنان کشمیر بوده، در سلطنت اورنگ‌زیب عالمگیر

۱- اصل: اسلم علی خان، «علی خان» یا «میر علی» پدر میر لطف‌الله رضوی سالم کشمیری بوده، سهواً در اینجا آمده است، نگاه کنید الذریعه، ج ۲/۹، ص ۴۲۱.

Marfat.com

گورکانی پادشاه هند آمده به‌شرف اسلام مشرف شده، به‌همراهی شاه عالم بهادر شاه شاهزاده دوم پادشاه مذکور سرافراز شده، در سلطنت شاهزادهٔ مذکور به مراتب عالی رسیده.

امروز سالم آه به‌گوشم فسانه‌ایست　　شور جوانیی که به سر دوش داشتم

*

آه از سفر قافلهٔ عمر چه پرسی　　هیهات بوَد هر نفسی بانگ درایی

[و له]:

می‌سوخت عبث زحمت دنیا جگرم را　　بایست چنین داغ کند عشق سرم را
سالم چه قدر شعله کشد موج سرشکم　　چون شمع فشرد آه جگر چشم ترم را

[ص ۱۳۰] [و له]:

ز لعلت عاشقان کی لعل را در دیده می‌گیرند
تو رو هر چند گردانی، لبت مالیده می‌گیرند

[ص ۱۳٤] حاجی محمّد اسلم سالم تخلّص، شاگرد و پسر خوانده و تربیت کردهٔ ملاّ محسن فانی است. اصلش از براهمهٔ آن بلدهٔ جنّت نظیر است. هدایت ازلی رهنمونش گشته به‌شرفِ اسلام رسانید. کسب فضایل صوری و معنوی کرده به‌مدارج اعلی کمال مرتقی گردید. وقتی که در احمدآباد گجرات وارد شد به‌عزم زیارت بیت‌الله‌الحرام در بحر عمان به‌کشتی نشسته به‌دیار عرب رفته به‌حصول آن سعادت عظمی خانهٔ دین خود آباد کرد. اتّفاقاً پیش از ایّام طواف و مناسک حج به مدینهٔ منوّره ـ عَلی صَاحِبِهَا آلافُ الصّلوٰةِ وَ السّلام ـ رفته، در اوان ایّام حج منقضی شد. در آن باب گفته:

عید فطرست بر درِ پیغمبر　　شیئاً لِلّه گفتنم بس یاور
این عید و مدینه بخت من طالعِ من　　ان‌شاءالله مکّه و عید دکر

حاجی مذکور ملازم شاهزادهٔ اعظم شاه بود، بعد کشته شدن آن عالیجاه در جهاد سلطنت پناه عالم بهادر شاه مغفور نیز به‌عزّت بسر می‌کرد. در زمان سلطنت محمّد فرّخ سیر به وطن خود رفته بود تا به‌وطن اصلی انتقال نمود. صاحب کلمات‌الشعرا نوشته که روزی شاهزاده مسطور این مصرع مهمل پیش او خواند:

این روز سر به مهر به مهتاب گفتنست

Marfat.com

او بدیهه گفت:

از آفتاب قلقل مینا نهفتنست

آن وجود بسیار خوش محاوره و خوش صحبت تازه‌رو شکفته طبع رنگین خیال بود، در مضمون‌یابی و معانی‌بندی و نازکی خیال و لطف مقال مستثناست. بعد ملّا غنی مثل او از کشمیر برنخاسته. نقش علی مؤلّف تذکره بسیاری از اشعارش درج کتاب خود کرد ـ مَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِع اِلَيْهِ.

[ص ٦١] سالم کشمیری، حاجی میر لطف‌الله رضوی

مشکوة سراج سخن و قطرهٔ دایرهٔ علم و فن صافی ضمیر حقایقْ آگاه، حاجی میر لطف‌الله رضوی سالم تخلّص داشت خوشگو و خوش صحبت و فکری در کمال پختگی داشت و در سخن سنجی و دقیقه‌رسی از اقران خود فایق است. میرزا علی قلی خان واله ذکر کرده که او از سادات کشمیر بوده به‌ایران رفته، اکثر بلاد آن‌جا را سیر کرده، با ارباب کمال و فضلا صحبتها داشته و به‌زیارت عتبات عالیات نیز مشرّف شده و به‌اتّفاق میرنجات مرحوم به‌زیارت مشهد مقدّس رضوی ـ عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاء ـ توفیق یافته و آخر به اصفهان آمده در ۱۰۸۹ یکهزار و هشتاد و نه در شهر مزبور در قید حیات مستعار بود، اوراست:

زین تغافلها که ما و یار باهم کرده‌ایم خویشتن رابی‌سبب‌رسوای عالم‌کرده‌ایم

[ص ٦٢] و له:

ز احسان می‌شود صاحب کرم رادولت‌افزون‌تر
بلی هر چاه را آب از کشیدن بیش می‌گردد

[ص ١٢٤] سالم کشمیری، محمّد سالم

یاد آن شبها که شوق او مرا بیتاب داشت
در بغل چشمم طلسم‌شعله‌ای از خواب داشت
شب که درياد جمال ماهرویی سوختم
تا سحر خاکستر من جلوهٔ مهتاب داشت

Marfat.com

[ص ۱۳۰] سامان کشمیری، خواجه احمدالله

آسوده خاطرم به‌درش [تا] رسیده‌ام　　چون مه بر آستانه درازی کشیده‌ام

له:

سخنِ راست ازو نشنیدم　　لب معشوق دو حرفی دیدم

[ص ۱۴۳] سامی کشمیری، محمّد جان بیگ

به‌رضای دوست نَبوَد غم خوب و زشت ما را
تو به‌دوزخ ار فرستی، بوَد آن بهشت ما را

*

میکشان در عیش و عشرت زاهدان در سوز و تاب
یک طرف بوی شراب و یکطرف بوی کباب
بهر آزادی تلاش پارسایی مرغ دل
جست و خیز بسمل است و پرزدنهای کباب

[ص ۱۴۲] [و له]:

سر بهم از خانهٔ خمّار می‌آییم ما　　مست می‌آیی تو و هشیار می‌آییم ما

و له:

دلم دارد همین اندیشهٔ زلف گره‌گیری　　به‌باغ خانه‌ام نَبوَد چو زندان غیر زنجیری

[ص ۱۱۵] سدریت کشمیری

سدر سدریت کشمیری، متصدّی دفتر کچهری دیوانی اورنگ‌زیب عالمگیر کورکانی [illegible] هند.

گر پریشان‌تر شوم، سدر از سرم　　عشق آن زلف پریشان کی رود

*

اسیر حلقهٔ زلف بتان کشمیرم　　به‌بوی مشک به‌سوی خطا نخواهم رفت

Marfat.com

[ص ٦٩] سرآمد کشمیری، سراج‌الدّین

سراج‌الدّین سرآمد کشمیری الاصل لاهوری المسکن و شاگرد شاه آفرین شیرین سخن است. له:

ز عاشق کی دماغت نالهٔ بیتاب بردارد شکستنهایِ رنگ گل، ترا از خواب بردارد

از تذکرهٔ نقش علی، شعلهٔ نشو و نما در تَجَلّی‌کده لاهور برکرده و مدّتی درافروزش چراغ سخن، دود چراغ خورده، در ایّام امارت اعتقاد خان فرّخ شاهی رفاه حالی بهم رسانده و در شب‌نشینی [1] بزم خان بسان چراغ شب زنده داری کرد. چون شمع دولت خان خاموش شد، او هم از دنیا چشم پوشیده به‌لاهور انزواگزید. فصلی تماشای بهارستان فقیر بوده، در اوایل طلیعهٔ صبح دولت محمّد شاهی شمع حیاتش خانه روشن کرد:

با نرگس سیاه می لعل رنگ زن امشب مفرّحی به‌دماغی فرنگ زن

و له:

تا عنبر گیسوی تو دارد گله از مشک پیدا شده در ناف غزال آبله از مشک

سنجیده قضا هر دو به‌میزان مساوات یک نقطه [سیه] خال تو صد قافله از مشک

و له:

مزاج خویشتن درناتوانی منتخب کردم گشودم چشم تا بر شعله تصویر تب‌کردم

[ص ٦٥] سیّد کشمیری، میر مصطفٰی

میر مصطفٰی، اصلش از قم و تولّدش در کشمیر، درْ آن‌جا نشو [و] نما یافته [ص ٦٦] و سیّد تخلّص داشت، اور است:

مرا باطرفه شوخی کار افتاده است حیرانم بهای جلوهٔ خود را دو عالم هم نمی‌گیرد

[ص ١١٦] صابری کشمیری، حفیظ‌الله

صابری حفیظ‌الله کشمیری موینه‌دوز؛ یعنی پوستین دوز بود. سنجاب و سمور و قاقم [و]

١- اصل: بستن.

Marfat.com

امثال این بسیار خوب می‌دوخت. در سلطنت جلال‌الدّین اکبر گورکانی پادشاه هند آمده، ملازم شده.

چشم دگر طلب پی این کار صابری　　راه بتان به‌این مژه رفتن نمی‌توان

*

تا کی از دیدهٔ من خون جگرگون آید　　کاشکی جان من غمزده بیرون آید

[ص ۱۱۶] **صامت رسولپوری، محمّد خان**

صامت محمّد خان رسولپوری از ملازمان دانیال میرزا، فرمانروای کابل و قندهار و ملتان و لاهور و کشمیر، شاهزاده دوم جلال‌الدّین اکبر گورکانی پادشاه هند.

آشنایی نیست صامت با کسی غیر از کتاب　　در سخن با معنی بیگانه طبعش آشناست

*

ز بی‌برگی بغیر از جان سپاری نیست سامانم

به‌خود پیچید از شرم لبت چون بیرهٔ پانم

[ص ۱۲۱] **صامت کشمیری، حاجی محمّد علی**

ز بس بر یکدگر پیچید زلفش داستانم را

دلش چون می‌شود تا شانه، می‌فهمد زبانم را

به‌یادش آنچنان در گلستان از خویشتن رفتم

که رنگ از ناله بو از غنچه می‌پرسد نشانم را

له:

اگر یابد خبر از شور شوقم قلزم دلها　　دود چون بیقراران بحر از هر سو بساحلها

دل صد پاره چون پروانه در پرواز می‌آید　　در آن کشور که گردد آه عاشق شمع محفلها

[ص ۶۷] **صبحی کشمیری، ملّا صبحی**

صبح نوروز بهار ضمیری مولانا صبحی کشمیری، در خاور زمین سخن صبح اسا نفس

Marfat.com

دلفروزی می‌زد و خورشید زبان به‌صد زبان صفحه‌طرازی مدایح شاه شجاع می‌کرد. از لمعات مهر خیل اوست:

ندانم از کدامین باده سرخوش شد حباب آخر
که با این شورنگشوده‌ست چشم از خواب در دریا

و له:

دامن فشان گذشت شبی بوی زلف یار سنبل همیشه می‌دمد از دود آتشم

و له:

چه پنهان گفت پیغام تو در گوش شنیدنها
که برپای شنیدنها فتد از شوق دیدنها
نه تنها در فغانم چون [بط] خالی ز محرومی
که دارد تاک هم اشکی ز درد نارسیدنها

[روی حاشیه] صبحی اسمش ملّا احمد کشمیری بود. له:

چه رنگین گریه‌ها از سرّ دل آورده‌ام صبحی
کنون از چشم می‌دارم تمنّای چکیدنها

صبحی از مدّاحان سلطان شجاع بن شاهجهان پادشاه بود، اوراست:

سرافرازی اگر داری هوس، کسب تواضع کن
به‌ابرو بین که جا بر چشم دارد از خمیدنها

از تذکرهٔ نقش علی.

[ص ۱۳۳] صاحب مرآت‌الخیال نوشته: ملّا صبحی اصلش از کشمیر است، به‌کمال فضل و نهایت خوشگویی موصوف بود. از مادحان سلطان شجاع است و معزّز و مکرّم می‌بود، مدّت‌العمر بر همسران چیره‌دستی کرده، نوبت سخن‌سرایی به‌دیگران حواله‌نمود. مِنْ غَوَامضِ اَسْرَارِهِ.

چو از طوفان اشک ما رود سیلاب در دریا
معلّم افکند اوراق اصطرلاب در دریا

Marfat.com

به‌گاه فتنهٔ دوران، مدد از آسمان جستن
بدان مانی که گیری دامنِ گرداب در دریا
ندانم[۱] از کدامین باده سرخوش شد حباب از من
که با این شور نگشوده‌ست چشم از خواب در دریا
ز بس کاهیده‌ام از تشنگی بی‌او، عجب نَبْوَد
اگر چون عکس خود را افکنم بی‌تاب در دریا
سرِ زلف درازی سایه افکنده است در چشمم
به‌اندازی که صیّاد افکند قلّاب در دریا!

و له:

اشکم کدام اشک، یکی رود آتشم — آهم چه آه، زمزمهٔ عود آتشم
دامن فشان گذشت [ز من] بوی زلف یار — سنبل همیشه می‌دمَد از دود آتشم
از آب دیده‌ام گل داغست جلوه‌گر — آیینه‌ساز چهرهٔ مقصود آتشم
هر ذرّه‌ام ز سوز دلی بی‌نصیب نیست — خاکسترم در آرزوی بود آتشم
بادم که نیست در دل خالی ز من غبار — .....

[ص ٦٩] صوفی کشمیری، ابوالبرکات خان

مظهر محاسن کثیر، ابوالبرکات خان صوفی ناظم کشمیر از خویشاوندان عنایت الله خان کشمیری است و مجمع کمالات غریب نامتناهی. در عهد مبارک هر امیری که از دربار سلطانی به‌ایالت مأمور می‌شد، در تفویض نیابت به خان صوفی مجبور شد. امیر صاحب استعداد بود، در شاهجهان [ص ۷۰] خواب واپسین کرد و صاحب شمع سخن گفته که در تذکرهٔ خود راقم صحیفه تکلیف بزرگی که به خان صوفی اخلاص داشته تاریخ گفته. [illegible] ان مادّه تاریخ است. ع:

گفت: «رفت آن صاحب سیف و قلم»
۱۱۵۸ هـ

۱- این بیت در اصل تکراری شده ولی مصرع اوّل چنین آمده است: «ندانم از کدامین باده سرخوش شد حباب آخر».

Marfat.com

و له:

سینه صافان را تجمّل کی کند غافل ز حق خواب شبنم را نباشد گر[1] بُوَد گل مخملی

و له:

خصم شد چون خاکسار از حمله‌اش ایمن مباش
در زمین گیری پلنگ انداز جستن می‌کند

میرزا بیدل مرحوم هم از این عالم بیتی دارد:

زانو زدن ز خصم مپندار[2] عاجزیست پیداست این ادا دَمِ کین از تفنگ هم

و له:

بی‌شمارند مردگان رهش روز محشر حساب پردازد

*

گرچه هر گل را بُوَد رنگی به رنگ بو دگر رونق باغ مذاهب لاله نعمانی است

میر وجدان معصوم[3] بِهْ از این بسته. رباعی:

از مذهب بوحنیفه روشن دینست پرنور ز اجتهادش این آیینست
از بس که سراج امّتش می‌خوانند در باغ جهان لاله نعمان اینست

*

و له:

کردمش دست به پستان و به خشم آمد پیش شد یقینم که اناریست جلال‌آبادی

[ص ۱۳۰] [و له]:

هلال عید با ابروی آن دلبر نمی‌ماند اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نمی‌ماند

[ص ۵۹] صوفی مازندرانی، مولانا محمّد صوفی

مولانا محمّد صوفی چونکه اصلش از مازندران است لیکن مدّتها در کشمیر بسرکرده. جامعیّت و فضیلت خوب داشت، به هند آمده جهانگیر پادشاه او را از کشمیر طلبیده، در سرهند به‌جوار رحمت حق پیوست. این مصرعه تاریخ فوت اوست:

۱- اصل: که. ۲- اصل: پندار.
۳- برای تفصیل احوال او نگاه کنید «وجدان کشمیری» همین کتاب.

Marfat.com

مجرّدانه یکی شد بحق محمّد صوفی
[۱۰۳۵ه]

صاحب دیوان است و اشعار و غزلهای خوب دارد، از آن جمله است:

از آنم ملک درویشی خوش آید که ملک بی‌نزاع پایداریست

و له:

برمی‌نهاد گردش گردون مدار ما بیکاری و گدایی و مستیست کار ما
سرّ خدای در سر انسان نهفته است سیمرغ بچّه دارد در کوهسار ما
پروردگار بد نکند، لیک بد کند گردون سفله‌پرور پروردگار ما

و له:

مرا به‌وقت جدایی چو شمع مردن بِهْ که زنده باشم و بی‌دست بنگرم جا را

*

مرا کسی که به‌سوی تو راهبر باشد مگر فغان شب و نالهٔ سحر باشد
چه‌سود ازین که عتاب توخنده آلوده است که زهر کارگرست ارچه در شکر باشد

[ص ٦٠] جامع‌الاوراق گوید که اگرچه اصل مولانا محمّد صوفی از مازندران است لیکن توطن او در کشمیر بسیار بوده است و هم در آن‌جا نشو و نما یافته. لهذا دار| سلک شعرای آن‌جا منتظم کردم.

[ص ١٤٤] صهبایی کشمیری، قاسم خان

[ای] بسا صهبای گفتار توام بیهوش کرد آنچه با مستان کند پیمانه با من کوش کرد

[ص ٤٤] صیرفی کشمیری، شیخ یعقوب

واقف اسرار جلی و خفی، شیخ یعقوب صیرفی، صاحب طبع عالی و فضل [illegible] کمالات و فضایل بود. خلیفهٔ مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی است. به زیارت حرمین شریفین مشرف شده و سند حدیث از شیخ ابن حجر داشته. در لباس مشیخت سفر بسیار کرده و اکثر عظمای مشایخ عرب و عجم را ملازمت نموده و فواید اندوخته و رخصت

Marfat.com

هدایت[1] یافته [ص ٤٥] و مرید بسیار چه در هند و چه در کشمیر، و خانقاه دارد و صاحب تصانیف عالیه لایقه است و خمسه تمام کرده و رسایل متعدّده در معمّا نوشته و رباعیات معه شرح در تصوّف دارد. و ابراهیم خان در بیاض خود بعد نقل اشعارش که در مدح امیرالمؤمنین علی ـ علیه‌الصلوٰة والسّلام ـ از کتاب اربعینش که بعد از آن خواهد آمد، فرمود که این مرد از فضلای اهل سنّت کشمیر است، صاحب تصانیف در علم تفسیر و در علم عروض و قافیه و جدّ شیخ محسن فانی است. و در تاریخ بداؤنی مذکور است که شیخ یعقوب صیرفی کشمیری است مجمع فضایل و کمالات بود و آنچه بایستی از حالت صوفیه و ذوق با ایشان بود و در جمیع علوم از عربیت و تفسیر و حدیث و تصوّف مشارٌالیه و معتمدٌ علیه و مستعد ایّام است و در این ایّام که رحلت او نزدیک [بود]، تفسیری نوشت که آیتی بود از کمالات او و هم پادشاه مغفرتْ پناه و هم شاهنشاهی [را] نسبت به‌وی اعتقاد غریب بود و به‌شرف صحبت اختصاص داشته و منظور نظر شفقت اثر گشته، معزّز و مکرّم و محترم و بذلی و ایثاری داشت که در اقران فوق آن متصوّر نبود و اشعاری که در اربعین خود گفته، این است:

اولیا و اصفیا را سیّد و مولی، علی(ع)
«وال من والاه علیاً عاد من عادیٰ[2]»، علی(ع)
پیشهٔ من عاشقی و منّت ایزد را که هست
در طریق عشقبازی پیشوای ما، علی(ع)

[ص ٤٦] حق عیان از مصطفٰی(ص) و مصطفٰی از مرتضٰی
باء بسم اللّه نبی و نقطهٔ آن باء علی[3](ع)
اوست دریای علوم و دُرّ دریای یقین
بوالعجب سرّی که هم دُر است و هم دریا، علی(ع)

۱- اصل: و هدایت.
۲- دعای رسول‌اکرم(ص) در غدیر خم است بعد از معرّفی علی(ع) که: «**مَن کُنْتُ مولاهُ فهذا علیٌ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله**» (سفینةالبحار، ج ۲، ص ۳۰۶).
۳- اشاره به‌روایتی است منسوب به‌علی(ع) که فرمود: **انا النقطةُ تحت الباء**: من نقطهٔ زیر باء هستم.

Marfat.com

هیچ می‌دانی که او را چیست نسبت با نبی؟
با محمّد مثل هارونست با موسی، علی(ع)
صیرفی بیدل ضعیف و نفس غدّارش قویست
جای امداد است وقت دستگیری، یا علی(ع)

صاحب شمع سخن گفته که: صیرفی نقود کلام، صیرفی است یعقوب نام، اصلش از کشمیر است و در سراغ یوسف مطلوب دلگیر، اکثر علوم تحصیل نموده، خاصه مصنّفات ابن عربی را باحسن وجه در آیینه ادراک متخیّل ساخته به‌سیاحت و جهان‌نوردی پرداخته، صحبت بسی از صاحبدلان دریافته و قاسم کاشی در حق او گفته:

ز نیّر مستقل بشنو تخلّص گهی صرّاف و گاهی صیرفی را
بگوید اشرفی پیوسته در دل نمی‌داند جز این ذکر خفی را
به‌فکر اشرفی هر شب رود خواب مگر در خواب بیند اشرفی را

و میرزا علی قلی خان واله در تذکرهٔ خود گفته که: شیخ یعقوب کشمیری از خوش خیالان بوده است؛ اوراست:

بر رخ فکنده چاشتگه آن مه نقاب را پیش از زوال شام رسید آفتاب را

و له:

برسر دار برآورده ببین نرگس را

اص ۴۷] کز عروسان چمن نقره و زر دزدیده است

و له:

به‌سر کوی بتان، پای ز سرباید کرد قصّه کوته[1]، ز سرخویش گذر[2] باید کرد

[ص ۱۴۲] [و له]:

رندانه گذشتیم حریفان ز می ناب ما این طرفِ آب و شما آن طرف آب

[ص ۱۴۲] ضیای کشمیری، شیخ محمّد

از اختلاط چسبان، بیگانه کی‌شود دوست هر چند جامه تنگست، جزو بدن نگردد

۱- اصل: کوتاه.
۲- اصل: گزر.

Marfat.com

[ص ٥٤] طلوعی کشمیری، مولانا محمّد ابراهیم

عارف اسرار مطبوعی و مسموعی، مولانا طلوعی کشمیری (روی حاشیه: اسمش محمّد ابراهیم بود)، از شعرای زمان جهانگیر پادشاه بوده است. اوراست:

از صبح طلب فیض که صاحب‌نفس اینست دامان سحر گیر که فریاد رس اینست

و له، رباعی:

فصل گل و مل گذشت و ما بی‌خبریم آب از سر پل گذشت و ما بی‌خبریم
ایّام جوانی که بهار خوش داشت چون موسم گل گذشت و ما بی‌خبریم

[روی حاشیه]: محمّد ابراهیم طلوعی تخلّص کشمیری، مرد نامراد خوش نهاد، از شعرای عصر جهانگیر پادشاه است. به‌جوهر شجاعت و دلاوری موصوف بود[1].

[ص ١٢٦] ظفر کشمیری، ابوالمظفّر

نخواهم دید جز جور و جفا دل عبث داده ازو چشم وفا دل
نمی‌یابم خبر از حال زارش خدا داند کجا شد مبتلا دل

[ص ٧٤] عشرت کشمیری، جی کشن

جی کشن عشرت تخلّص برهمنِ کشمیری است، مدّتی در دهلی به‌خدمت محمّد اسحٰق خان بسر برده، مثنوی رام سیتا موزون کردهٔ اوست.

[ص ۷۵] خارکوی تو که از دور هویداگردد آب اندر دهن آبلهٔ پا گردد

*

رهین منّت بخت خودم که در همه عمر به‌کوی باده فروشان مرا گذر کرده است

[ص ١٢٢] علیم کشمیری، محمّد علی

غم تو آمد و از دیده برد خواب مرا گداخت مغز به‌مغز پی خراب مرا
خبر ز روز و شبِ من زمانه را نَبُوَد ندیده چشم‌کسی [روی] آفتاب مرا

۱- تذکرهٔ نقش علی، ص ۱۲.

Marfat.com

و له:

گهی چون زلف بر رو، گه چو کاکل در قفا گشتم
فدایی‌وار بر گرد سرت، من جا به جا گشتم
غزلها من سرایم از بیاض گردن خوبان
سوادم گشت روشن، تا به خطّش آشنا گشتم

[ص ٤١] غنی کشمیری، محمّد طاهر

از القاب و مدایح مستغنی، شاعر ماهر محمّد طاهر غنی، برادر کلان ملّا جعفر کشمیری متخلّص به نافع است. هر دو برادران، در شاعران ملازم شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند بودند. به صفای طبع وقّاد و ذکای ذهن نقّاد، بر معاصران لوای فضل برافراخته، و شور شیرینی سخن خود را در السنهٔ شاعران دهر انداخته، و اشعارش همه دلپسند، و اندازه‌هایش همه نازک و بلند. غنی تخلّص داشت و این اسم را صفت ذات خویش ساخته، در عین بی‌دستگاهی به کمال جمعیّت می‌گذرانیده[1]، همواره چون زمرّد به آب خود سرسبز بوده، از شأن ابر و شوکت دریا فراغت داشتی و به رنگ مروارید در صدف زاویه به پاس آبرو مقیّد بودی. اشعارش مانند گلهای کشمیر همیشه با طراوت و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته با حلاوت و ارادت. او را معنی خاص بسیار است |ص ٤٢|و مضامین تازه بی‌قیاس. شاگرد شیخ محسن فانی بوده، به مدد طبع درّاک در فنون علم، بر استاد چیره دستی می‌نموده و هرگاه شیخ را مسئله‌ای مشکل شدی، از وی استفسار نمودی. امّا مرغ روحش در عین شباب به سر پنجهٔ شاهین اجل گرفتار گردید و در سفر واپسین نیز بر استاد سبقت گزید و با این ضیق فرصت آنچه از طبع وقّادش سرزده بود، امروز در ایران و توران و سواد هندوستان افواه و السنه جاری است. و میرزا علی قلی در تذکرهٔ خود گفته که محمّد طاهر غنی از مردم کشمیر بود. در زمانی که ظفر خان احسن ناظم صوبهٔ کشمیر بوده و میرزا صائب به تکلیف خان مزبور وارد آن‌جا شد، غنی صحبت میرزا دریافته و با ابوطالب کلیم و حاجی محمّد جان قدسی در همان اوان صحبتها داشته. غرض که، درستی زبان و روانی الفاظ و لطافت معانی او

۱- اصل: می‌گزرانیده.

Marfat.com

مقبول همه بود و الحق از خطّهٔ کشمیر مثال او کسی برنخاسته در اوایل جلوس عالمگیر پادشاه وفات یافت. دیوانش تخمیناً دو هزار بیت است و این بیت از غیب دانیهای اوست:

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد
که بعد از مرگ آهو، نافه بیرون آورد بو را

محمّد علی ماهر متبنّای میرزا یغمایی چون او لَاوَلَدْ بود، اورا متبنّای خود ساخت و [در] تربیتش به‌نهایت جهد مبذول داشت. در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرد:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی
[ص ۴۳] غنی سر حلقهٔ اصحاب او در نکته‌دانی شد
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش
که «آگاهی سوی دار بقا از دار فانی شد»
۱۰۷۹ [هجری]

گویند عنایت خان ـ پسر ظفر خان احسن اسم ـ ناظم صوبهٔ کشمیر دعوی کرد که شعری که از یک مرتبه خواندن[1] یا شنیدن به فهم من در نیاید، بی‌معنی است. چون غنی بشنید، این دعوی از وی نپسندید و گفت تا حال اعتماد بر شعر فهمی عنایت خان داشتم، امروز آن اعتماد برخاست و بعد از این به هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد و این چند بیت از دیوان اوست و مطلعش این است:

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پارا
کنم زنجیر پای خویشتن، دامان صحرا را
به بزم می‌پرستان محتسب خوش عزتی دارد
که چون آید به محفل شیشه خالی می‌کند جا را
اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو
که در پرواز دارد گوشه‌گیری نام عنقا را
به بزم می‌پرستان سرکشی بر طاق نِهْ زاهد
که می‌ریزند مستان بی‌محابا خون مینا را

۱- اصل: خوندن.

Marfat.com

غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که روشن کرد نور دیده‌اش چشم زلیخا را

و له:

بر تواضعهای دشمن تکیه‌کردن ابلهیست پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

[ص ٤٤] و له:

ز شعر من شده پوشیده فضل دانش من چو میوه‌ای که بماند به‌زیر برگ نهان

و له رباعی:

هوشست که سرمایهٔ صد درد سرست فارغ بال آنکه در جهان بی‌خبرست
در بیضه نمی‌کنند مرغان فریاد هرچند که بیضه از قفس تنگترست

و له:

زبردست اضطراب و زیر دست آسودگی دارد
دو شاهد بر کلام من، دو سنگ آسیا باشد

و له رباعی:

در فصل بهار پارسا نتوان شد هم‌صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضی نبرد هیچ کس از زاهد خشک سیراب ز موج بوریا[1] نتوان شد

رباعی:

بی‌فهم اگر چشم بدوزم به‌کتاب نتواند[2] دید روی معنی در خواب
کی غور کنند در سخن بی‌مغزان غوّاصی بحر نیست مقدور حباب

[ص ۱۱٦] فاخر کشمیری تهیشی، ابوالمفاخر

فاخر ابوالمفاخر کشمیری تهیشی[3]، اکثر کلامش به‌طریق لغز واقع است. از شاعران سلطان عبدالله قطب‌شاه متخلّص [به] قطب والی سریر گلکندهٔ دکّن.

۱- بوریا: نی مناسب برای بافتن حصیر.
۲- اصل: نتوان؛ «نتواند» از دیوان غنی کشمیری، چاپ نولکشور، ص ۱۲۳.
۳- منسوب به تهن شن یا تهیان شیان، یکی از پنج صوبهٔ بزرگ ترکستان که عبارتند از: کاشغر، یارکند، تهن‌شن، بخارا و خیوه. (تاریخ حسن، حصّه اوّل، ص ۴۱).

Marfat.com

بی‌تعلّق فاخرست از آفت آوارگی
آب گوهر در وطن باشد گهر هر جا که هست

*

تا به چین زلفش ای دل مشق سوداکرده‌ای جز پریشانی نمی‌دانم چه پیدا کرده‌ای

[ص ۱۴۳] فاروق کشمیری فتحکدلی، ملّا محمّد

رفتی و ناله بر لب، چنگ و رباب دارد در بزم عیش ساغر، چشم پر آب دارد
دنیا چو خانهٔ زین، بنیاد آن به بادست مهمان‌خانهٔ زین، پا در رکاب دارد

[ص ۳۷] فانی کشمیری، شیخ محسن

فغفور ملک نکته‌دانی، و دیباچهٔ دیوان خوش بیانی، شیخ محسن فانی، اصلش از کشمیر است. فاضل متبحّر و صاحب جاه و پاکیزهٔ روزگار و خوشگو و خوش صحبت بوده و حکّام کشمیر به خانه‌اش می‌رفتند. چندگاه در صوبهٔ اله‌آباد[1] خدمت صدارت داشت و مرجع خاص و عام آن دیار بود و صاحبقران ثانی توجّه تمام به حالش مرعی می‌فرمود. امّا چون فتح بلخ بر دست سلطان مراد بخش اتّفاق افتاد و نذر محمّد خان تخت‌نشین آن‌جا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد. در کتابخانه‌اش دیوان محسن فانی مشتمل بر مدح خان مذکور یافتند. از آن روز از نظر پادشاه افتاده، بی‌منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید، امّا سالیانه فراخور حالش مقرر کر[ده]گشت. بعد از آن تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد، همواره به درس و افاده اشتغال داشتی و اکثری از شاگردانش ساده‌رو بودند و میان باغچه حویلی[2] نشیمنی مربع با حوض سنگین ساخته، حوضخانه نام کرده بود. هنگام نصف‌النّهار در آن‌جا تنها می‌نشست [ص ۳۸] و یک یک شاگرد به‌نوبت به جهت سبق می‌رفت. گویند شیخ را با یکی از اولیای کشمیر که نجی نام داشت و در غایت رعنایی و نهایت حسن و جمال

۱- روی حاشیه: صاحب حدایق‌السواد نوشته: از شاهزاده‌ای که ملازم شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند بوده پادشاه مذکور در سلطنت خود صوبه‌دار صوبهٔ اله‌آباد کرده.
۲- خانه مجلل و با شکوه.

Marfat.com

بوده است، دلبستگی تمام بوده. اتّفاقات هم در آن ایّام، ظفر خان احسن ناظم صوبهٔ کشمیر نیز با وی تعلّق خاطر پیداکرد و هر چند او را به نقد و جنس فریب داد، خاطرش به جانب خود مایل نیافت. آخر از سوختگیها غزلی در هجو نجی و شیخ محسن گفته، شهرت داد و این دو بیت از آن جمله است:

خفته را بیدار سازد باد دامان نجی مرده را در جنبش آرد بوی انبان نجی
لتّهٔ حیض نجی شد شملهٔ دستار شیخ رشتهٔ تسبیح او شد، بند تنبان نجی

و در ابیات دیگر نیز فحش صریح آورده، چنانچه تمامی ابیات در اینجا مناسب ننموده. چون این غزل به سمع شیخ رسید، بنابر ملاحظهٔ حکومت ظفر خان و اندیشهٔ سوء مزاج پادشاه ناشنیده انگاشت و خاطر به جواب فرود نیاورد. و صاحب تذکرهٔ شمع سخن آورده که او مدّاح ظفر خان احسن است؛ چنانکه گفته:

بهار گلشن کشمیر باز رنگین شد که ابر فیض ظفر خان کامگار آید

پس منافاتی ندارد، چه آنکه در زمانی مدح نمودن و در وقتی مناسب حال مذمت کردن از شیوه و عادات شعرای روزگار است. و میرزا علی قلی خان واله در تذکرهٔ خود گفته که شیخ محسن فانی [ص ۳۹] از فضلای کشمیر بوده، غنی کشمیری از تلامذهٔ اوست. دیوانش قریب به پنجهزار بیت است، امّا شعر بلند بندرت دارد. رحلت شیخ در سنهٔ ۱۰۸۱ [هزار و] هشتاد و یک اتّفاق افتاد. این چند بیت از قصیدهٔ وی که در مدح شاهجهان پادشاه گفته خالی از لطفی نیست. اکثر الفاظ هندی در آن درج نموده و به طریقی آورده که زیبنده و خوشنماست:

نوبهار آمد به سیر گلشن هندوستان
زیبد از طوطی به جای پر برآرد برگ پان[1]

۱- **برگ پان:** نام هندی تنبول، یک نوع برگ سبز گرمسیری است به اندازهٔ یک کف دست [illegible] برخی از مردم هند روی آن خمیر پوست درخت اقاقیا و مقداری آهک [illegible] می‌مالند و روی آن هِل، فوفل و برگ توتون خُردکرده ریخته، برگ را پیچانده در دهان می‌گذارند و می‌جویند؛ چنانکه پس از مدّتی رنگ آن لب و دندان و دهان و زبان را قرمز می‌کند. صائب تبریزی دربارهٔ این رسم چنین گفته است:

چه خون که در دلم از آرزوی بوسه کند در آن زمان که کند سبز من لب از پان سرخ

Marfat.com

چشم مردم از سواد هند روشن می‌شود
گر نیارد کس متاع سرمه را از اصفهان
در چمن هر صبح مینا[۱] سر کند راگ[۲] بسنت[۳]
نیست طوطی را بجر کلیان[۴] چو بلبل بر زبان
بس‌که دارد در چمن میل گرفتاری به‌سرو
زیبد اَر قمری ز طوق خویش بندد آشیان
چنبه[۵] می‌گیرد چو نرگس دست گلچین را به‌زر
لاله می‌بندد حنا چون گل به‌پای باغبان
گل ز شبنم هار[۶] چنبیلی[۷] به‌گردن افکند
تا تواند شد حریف شاهد هندوستان
باغ و صحرا سبز شد از فیض ابر نوبهار
شد همه صحنِ زمین همرنگ بام آسمان
چشم نرگس از سواد هند روشن می‌شود
در گلستان لاله را از سرمه پرشد سرمه‌دان
گرچه گلها هم غزلها خوانده در وصف بهار
لیک نَبْوَد در چمن چون سبزه کس رطب‌اللسان
[ص ٤٠] بس‌که سوسن می‌کند با ده زبان وصف چمن
دور نَبْوَد گر ز حیرت غنچه را واشد دهان
تا لب جو سبز شد از فیض ابر نو بهار
جدول زنگار دارد صفحهٔ آب روان

۱- **مینا:** یک نوع پرنده.
۲- دستگاهی در هنر موسیقی.
۳- **بَسَنْتْ:** (بر وزن پسند) از جشنهای هند است که می‌توان به‌آن جشن بهار گفت.
۴- **بجر کلیان:** آذرخش، صاعقه.
۵- اصل: چنپه؛ **چنبه:** بوتهٔ گلی که گلهای طلایی و خوشبو دارد.
۶- **هار:** حلقهٔ گردن.
۷- **چَنْبِیْلِی:** گل یاسمن.

Marfat.com

سیم و زر را وام می‌گیرند[۱] چنبیلی و بیل
نرگس از بهر نثار ثانی صاحبقران
پادشاه قدردان شاهِ جهان کز فیض او
گوشهٔ باغ جهان شد رشک گلزار جنان
از هوای گرم در هندوستانش باک نیست
بر سرش تا سایهٔ بال [هما] شد سایه‌بان
نیست تنها باربرداری وفا را در زَمَن
بسته گردون هم کمر در خدمتش از کهکشان
جزیه از کافر گرفتن پیش او چون فرض بود
جود از حاتم گرفت و عدل از نوشیروان
هیچ کس از سفرهٔ احسان او بی‌بهره نیست
شد ز دود مطبخش آباد چندین دودمان
در زمان دولتش نَبْوَد عدو هم بی‌نصیب
می‌کشد در چشم دشمن سرمه از میل سنان

❊

می‌نهم بر سینه هر شب بی‌تو داغ[۲] تازه‌ای — می‌کنم این خانه روشن از چراغ تازه‌ای
بعد عمری چشم من از خون دل گردیده تر — از شراب کهنه پر کردم ایاغ[۳] تازه‌ای
کرده‌ام در روز روشن چشمهٔ خورشید گم — بس‌که از هر ذرّه‌ای جستم سراغ[۴] تازه‌ای
گرچه فانی از شراب [ناب] مست سرخوشست — من هم از خون جگر دارم دماغ[۵] تازه‌ای

و له:

مطلبی گر فوت شد سودی ندارد اضطراب
مرغ بسمل زنده کی گردد ز بال و پر زدن

۱- اصل: می‌گیرد.
۲- اصل: داغی.
۳- ایاغی.
۴- سراغی.
۵- دماغی.

Marfat.com

[ص ٤١] و له:

ز ضعفم تا عصا بر کف رها شد مرا نقش قدم زنجیر پا شد
نه کاری کرده‌ایم اوّل نه آخر نماز صبح و شام ما قضا شد
غباری کز چمن برخاست از باد برای چشم بلبل توتیا شد
بُوَد مهر خموشی بر دهانم لبم تا از لب ساغر جدا شد
نمی‌آید برون از خانه فانی مگر با دختر رَز کدخدا شد

[ص ٥٤] فتوّت کشمیری، میر حبیب‌الله

حرف پیرای اعجاز فن و رنگ‌آمیز بهارستان سخن سراپا هوش تمام خبرت، میر حبیب‌الله فتوّت تخلّص می‌کرد. میرزا علی قلی خان واله نوشته که او [از] اعزّهٔ کشمیر جنّت نظیر است، بسیار حمیده اطوار و ستوده کردار است، مدّتی است که در خدمت نوّاب فیروز جنگ ولد نظام‌الملک بهادر آصف جاه بسر می‌برد و از طرف نوّاب مشارٌ الیه، واسطهٔ ربط و اتّحاد با راقم حروف است. [ص ٥٥] به دقّت فهم و صفای ذهن و صداقت جبلّی بین‌الاقران ممتاز است. اشعار خوب دارد و از جمله این رباعی است:

از بزم نگار تا نمیرم، نروم زینجا من زار تا نمیرم نروم
من با دل خویش عهد بستم که چو شمع از محفل یار تا نمیرم، نروم

[ص ١٢٥] فتوّت کشمیری، میرزا ابوتراب

در آغوشم نشین تا جلوه باغ بی‌خزان گردد ز رفتن عمر چون ماند، حیات جاودان گردد
وگر شادی [به من] در دل رسد ناگه بدان ماند که در شهری غریبی آید و بی خانمان گردد

[ص ٧١] فرحت کشمیری

صاحب تذکرهٔ شمع سخن می‌گوید که فرحت کشمیری طبع موزونی داشته، اوراست:

پیری رسید و رفت سیه مستیِ شباب موی سفید من نمک این شراب شد

Marfat.com

[ص ۱۲۰]**فرح کشمیری، ملّا ابوالفرح**

در جگر داریم پنهان آه بی‌تأثیر را ما ز ترکِش برنمی‌آریم بیجا تیر را
در جنون تنها به قید از عشق راضی نیستم تا نبینم تیغ کی گردد بهم زنجیر را

له:

هیچ آسودگیی بِهْ ز گرفتاری نیست شوق دام از چمن آورده به پرواز مرا

❊

ز می ثابت شدم، افتاده مینا از خمار من زگلشن پاکشیدم، غنچه شد طبع بهار من

❊

ز منع گریه‌ام مقصد ندانم چیست ناصح را
دل از من، دیده از من، آستین از من، کنار از من

[ص ٦٧] فروغی کشمیری، ملّا سراج‌الدّین

فروغی کشمیری در سال بیست و پنجم شاهجهانی به ملازمت رسیده، مثنوی شاهجهان‌آباد از نظر گذرانیده، از مثنوی اوست:

جهان راگر بِهْ از خود یاد[1] باشد همین شاهجهان‌آباد باشد

❊

ای چشم بهار از تو روشن خاطر به تصوّر تو گلشن

❊

کی زهم [از] خنجرت خواهد دلم یکسو گرفت
همچو ابرو می‌توان تیغ ترا بر رو کرفت

[ص ۱۲۲] [و له]:

چند ریزم بی‌تو اشکِ چشم خون آلوده را تا به‌کی در سینه دارم جانِ غم‌فرسوده را
می‌خورم از عشق او خون دل و لخت جگر این چنین لذّت نباشد شربت و فالوده را

۱- اصل: پانه.

Marfat.com

[ص ۱۳۸] آزاد حسینی بلگرامی در خزانهٔ عامره می‌نویسد: فروغی کشمیری از روشن طبعان خطّهٔ کشمیر و عندلیبان این گلشن فردوس نظیر است. چون صاحبقران ثانی شاهجهان در سنهٔ احدی و ستین و الف [۱۰۶۱ه]، سایهٔ سحاب‌خیز بر گلستان کشمیر انداخت، فروغی دولت ملازمت اندوخت و دو مثنوی، زادهٔ طبع خود ـ یکی در وصف شاهجهان‌آباد و دیگر در تعریف باغ حیات‌بخش واقع قلعهٔ شهر مذکور ـ به‌عرض رسانید، پسند افتاد؛ هزار روپیه صلهٔ انعام شد و در سلک ملازمان پادشاهی انخراط یافته به‌یومیه دوازده کامیاب گشت. این ابیات از مثنوی اوّل است:

تعالی الله چه شهرست اینکه زینسان گذشته هر بنای او ز کیوان
جهان را بِهْ ز خود گر یاد باشد همین شاهِ جهان‌آباد باشد
جگر از غیرتش خون شد چمن را عقیق او گواه [است] این سخن را
ز خوبیهای او هرگه کند یاد رود صد دجله اشک از چشم بغداد
شکوه آسمان دارد زمینش جهان انگشتر آمد او نگینش

[ص ۱۳۱] و از مثنوی دومین اوست:

ای چشم بهار از تو روشن خاطر به‌تصوّر تو گلشن
راحت ده روح فیض عامت زان گشت حیاتبخش نامت
نهری که میان تو روانست عالم همه جسم، او روانست
وان نهر که هست در کنارت آمد آبی به‌روی کارت

و چون خلدمکان اورنگ سلطنت را زیب‌داد، در خیل ثناگستران او درآمد و مکرّر جوایز اندوخت و در سنهٔ سبع و سبعین و الف [۱۰۷۷ه]فروغ حیاتش پسِ دیوار فنا متواری گشت[1]. این لمعات از فروغِ وی است:

گر دلت آرزو کند آن گهر یگانه را رقص‌کنان به‌آب ده همچو حیات خانه را

و له:

لاله را هم با چمن دل صاف نیست ما دل یاران عالم دیده‌ایم

*

۱- برای تفصیل نگاه کنید: الذریعه، ج ۳/۹، ص ۸۲۸

Marfat.com

ای که در رفتن شتاب تیز دارد عمر تو
چون کمان، بهر که می‌سازی منقّش خانه را؟

[ص ۷۲] فریبی کشمیری، عبدالله مژه

وارستهٔ لاهوری در تذکرهٔ خود نوشته که: عبدالله فریبی در اثنای حرف زدن خیلی مژه بهم می‌زد، از این به عبدالله مژه مشهور شد. شعر را هموار می‌گفت. دیوان ترتیب نداده، غیر از کشمیر به‌سیر ملک دیگر ره نورد نگشته. له:

تاری از زلف تو با شانه نیاید بیرون که به‌آن صد دل دیوانه نیاید[1] بیرون

له:

فرصت عرض تمنّا کو که در ایّام وصل یار مستغنی و من مستغرق نظّاره‌ام

[ص ٦٤] فطرتی کشمیری، مولانا فطرتی

مولانا فطرتی در خدمت اکبر پادشاه می‌بود. چون پادشاه مزبور به‌دستور هنود گاهی تعظیم آفتاب می‌کرد، در آن باب گفته:

قسمت نگر که در خور هر جوهر عطاست آیینه [با] سکندر و با اکبر آفتاب
او کرد اگر ملاحظهٔ حق ز آینه این می‌کند مشاهدهٔ حق در آفتاب

[ص ۱۳۲] آزاد حسینی بلگرامی واسطی در تذکرهٔ خزانهٔ عامره نوشته: فطرتی کشمیری صاحب فطرت بود و بلند فکرت. تقی اوحدی صفاهانی که معاصر اوست، گوید: در خدمت اکبر پادشاه به‌جایزه این دو بیت، دوازده هزار روپیه انعام یافت:

قسمت‌نگر که درخور هر جوهری عطاست آیینه با سکندر و با اکبر آفتاب
او کرد گر معاینه خود را در آینه این می‌کند مشاهدهٔ حق در آفتاب

و صاحب صبح صادق، این دو بیت را از مظهری کشمیری نقل می‌کند و می‌گوید که مظهری قصیده از نظر شاهی گذرانید، در این دو بیت دهانش را پرزر ساخت. لیکن روایت نخستین قوّتی دارد که تقی، معاصر فطرتی است و صاحب صبح صادق از مظهری متأخر؛ چه وفات

۱- اصل: نه آید.

Marfat.com

مظهری در سنهٔ سبع عشر و الف [۱۰۱۷ه] بود و ولادت صاحب صبح صادق یک سال بعد از آن.

[ص ۷۱] قابل کشمیری، محمّد پناه

مستفید بزم افادهٔ میرزا بیدل، محمّد پناه قابل تخلّص. اصلش از کشمیر است، در دهلی می‌بود. شاگرد میرزا بیدل بوده، در تصوّف ربطی داشت و در لباس درویشی به‌صلاح و تقوی می‌زیست. اعزّهٔ دهلی عزّتش می‌کردند، آخر جواب دیوان خواجه حافظ شیراز می‌گفت که زندگی را جواب داد و این بزرگ به‌عزّت و اعتبار بسر می‌برد. در مبادی حال در جرگهٔ ملازمان پادشاهی بوده، حالا بر در ترک‌زده فقر اختیاری اختیار نموده، پا به‌دامن عزلت پیچیده، مقیم آستانه توکّل است و بهره از عربیّت هم دارد، سالی چند قبل از این به‌لاهور فرموده بود. صاحب تذکرهٔ شمع سخن آورده که مسوّد این اوراق مطالعهٔ نسخهٔ جمال کمال مالامالش نمود. با آن‌که روزها در یک خانه بسر بردیم، اتّفاق مکالمه هم نشد.

تو از تمکین، من از حیرت نه ایمایی، نه تقریری
بدان ماند که هم بزمست تصویری به تصویری

ازوست:

از عدم یک دو قدم پیشترم باید رفت　　دیده‌ام کاکل او را ز کمر می‌گذرد

و له:

توان پرسید حال بود و نابود جهان از من　　مگر[1] روز عدم بهر سراغ آن دهان رفتم

[ص ۷۲] له:

پیچیده‌ام سراسر، آشفته‌ام سراپا　　چون زلف یار دارم، یکسر هزار سودا

له:

آیینه گشته‌ایم و جمالش ندیده‌ایم　　زین بیشتر چه شکوه حیرت کند کسی

له:

حیفست نگاه تو شود قابل اغیار　　این تیغ مزن بر سر هر کس به سرِ من

۱- اصل: مگرم.

Marfat.com

له:

دویی را رنگ حیرت می‌دهد یکتاییم قابل

دو مصرع چون به دیوانم نشیند، فرد برخیزد

له:

دل از درد زلیخا طالب عشق خدا باشد اگر معشوق پیغمبر بُوَد ناآشنا باشد

له:

به قتلم اندکی ظالم تأمّل می‌توان کردن من از خود رفته‌ام، باید کشیدن انتظار من

له:

کی به‌کویش از کفم جام شراب افتاده است

بر درِ ساقی نگه کن آفتاب افتاده است

باده خوردن بی‌گزک چندان ندارد لذّتی

می‌کشی با غیر من قابل کباب افتاده است

[ص ۲۵] قبول کشمیری، میرزا عبدالغنی بیگ

به‌اَعلیٰ درجهٔ سخن موصول، عبدالغنی بیگ، قبول تخلّص، تولّدش در کشمیر واقع شده، باملاّشاه بدخشی قرابت داشته، درفن شعر اوایل شاگرد قاسم خان قاسم تخلّص بوده، بعده از میرزا داراب بیگ جویا، جویای تربیت و اصلاح شد. در زمان محمّد فرّخ سیر به دارالخلافت دهلی سکونت گزیده، معروف امراء عظام شد. در اوایل جلوس پادشاه عالم پناه درگذشت و در زمانی که وارد دهلی بود، مدّتی با هدایت‌الله خان و بعد از آن با صلابت خان فرّخ سیر به‌رفاقت حاضر می‌بود و بسیاری را شاگرد خود کرده، اعزّهٔ دهلی حرمت و توقیرش بسیار می‌کردند. عزیز خوش اختلاط بود. باهفتاد و دو ملّت می‌ساخت و در حقیقت شیعی مذهب بود. اکثر به‌ایهام سخن می‌زدو به‌وضع وارسته فقیرانه بسر می‌برد و با ملاّ ساطع همطرح غزلها بوده، اوراست:

قبول، بس که کنی خویش را زوصلش گم ترا نشسته به‌پهلوی یار نتوان دید

Marfat.com

هیچ‌گه آن مه نپرسیده است احوالم قبول　　می‌کنم زین شهر ناپرسان سفر بی‌اختیار

*

اشک این قدر مریز قبول از غمش به خاک　　کز گریهٔ تو خانهٔ مردم خراب شد

*

کعبه[1] را در پیش مردم احترام دیگر است　　پیش ما میخانه هم بیت‌الحرام دیگر است

له:

نیست در سر فکر روزی صاحب شمشیر را　　شد ز کف ناخن کلید رزق در کف شیر را

[ص ۲۶] له:

ناله‌ام چون دید در طفلی پدر　　گفت این بابا فغانی می‌شود

له:

تا بوَد کشتی می برلب جویی ما را　　غم نداریم اگر آب برد دنیا را

له:

از طالعم شبی که میسّر شراب شد　　تا ریختم ز شیشه به جام آفتاب شد

له:

بشکفاند ساغر می طبع محبوب مرا　　یک گلابی می‌کند گلزار محجوب مرا

له:

باشد به علی دشمن بوجهل شیم را　　آن فرق که با ایزد پاکست صنم را

له:

کعبه را گر پیش مردم احترام دیگر است
پیش ما میخانه هم بیت‌الحرام دیگر است

له:

بسم‌الله، ای که منکر شعری بگو جواب　　موزون چراست آنچه به‌قرآن مقدّمست

۱- مصرع دوم با این بیت فوق جا به‌جا شده است. اصل این چنین است:

کعبه را در پیش مردم احترام دیگر است　　نیست در سر فکر روزی صاحب شمشیر را

*

پیش ما میخانه هم بیت‌الحرام دیگر است　　شد ز کف ناخن کلید رزق در کف شیر را

Marfat.com

له:

می‌شود قایم قیامت بر من آن ساعت که من
دیگری در چشم بینم دادخواه از دست تو

له:

سر و با قامت موزون تو لافد به چمن زانکه با قدّ درازست حماقت عاری

[ص ۱٤٤] [و له]:

به دستگیری مردم چو سبحه چشم مدار که از برای خدا می‌کنند سرگردان

[ص ۱٤۰] قدسی، حاجی محمّد جان

حاجی محمّد جان قدسی تخلّص، شاعری عذب‌البیان و رطب‌اللسان دیده و هر بلبل او کاهی ندیده و گوش فلک عدیل او نشنیده، چندی در صوبهٔ کشمیر دلپذیر جنّت نظیر بسر برده با ابوطالب کلیم و میرزا صائب و غنی کشمیری بسیار طرح مشاعره و غزل انداخته بود. اصل او از مشهد مقدّس و زبان او در لطافت معانی بسیار پاکیزه بود و گوی سبقت از همچشمان و امثال خود در ربوده. این غزل در تتبّع فغفور گفته و از وی پیش برده:

دارم دلی امّا چه دل؟ صد گونه حرمان در بغل
چشم وی‌ام در آستین، اشکی و طوفان در بغل
باد صبا گر بگذرد از کوی تو سوی چمن
گل غنچه گردد تا کند بوی تو پنهان در بغل
نازم خدنگ غمزه را کز لذّت آزار او
از هم جراحتهای دل دزدید پیکان در بغل
کو قاصدی از کوی او تا در نثار مقدمش
هر طفل اشک از دیده‌ام بیرون رود جان در بغل
بخت مرا از تیرگی صبح فراق و شام غم
پرورده چون طفل یتیم، این در کنار، آن در بغل
برقع ز عارض بر فکن یک صبحدم تا جاودان
گردد فرامش صبح را خورشید تابان در بغل

Marfat.com

قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا؟
او نقدآمرزش به‌کف، من جنس عصیان در بغل

و له:

خواهد دل من قربت دیدار، دگر هیچ — اینست علاج دل بیمار، دگر هیچ
هرچند که در کلبهٔ ما دیده‌گشایی — عشقست رقم بر در و دیوار، دگر هیچ
هرچند ملک نامهٔ اعمال مرا دید — نام تو رقم دید به‌طومار، دگر هیچ
گر زیرِ کهن دلق مرا خلق بجویند — یابند همین رشتهٔ زنّار، دگر هیچ

[ص ۱۳۶] کامل کشمیری، پندت تهاکر داس

در تذکرهٔ جدیدهٔ موسومه به‌گلشن همیشه بهار که از مجامیع مولوی عبدالعلیم نصرالله خان خیشکی احمدی است، نوشته: کامل تخلّص پندت تهاکر داس کشمیری خوش‌کلام است و لباس شاعری بر اندام او چست است و نسبت کمال سخن به‌وجودش درست و از مدّت به‌وکالت عدالت می‌گذراند و در شاهجهان‌آباد به‌عزّت می‌ماند. از کلام اوست. و له:

پَلَتْ کَرْ جَو دیکھا سرِ راہ اُسْنے — لَگَا تِیْر ایک بار کَتْنے جگر پر[1]

*

[ص ۱۱۷] کم‌گوی کشمیری، راگهو رام

کم‌گو راگهو رام پندت کشمیری از قوم کول[2]، از متصدّیان دفتر کچهری دیوانی شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند بود.

اکنون نظاره‌اش نکنم عصمتش نماند — کم‌گو نظر به سیب زنخدان فتاده است

*

گرفت زخم دلم در دهن خدنگ ترا — به‌لذّتی که مکد طفل شیرخوار انگشت

له:

هان ای هواپرست رها شو ز دام حرص — بگذر ز حرص کام نهنگست کام حرص

۱- یعنی: نگاه معشوق به عاشق آنچنان جذاب است که گویی تیر محبّت او در دل عاشق می‌نشیند.
۲- در اصل گول که قومی از پاندیتهای کشمیری هستند در پرگنهٔ «وُلر» در درّهٔ کشمیر سکونت دارند. (رک: راج‌ترنگینی، ص ۳۹۶).

Marfat.com

[ص ٦٤] کم‌گوی کشمیری، مولانا عبدالرّحیم

مولانا عبدالرّحیم کم‌گو کشمیری بود. محمّد افضل سرخوش نوشته که: پیش من مشق شعر می‌کرد. و صاحب تذکرهٔ شمع انجمن در احوالش نوشته که: عبدالرّحیم کم‌گو از سکنهٔ کشمیر بوده و جوانی دلپذیر، به‌سیر دکّن سرکشید و نوای اِرْجِعِی به‌گوش شنید و این بیت ازوست:

گرفته زخم دلم در دهن خدنگ ترا به‌لذّتی که مکد طفل شیرخوار انگشت

و له:

بهار آمد ز جوش لاله دارد کوه دیدنها شرر خارا شکافی می‌کند از دل طپیدنها

[ص ۱۱۷] کوچک کشمیری، حکیم رحمت‌الله

کوچک حکیم رحمت‌الله کشمیری عرف و تخلّص کوچک، ملازم ابوالحسن تانا شاه مصاحب سریر ولایت گلکندهٔ دکّن.

تیر جور تو بس برفت از دل عمر کوچک بر این وتیره گذشت

❊

زلف تو جیم است و بالا چون الف، ابرو چو نون
عاشقان از بهر این معنی ترا جان گفته‌اند

[ص ١٤٤] کیلاش پندت کشمیری

ذرّه‌ست نصیب یار دوران ای وای که سر به‌هم رسانند

[ص ۱۳۰] گرامی کشمیری، میرزا ابوالحسن گرامی

گرانبهاترش از دُر همین نه دندانست دو سرخ لعل لب او فزوده مرجانست

[ص ٢٦] گرامی کشمیری، میرزا گرامی قاسم بیگ

میرزا گرامی قاسم بیگ خلف مهین عبدالغنی بیگ قبول. مشارٌالیه به‌عنوان درویشی

Marfat.com

بسر می‌برد و جمعی کثیر از اهالی دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد معتقد او بودند، امّا در عقاید میل به‌الحاد داشت. در سلطنت ناصرالدّین محمّد شاه گورکانی پادشاه هند ملازم بود (حدایق‌الشعرا). میرزا علی قلی خان واله داغستانی [ص ۲۷]گفته که: چند سال قبل از این فوت شد. اوراست:

به‌دست آن ماه داد آینه ما را ز حال خویش کرد آگاه، ما را
فکند این چشم راز از ناتوانی چو تار سبحه در افواه، ما را

و له:

راستی گر ز کف دهد درویش زین ستونش قلندری برپاست

له:

خون عشّاق بر آن گردن سیمین باشد چون بیاضی که درو معنی رنگین باشد

له:

گوش بر حرف کنی نیّت را سبزهٔ خط چه به‌گوش تو دمند

له:

هنگام خط متاب رخ از بوس عاشقان خیری بُوَد ضرور چو وقت کسوف شد

صاحب شمع سخن نوشته که: گرامی نسبت سنیهٔ پدر، طرز ایهام فرا پیش گرفته بود و به‌وارستگی و آشفتگی سری بسر می‌برد و در عین جوانی راه عدم سرکرد. اوراست:

ز طفل اشک چشم من گرامی بیش می‌ترسد نظر بندش کند فرزند اگر شاهِ جهان باشد

له:

عرق از گوشهٔ ابرو چه فشانی از دست آب‌بازی[1] نتوان [کرد] به‌آب شمشیر

[ص ۲۸] و له:

به‌خرمن آفتابی کبر[2] مهرویان نمی‌زیبد که پرزیباست بر تصویر لیلی بید مجنونی

له:

به‌رنگ کاغذ افشان «گرامی» عیانم داغها از استخوانست

له:

۱- اصل: آب باری نتوان به‌آب شمشیرها. ۲- اصل: گیر.

Marfat.com

من نه آنم که دو صد مصرع رنگین گویم همچو فرهاد یکی گویم و شیرین گویم

و له:

به غیر داد گر اوّل شراب یار چه شد پیالهٔ سرِ مینا به خاک می‌ریزد

و له:

مردان به سان ترکش پر تیر در نبرد بیرون هزار دست ز یک آستین کنند

[ص ۱۲۶] گستاخ کشمیری، لطف الله

ابر را با چشم من خون گریه کردن شد هوس
سیل اشکم داد بر یادش به رنگ خار و خس
دل ز کویت گر به سوی تن نیاید پاک نیست
مرغ چون یابد گلستان کی کند یاد قفس

له:

به دل آشفتگی از زلف خوبان بیشتر دارم پریشانی چو دود مجمر از صد رهگذر دارم

[ص ۵۷] گویای کشمیری، میرزا کامران

مکرّمت و عطوفت نشان، قطرهٔ دایرهٔ تقریر و بیان، میرزا کامران گویا تخلّص داشت، برادر میرزا داراب جویاست. صاحب تذکرهٔ شمع سخن نوشته که: میرزا کامران گویا از داراب بیک جویا برادر خرد زبان گویا یافته. له:

ازان چو غنچه دلم تنگ و عیش دوران است
که اختلاط تو چون بوی گل پریشانست.

❊

شود خورشید تاریخ نشان ناوک حیرت
چو رنگین از حیا سازی ترنج غبغب خود را

[ص ۵۸] برآمد ماه من ای آسمان دکّان خود بر چین
نهان اکنا چون سویدا در دل شب کوکب خود را

Marfat.com

و له:

از پوست همچو غنچه بدر می‌رویم ما　　چون بوی گل سبک به سفر می‌رویم ما
در کوی عشق نیست مجال قدم زدن　　این راه را چو اشک به سر می‌رویم ما

و له:

بی‌طالعی نگر که به‌گوش تو ره نیافت　　با آنکه ناله‌های من از آسمان گذشت

[ص ۱۲۷] لاله کشمیری، ملک شهید

لاله ملک شهید کشمیری. عزیز خوش طبع و معاصر میرزا داراب بیگ جویا بود. در تاریخ‌گویی ماهر، ده مجلس فتنه ابراهیم خان را موزون ساخته، اوراست:

لام قد من با الف قد تو لا شد　　یعنی که‌وجودم‌به‌وصال تو فنا شد

و له:

در آتشم نشسته خموش از فراق دوست　　چون غنچه‌های لاله مرا سرمه در گلوست

از تذکرهٔ نقش علی.

[ص ۵۱] لذّتی کشمیری، ملّا مهدی علی

مهبط فیوضات لَمْ یَزَلِی، ملّا مهدی علی، لذّتی تخلّص داشت. نفحات فصاحت و سلاست از اشعار آبدارش فایح و لمعات بلاغت و براعت بر کلمات لطافت آثارش لایح. بیت:

کلک مشکینش به آواز صریر　　می‌زند مرغان معنی را صفیر

در آگره می‌بود و نسبت استادی به شیخ فیضی داشته است. میرزا علی خان واله‌این اشعار را به‌نام او نوشته:

مگر در عشق تأثیر فسون ز افسانه می‌خیزد
که شب با هرکه بنشینم سحر دیوانه می‌خیزد
به‌صد خون جگر پروردهٔ این دل که شد دشمن
چه سازم چون کنم با دشمنی کز خانه می‌خیزد

Marfat.com

[رباعی]:

در روح همی غوطه خورد گفتارت　　در نار همی شنا کند رفتارت
در زمزم اشک غسل ناکرده نگاه[1]　　ننهد قدمی به‌کعبهٔ دیدارت

[ص ۱۲۳] ماهری کشمیری، خواجه محمّد دانش

در شغل عشق کارم، با درد بی‌دواییست　　دل بسته‌ام به جایی، دلبستگی بلاییست
از خویشتن بنالم، بیگانه را چه‌گویم　　بیگانگی خویشم، از دست آشناییست

[ص ۱۲۸] متین کشمیری، شیخ محمّد رضا

دلی دارم گرفتار خم زلف گرهگیری　　که از هر حلقه‌اش آید به‌گوش آواز زنجیری

[ص ۱۲۷] متین کشمیری، محمّد علی خان

متین تخلّص، اسمش محمّد علی خان کشمیری. مؤلّف تذکرهٔ حیات‌الشعراء "خاک نژادش کشمیر جنّت نظیر به‌کمال فضل و نهایت خوشگویی موصوف بوده". مؤلّف تذکرهٔ خزانهٔ عامره این بیت به‌نام وی نوشته:

آلوده دامنی نیست در مشربی که ماییم　　ساغر به‌کف چو تصویر رندیم و پارساییم

خان ممدوح در تذکرهٔ خود در ترجمهٔ شاه‌آفرین نوشته: وقتی که یک بیت مؤلّف رساله را که عبارت از بیست بیت مذکور باشد شنیده محظوظ و مسرور گردید تا مدّتی ورد خود کرده بود.

[ص ۱۴۱] [و له]:

چو بهر دیدن آن مصحف رخسار بنشینم　　دو زانوی ادب تا کرده عینک‌وار بنشینم

و له:

ضایع نماند آن دل کز عشق داغدارست　　طاووس بعد مردن زیب سر مزارست

۱- اصل: در زمزم غسل ناکرده نگاه. کشمیر کی فارسی شعراء، محمّد صدّیق بیازمند، ۱۹۹۲ م، ص ۲۲۲.

Marfat.com

[ص ۱۱۷] متین کشمیری، محمّد متین

متین محمّد متین کشمیری داروغه مسمّٰی [به] علی باغ که در کشمیر نوّاب علی مردان خان که از جانب محمّد شهاب‌الدّین شاهجهان‌گورکانی پادشاه هند صوبه‌دار صوبهٔ کشمیر بوده، باغی آراسته و این را داروغهٔ باغ مذکور کرده.

بس‌که سودای سرزلفت[1] مرا دیوانه ساخت
صحبت دیوانگان بسیار می‌خواهد متین

*

بخت آنم کو که با این ناصوابیهای عشق از درآید یار و غافل در بغل گیرد مرا

[ص ۱۲۸] مجذوب کشمیری، حافظ صادق

حافظ صادق مجذوب کشمیری. نقش علی در تذکرهٔ خود آورده که حافظ صادق مجذوب، حافظ کلام‌الله بود. از وطن خود در خدمت میر تارک قادری به دهلی رفته به صحبت خواجه عبدالله معروف به خواجه خورد ولد خواجه عبدالباقی رسید مرید شد، از خدمت ایشان رخصت وطن گرفته به آن سمت راهی گشت و مجذوب‌الاوضاع شد. گاهی بیهوش هم می‌شد و... اوراست:

یک چند پی حبیب و دلبر گشتیم در عهد شباب
یک چند پی دانش و دفتر گشتیم کردیم حساب
چون واقف این جهان ابتر گشتیم نقشیست بر آب
دست از همه شستیم قلندر گشتیم اینک دریاب

[ص ۱۲۰] مجرم کشمیری، شیخ عبدالله

سیل اشک من ز کوی یار برد اغیار را بوده است آری اثرها گریهٔ بسیار را
ای صبا گردی ز کوی او به چشم ما رسان تا دمی تسکین دهد این دیدهٔ خونبار را

۱- راشدی: «سرزلفش»؛ به جای «سرزلفت» آورده است.

Marfat.com

[ص ۲۸] محترم کشمیری، میرزا [محمّد]

میرزا محترم کشمیری، خلف عبدالغنی بیگ قبول، اور است:

چشم فتّانش اگر بیمار باشد عیب نیست محترم بادام را دیدیم آن هم خسته است

[ص ۱۵۳] محمّد علی کشمیری

مؤلّف تذکرهٔ مآثر رحیمی می‌نویسد: محمّد علی کشمیری از ولایت دلپذیر کشمیر بود. خالی از استعداد و حالتی نبود و به‌قدر مقدور در وادی طالب علمی کوشیده بود و در آن وقوفی تمام داشت. در برهان‌پور ترجمهٔ کتاب حافی که از تصانیف مشهوره است به‌فارسی نمود و کمال حالت و فضیلت در ترجمهٔ آن کتاب به‌کاربرده و دیباچهٔ آن را به‌نام نامی برهان‌الملک پادشاه مزیّن ساخته بود و هنگام معروض آن نسخهٔ شریفهٔ راقم حروف در حاشیهٔ آن بزم فیاض حاضر بود، به‌غایت مستحسن و به‌قبول افتاد و به‌صلات و انعامات سرافراز گردید. از خوبان و خوش ذاتان این‌روزگار بود تا آنکه به‌تاریخ پانزدهم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ خمس عشرین و الف [۱۰۲۵ه] در هنگام توجّه این سپهسالار به‌جانب دکّن در حوالی منکاپور براز نقد حیات به‌قابض ارواح سپرد و در آن مکان برآسود. راقم تاریخ آن قصّهٔ هائله را این چنین یافته. تاریخ:

فرید دهر محمّد علی که خامهٔ او به‌جان خصم نمودی همیشه شمشیری
وحید خطّهٔ کشمیر آن‌که ثانی او ندیده دیدهٔ این روزگار بر پیری
به‌مرگ دانش این پیشوای اهل هنر سپهر پیر بپوشید جامهٔ قیری
ز بهر خوردنش القصّه تیز دندان شد دهان خاک کزین لقمهٔ نیستش سیری
چو سال عمرش طی گشت سال تاریخش بجو ز «مُرد محمّد علی کشمیری»

امیدوار است که حضرت الله تعالی از تقصیرات او درگذرد و به‌روضهٔ [ص ۱۵۴] رضوان خرامد. امین یارب‌العالمین. انتهی لفظه: راقم‌الحروف گوید که تذکره‌ئی که از آن نقل نمودم، بسیار کرم‌خورده و پوسیده بود و به‌سبب آن تمامی ترجمه‌اش ننوشتم و دیگر احوالاتش ترک نمودم و از بعضی مقام که نوشته‌ام، در الفاظ آن هم تغییری رفته.

Marfat.com

[ص ۱۲۱] **مخلصی کشمیری، ملّا نورالدّین**

حنای بسته ناخن بیشتر از دست می‌ماند تمتّع بیشتر باشد ز دنیا سخت رویان را

❋

پوشیده کی ز خواب شود چشم عاشقان سقفی ندیده است کسی رودخانه را

[ص ۱۲۵] **مروّت کشمیری، خواجه امان الله**

اگر بلبل ز گل حرف شکایت در میان دارد
جوابش را به نوعی می‌دهد گل همزبان دارد
به بازار محبّت بار مگشا سود اگر خواهی
که از جان گر متاع آورده‌ای اینجا زیان دارد

له:

سزد آیینه گویم چشم حیرانی که من دارم نباشد فرق تا جوهر ز مژگانی که من دارم
به این تاریک روزیها شب وصلست در یادم سرِ زلفی بُوَد بخت پریشانی که من دارم

[ص ۱۳۰] [وله]:

چو باعذار تو شد چهره روشنم گردید که شمع را به همین جرم بر سیاه کشید

[ص ٤٧] مستغنی کشمیری، ملّا محمّد امین

امین دارالملک معنی، ملّا محمّد امین مستغنی. نبیرهٔ شیخ یعقوب صیرفی است. درست طبیعت و صاحب فهم بود. تقی اوحدی نوشته که وی را در «ماندو» دیدم، هفتاد سال عمر داشت و صاحب ده پسر رشید و قابل بود، هم در آن اوان درگذشت.

وارستهٔ لاهوری در تذکرهٔ خود نوشته که او در فنّ نکته‌دانی مخاطب به‌بی‌نظیری از مجلسیان ابوالفتح گیلانی بود و در مدایح عرش آشیانی و جهانگیری بلبل زبانیها نمود. دیوانش آنچه به نظر فقیر رسیده از غزل و قصیده و مثنوی به تخمین و قیاس از دو هزار بیت متجاوز خواهد بود. او را با مولانا عرفی مناظره واقع شده بود و آن را مستغنی بر حاشیهٔ خود چنین نگاشته که روزی در مجلس نوّاب حکیم این رباعی خود را خواندم:

Marfat.com

هرگز لب من به‌معذرت سوده نشد　　پیشانی من به‌سجده فرسوده نشد
با آنکه ز جیب تا به‌دامن گنهم　　دامن دارم که هرگز آلوده نشد

ملّا عرفی حاضر بود، گفت: «دامنی باید». فقیر این شعر مشهور کمال اسمٰعیل را خواندم: دشنام دهد که جان بیاساید.

در اواخر، احقاق‌الحق نسخهٔ حضرت سلطان‌العلما ـ مدّظلّه ـ یک مناظرهٔ ملّا محمّد امین ـ طاب‌ثراه ـ نوشته دیدم، از آن‌جا معلوم می‌شود که در علم کلام و مناظره خیلی دستگاه می‌داشت.

صاحب حدایق‌الشعرا نوشتهٔ مستغنی محمّد امین کشمیری در ایّامی که دانیال میرزا فرمانروای لاهور و قندهار و ملتان و کابل و کشمیر، شاهزادهٔ دوم جلال‌الدّین اکبر گورکانی پادشاه هند در کشمیر رفته، قصیده‌ای در مدح شاهزادهٔ مذکور تصنیف خود خواند. شاهزاده پانصد اشرفی عنایت کردند و در شاعران ملازم داشتند.

نبود اندر فراقت زندگی در شأن مستغنی　　دگر تا زنده خواهد بود کی نام وفا گیرد

[ص ٤٨]نوّاب فرمودند که حاجت استشهاد نبود، از اینجاست که گفته سخن بی تأمّل بار می‌آرد؛ **تمّ مُفادُ کَلَامِهِ**. این قطعه از قصیده‌ای است که در مدح شاه جهانگیر نظم نموده:

آثار ستم ز هیبت تو　　زان گونه به‌هیچ جا نگنجد

❊

نامه‌ام افتاد[1] در مستی به‌کف خوب مرا　　شعلهٔ سیمای شرمش سوخت مکتوب مرا

❊

تا کی گما[ن] زهد ز بزمم برون کند　　ای باده‌نوش جان تو،می‌نوش کن مرا

و تاریخ فوت او این است: «حشرش به علی بن ابی‌طالب باد». بر این تقدیر وفاتش در ۱۰۳۴ یکهزار و سی و چهار هجری می‌شود. بیت:

گلگون شام و ابلق صبحست تیز رو　　یعنی دو اسبه می‌گذرد شهسوار عمر

و له:

۱- اصل: افتاد و.

Marfat.com

فرو رفتی تو از بار وجود خویشتن ورنه
کدامین[1] خار و خس برروی این دریا کم از نوح است

رباعی:

من خنده نیم به طبع عاشق ناساز یا گریه که بر روی دوم چون غمّاز
یا ناله که سر به‌گوش بیگانه نَهَم من درد دلم جنون بی‌پردهٔ راز

[ص ۷۳] مشتاق کشمیری، محمّد رضا

محمّد رضا مشتاق تخلّص کشمیری است. اصلش از ایران است، یکی از آبایش در اینجا وارد گشته، تولّدش همانجا رونموده، اوقاتش بر کتابت بسر می‌شد، خانهٔ بسیار لطیف و پاکیزه ساخته بود. در سنهٔ ۱۰۴۳ هزار و صد و چهل و سه فوت‌کرد. «قبر مشتاق است»، برلوح مزارش کنده‌اند. شعر خوب می‌گفت. له:

سخنست اینکه دارد دهن آن بت گزیده همه کس همین حدیثی ز دهان او شنیده

له:

ندارم حاصلی امّا نه بیدم، سرو آزادم بُوَد تا راستی ممکن، خلاف از من نمی‌آید

و له:

خیال چشم او در خاطر آشفته‌ام گویی به خواب ناز رفته آهویی در سنبلستانی

و له:

زند با زلف لیلی آه مجنون گردم از نسبت
غزالان از صف مژگان زنندش[2] شانه در صحرا

میرزا ابوتراب فتوّت در همین غزل، مژگان غزالان را شانه مستعار آورده و آنچه از خود دارد لفظ آبنوس است.

نگه غارتگر دین، غمزه‌دزد و ناز یغمایی
چها آن چشم کافر ماجرا در آستین دارد

۱- اصل: کدامی.

۲- اصل: ز بندش.

Marfat.com

در خم زلفش تماشا کن دل صد چاک من گر نیاید، باورت کز شاخ سنبل گل شکفت

❊

چو آن مفلس که باشد در گرو صد جا متاع او
نظر جایی و جان جایی و دل جایی دگر دارد

[ص ۷٤] له:

ای دل از کاکل آن عربده ساز آمده‌ای سرو می‌رقصد ز باد و او نمی‌جنبد ز جا

و له:

به‌دور چشم تو کس نرخ می‌نمی‌پرسد چه تخته کرد نگاهت دکان میکده را!

و له:

در می ما شعلهٔ دیدار را حل کرده‌اند هر خم میخانهٔ ما کم ز کوه طور نیست

و له:

به‌لب جام [لب] لعل به‌صد ناز نهاد سوی من دید و بخندید و ز کف باز نهاد

[ص ۱٤۱] [و له]:

نه شکوفه‌ای، نه برگی، نه ثمر، نه سایه دارم
همه حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را[1]

و له:

رسوم مختلف شد باعث آرایش دنیا نماید راه راه از جاده‌ها دامان این صحرا

له:

دل وقف حیرت تو نه تنها گذاشتیم چشمی که داشتیم به‌او واگذاشتیم

[ص ۱٤۳] [و له]:

محبت را پس از قطع محبّت لذّتی باشد که شاخ نخل پربینی به از اوّل ثمر بود

[ص ۱۲۲] مشتاق کشمیری، محمّد نصیر

شاید آن سنگین دل از خاک توروزی بگذرد از تف دل شیشه کن سنگ مزار خویش را

۱- اصل: مرا.

Marfat.com

[ص ۱۱۸] مظهری کشمیری، ملّا مظهر علی

مظهری ملّا مظهر علی کشمیری، در شاعران ملازم شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند.

ما سر به سر جراحت دردیم مظهری　　رحمست بر دلی که برو یاد ما رود

❊

زنجیر پای حسن تو شد خطّ عنبرین　　اعجاز بین که موی نگهبان آتشست

❊

چو بو با هرگل این باغ پیوندست جانم را　　ز شاخ ای باغبان آهسته بردار آشیانم را
به‌شور آورده اشکم می آلوده لعل او　　جرس همچون بهار لاله باشد کاروانم را

[ص ۵۰] مظهری کشمیری، مولانا مظهری

مظهر کمالات سخنوری، مولانا مظهری در کشمیر چهرهٔ هستی برافروخته و در سرآغاز آگهی دولت سخن فرا اندوخته، در ریعان بهار جوانی به‌جانب ایران حرکت نمود، صبا آسا بسیاری از بلاد آن دیار[1] شکفتگی بار به‌قدم سبکروحی پیمود و شبنم‌وار برگرد بسی از چمنستان آن گل زمین قطره[2] زن گردیده به‌مقتضای حبّ وطن به کشمیر معاودت گزید. بعد فصلی سایه مثال هوادار بندگی خورشید فلک سلطنت یعنی شاه اکبر گشته به‌میر بحری دیار کشمیر آبرو حاصل شده[3] که رخت آخرها به‌اعتکاف پرداخت و از نوکری مستعفی گشت و رقم وظیفه‌اش از دفتر خانهٔ الطاف اکبری گذشت. از شمایم بهارستان افکار اوست:

یک قطره از قرابهٔ ساقی فروچکید　　چندین هزار ساغر و پیمانه پرشده‌ست

و له:

به پشت دیدهٔ مجنون ز خویش و بیگانه　　چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را

و له:

۱- اصل: دیا.
۲- اصل: قطزه. قطره زن: کسی‌که به‌یک جای قرار نگیرد.
۳- اصل: شکه.

Marfat.com

فدای آینه گردم که دلستان مرا
[ص ۵۱] درون خانه به‌گلگشت بوستان دارد

و له:

هر کس که به‌چشم ما سبک شد بر خاطر آسمان گران است

[ص ٤٨] سرآمد ارباب دانشوری مولانای مظهری. اصلش از کشمیر است، از شعرای مقرّر زمان بوده و گوی مسابقت ذوفن خود از همگنان در ربوده. با مولانای محتشم کاشی و مولانای وحشی معاصر بود، به‌عراق رفته باایشان صحبت داشته باز به هندوستان مراجعت‌کرد. چون شیعی مذهب بود [و] پدرش از اهل سنّت، نفرین و دشنام [ص ٤٩] به‌یکدیگر گفته‌اند بلکه مظهری را در هجو پدر اشعار بسیار است، ایراد آن لایق نبود. وفاتش در محرّم یک هزار و هجده هجری واقع شده.

[ص ١٤٥] صاحب تذکرهٔ مآثر رحیمی نوشته: مولانا مظهری کشمیری، مقتدای شعرای فصیح زبان و سرآمد سخن‌دانان حقیقت بیان است، بلبل خوش‌الحان و عندلیب شیرین زبان که در گلستان هندوستان برگلبن بی‌نظیر عرصهٔ کشمیر سخن‌سرایی می‌نماید و به‌طلاقت لسان و عذوبت بیان هوش از مستمعان می‌رباید و علم شاعری و لوای دانشوری در دارالملک کشمیر که مولد و منشای او است و از آن‌جا تا حال مثل وی برنخاسته، برافراشته و رخش دانشوری و مفاخرت در میدان تاخته و گوی سبقت از فارسان عرصهٔ آن دیار در ربوده، در عنفوان جوانی و ریعان اهتزاز شباب و کامرانی به‌قصد زیارت امام ثامن ضامن علی بن موسی‌الرّضا ـ عَلَیْهِ التَّحِیَّةُ و الثَّناء ـ و سیر ایران و سراسر عراق و خراسان از دارالملک کشمیر سفر اختیار نموده و به‌دارالسلطنهٔ هرات آمد و در آن زمان خواجه حسین ثنایی و میرزا قلی میلی و ولی دشت بیاضی و محمّد میرک صالحی و میر مغیث محتشمی و عبدالعلی نجاتی بر مسند سخن‌دانی و طور نکته‌دانی خراسان متمکّن گشته، هر یک در طرز و روش خود کوس لِمَنِ الْمُلْکُ می‌زند و مولانا مظهری باوجود صغرسن و کم‌مشقتها قصیده‌ای که این ابیات از آن‌جاست، در هرات به‌نظم آورده:

چه حالتست ندانم جمال سلمی را که بیش دیدنش افزون کند تمنّی را
به‌پشت دیدهٔ مجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را

Marfat.com

و بر مستعدان خراسان خوانده، باعث شهرت او در هرات و خراسان شد و صیت شاعری و نکته‌پردازی او به‌اطراف و جوانب دوید و چون پرتو آفتاب عالمتاب این ابیات او جهانگیر شد و موزونان خراسان با آنکه در رشک و غیرت افتادند، اعتبار تمام از او گرفته، رغبت به‌صحبت او پیداکردند و اعیان و [ص ۱٤٦] اکابر خراسان در تعظیم و توقیرش کوشیدند و الحقّ آن قصیده را چنان گفته است که گنجایش آن دارد که به‌آب‌زر بر بیاض دیدهٔ حور رقم نمایند و غزلی چند طرح نمودند با امثال و اقران خود دم مساوات و بیشی زد و بعد از ملازمت و ملاقات حضرات و مستعدان هرات و سیر مقامات و مزارات و عمارات آن دارالسلطنهٔ به‌شرف زیارت روضهٔ رضویه مشرّف گردید و مس وجود خود به‌اکسیر آن روضهٔ مطهره زر خالص ساخته، کیفیت و حالت دیگر او را بهم رسید و آوازهٔ شاعری و سخن سنجی‌اش ارادهٔ تسخیر عراق و فارس و آذربایجان نمود و بسان براق سبک عنان صبا به‌یک جنبش با تسخیر آنها نمود و پیش از آمدن او به‌آن دیار جنّت آثار او را ظاهر ساخت. آخرالامر به‌دارالسلطنهٔ قزوین که پای تخت پادشاهان ذی[1] شأن صفویه است، آمد و در آن زمان تخت سلطنت ایران به‌وجود شاه سلطان محمّد خلف سلف شاه طهماسب صفوی مزیّن بود و در آن روز مولانا ضمیری اصفهانی و مولانا محتشم کاشی و مولانا وحشی یزدی و میرزا احسانی نظیری و قاضی نورالدّین اصفهانی و امیر صبری روزبهان و مولانا اصفهانی و نیکی اصفهانی و هلاکی همدانی و دیگر شعرای فصاحتْ شعار بلاغتْ آثار که خطبه و سکّه و فصاحت و بلاغت آن دیار فرخنده آثار به‌نام نامی مزیّن ساخته بودند و نقد سخن را بر محک امتحان و عیار دانش می‌زدند، در طرز غزل، خسرو و سعدی را در مکتب دانش خود نشانده، و در روش قصیدهٔ انوری و خاقانی را طفیل دبستان می‌شمردند مقدّم مولانا مظهری راگرامی داشته، لوازم اعزاز [ص ۱٤۷] و احتراز[2] [کذا] به‌جای آوردند و از استماع اشعار آبدارش محظوظ و مستفید گردیدند و دست رد بر سینهٔ هیچ یک از ابیات منظوماتش نتوانستند نهاد و فضل و قدرت را به‌نوعی بر همگنان ظاهر ساخت که اکثری مرید و معتقد او شدند والحقّ در زمان سابق و ایّام سابقه کم واقع شده که موزونان هندوستان به‌ایران آیند و حالت و کیفیّت ایشان درنظر مستعدان ایران نماید، همیشه از

۱- در اصل زهی.

۲- احتراز: پرهیزیدن، تحفّظ، خویشتن‌داری.

Marfat.com

ایران به هندوستان رفته کوس سخنوری و دانشمندی زده‌اند و این لطیفهٔ غیبی مولانا مظهری را میسّر شده بود و یاران ایران طریقهٔ غربت‌نوازی و مهمان‌پرستی را نیز منظور داشته و وسیله شده به مجالس و محافل اکابر آن ملک راهش دادند و به تکلّف و تواضعی که رسم آن دیار و آن مردم است، سرافراز گردید و از امیر تقی‌الدّین محمّد تذکره‌نویس کاشی که از درست قولان و راست سخنان روزگار و اهل کاشان در هر باب او را ثقه می‌دانستند شنیده شد که چون از قزوین به کاشان آمد و به خدمت او رسیدم، جوانی بود در کمال حسن قیافه و چنانچه به منظومات عالیه عالم‌گیر شده بود به حسن قیافه و ملاحت و صباحت نیز ممتاز بود و آداب خوب سیرتی و فهم و ذکا از جبین متینش تابان و نمایان و شاعری درست سخن و فاضل صاحب فطنت و شایستهٔ نام و نشانی است که در میانهٔ مردم گذاشته و به آن شهرت کرده است و شعری چند از مومی الیه انتخاب نموده و در تذکرهٔ خود درج کرده که چون به نظر هوشمندان و سخن سنجان می‌رسد، شاهد این مقال و بیّنهٔ این اقوال است.

الحاصل، بعد از سیر و دریافت صحبت ایران و ایرانیان و بودن مدّتی در قزوین و رعایت یافتن از سلاطین ترکمان و چندی با موزونان کاشان مباحثه و مناظرهٔ شاعری نمودن و غزلها میانهٔ او و مولانا حاتم و فهمی و مقصود رضایی و شجاع و دیگران که از تازه‌گویان و نوآمدگان آن زمان بودند و به شاگردی حسان‌العجم مولانا محتشم مباهات می‌نمودند طرح کردن و گفتن به هندوستان شتافت و به تقرّب پادشاه [ص ۱۴۸] زمین و زمان و خلیفهٔ امن و امان جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه سرافراز گردیده به نوازشات ممتاز گشت و التماس گوشه‌گیری در وطن مألوف نمود و مابقی عمر در کشمیر دلپذیر که بهترین بلاد و امصار ربع مسکون در هندوستان ـ چه که در ایران نیز شبه و امثال ندارد ـ اوقات به سخن سنجی نکته‌گذاری گذرانید و نثر معانی عجیبهٔ عربیه در طرز توحید و ذوقیات نمود. [illegible] که در کشمیر می‌بود و یادگار مشهدی اراده در سلطنت کشمیر نموده، این رباعی به جهت تهنیت جلوس او گفت:

ای بخت تو با بخت ملک خویشاوند وی تاج تو تاج ماند بر چرخ بلند

Marfat.com

هرجا ملکیست گام بردار و نگر هرجا ملکیست دیده[1] بگشا و ببند

باوجود شیخ ابوالفیض[2] ملک‌الشعرا و جاه و حکومت او درمیانهٔ مستعدان هندوستان مولانا مظهری از جهت سیر ایران و صحبت با اکابر آن دیار امتیاز تمامی بود و اهل هندوستان و کشمیر و تبّت و آن نواحی او را استاد زمان می‌دانستند. چون خواست که از مدّاحی و ثناخوانی این ممدوح عالمیان برکنار نبوده باشد و خود را در سلک مدّاحان ایشان منسلک سازد، تا متاع گرامی سخن او را قدری و مقداری درروزگار بهم رسد و این نقص در او نبوده باشد که شریک عالمی نشود، چند قصیدهٔ غرّا در مدح این سپهسالار انشا نموده و به صله و جایزه‌ای که لایق آن قسم نادر سخن که صلهٔ شعر از پادشاهان روی زمین یافته باشد ممتاز گشت و از دنیوی بی‌نیاز شد و وظایف و ادرار و انعامات به‌طریق سیورغال و لوزت[3] کشمیر به‌او دادند. چون هنگام تحریر این اوراق این قصیده در کتابخانهٔ عالی به خطّ شریف آن نادر سخن بهم رسید، ثبت شد که ان‌شاءالله تعالی بعد از پیروی آنچه بعد از این بدست درآید، ثبت شود، و **الله المستعان**. قصیده:

بس که امسال خرّمست بهار غنچه روید به‌شکل خندهٔ یار
چه عجب گر ز خوشدلی عاشق عشوه فهمد ز غمزهٔ دلدار
ابر را گو که از لطافت خاک می‌توان شست روی را به‌غبار
دیدهٔ نرگس از نزاکت شاخ می‌تواند کشید سرمه ز خار
وز شب باغ صبح در تن باغ دوست‌تر از شفای هر بیمار

[ص ۱۳۰] معرفت کشمیری، ملّا محمّد عالم

بی‌تو ساقی می و میخانه معطل باشد پای خم لنگ شود دست سبو شل باشد

۱- در اصل «دل» آمده است به‌ضرورت وزنی «دیده» باشد.

۲- اصل: ابوالفیض و.

۳- لوزت/لوزیات: هر چیز خاص همچون قطعهٔ زمین یا باغ وغیره (رک: **لغت‌نامهٔ فارسی به‌کشمیری**، کشمیری به‌فارسی)، دکتر محمّد یوسف لون، ۲۰۰۰ م، ص ۱۲۵؛ لوز: بادام.

خرما و ترنج و بهی و لوز بسی هست این سبز درختان نه همه بید و چنار است

(ناصر خسرو، **فرهنگ معین**، ص ۳۶۴۷.

Marfat.com

[ص ۱۲۳] مناسب کشمیری، میر شاه حسین

صد حرف جان گداز بود بر زبان ما　　چون شمع گر یکیست زبان در دهان ما
از چاک سینه آبله‌های دلم نمود　　این پرده برفتاد ز راز نهان ما

[ص ۱۱۸] منجم کشمیری، ملّا عبدالرّحیم

منجم عبدالرّحیم کشمیری، مخاطب به‌نوّاب منجم علی خان، ملازم ناصرالدّین محمّد شاه‌گورکانی، پادشاه هند.

غمی دارد منجّم لیک جانانم نمی‌داند　　تب بی‌درد هرگز درد پنهانم نمی‌داند

❊

اسیر گردش چشم تو حال می‌گردد　　نظاره می‌رود از خود چو ناتوان بیمار

[ص ۱۱۸] منصف کشمیری، فاضل خان

منصف فاضل خان کشمیری، خدمتکار خاص شهاب‌الدّین شاهجهان‌گورکانی پادشاه هند بود و فاضل تخلص می‌کرد. پادشاه مذکور اشعار و تخلّص او شنیده، فرمود که تخلّص تو منصف کردم. منصف (به‌کسر میم و صاد مهمله و سکون نون و فا) به‌معنی خدمتکار است. چنانچه در این شعر تخلّص فاضل را منصف اصلاح داده:

چندین پی رنجاندن منصف نتوان بود　　آزار دل او نتوان کرد[1]، فقیرست

❊

دیریست که لب را به‌فغان ریش نکردیم　　بیگانه دلی را به‌غم خویش نکردیم

[ص ۶۸] نازک کشمیری

نازک کشمیری، نازک خیال است و معنی چون مو می‌بندد. [illegible]

تیغت دمی که جوهر خود را عیان کند　　خود را زهم برادا دم او دم غنیمتست

۱- اصل: کرد که.

Marfat.com

[ص ۱۱۹] نازکی کشمیری، ظهیرالدّین

نازکی ظهیرالدّین کشمیری کوکهٔ محمّد داراشکوه متخلّص [به] قادری شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند.

ندیدم نازکی در پست فطرت آدمی هرگز　　بلی صورت نما آیینهٔ زانو کجا باشد

*

به خیال تو دل و دیده پریشان کردیم　　ما نگاهی به تو از چاک گریبان کردیم

[ص ۱۱۹] نافع کشمیری، ملاّ محمّد جعفر

نافع ملاّ محمّد جعفر کشمیری، برادر خورد حقیقی ملّا محمّد طاهر غنی کشمیری. هر دو برادران در شاعران ملازم شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی پادشاه هند. بیت:

چو بادام دو مغز امروز نافع دولتی دارد　　که با معشوق در یک پیرهن چسبیده خوابیده

*

چو من افتاده‌ای در روزگاری بر نمی‌خیزد　　سراپا خاکم و از من غباری برنمی‌خیزد

[ص ۲۹] نامجوی کشمیری، میرزا نامجو

میرزا نامجو، خلف عبدالغنی بیگ قبول است. او راست:

می‌تراشد از لبش هرگاه خط آید برون　　از تراشیدن شود این لعل را قیمت فزون

[ص ۵۸] نامی کشمیری، مولانا نامی

قطر دایرهٔ نیکوبیانی و سالک مسالک نیکنامی، مولانا نامی. میرزا علی قلی خان در تذکرهٔ خود نوشته که: او از جرعه‌نوشان بزم سخن بوده. وارستهٔ لاهوری در تذکرهٔ خود نوشته: نامی دیار گمنامی، مولانا نامی، مخمول زاویهٔ فقر بود و از کشمیر وطن خود اصلاً سفر ننمود، با آنکه چون چنگ قامتش از کشاکش پیری خم شد و بسان تار ساز راز و تراز کسب نفسی طنبور آسا بی‌ساغری نمی‌بود و دمی به‌رنگ ساز بی‌نغمه نمی‌آسود، آهنگ نغمه‌پردازی او این مقام دارد:

Marfat.com

هرگز دلم به‌غیر تو مایل نمی‌شود وز دیده نقش روی تو زایل نمی‌شود
از دوریت چه باک که این بود ظاهری [ص ۵۹]اصلاً میان ما و تو حایل نمی‌شود
دستم بریده باد چه کار آیدم بگو در گردن بتان چو حمایل نمی‌شود

[ص ۱۳۷] نجمی کشمیری

آزاد حسینی بلگرامی در تذکرهٔ موسومه به‌خزانهٔ عامره نوشته: نجمی کشمیری شاگرد قاسم کاهی است و در بنگ‌زنی هم مشرب افادت پناهی. در شهور سنهٔ ثمان و ثمانین و تسعمائة [۹۸۸ه]از کشمیر به‌ماوراءالنّهر رفته، قصیده در مدح سلطان خسرو بن سلطان یار محمّد بن سلطان جانی بیگ گفته،گذرانیده به خلعت فاخره و مبلغ دویست تنگه جانی کامیاب گشت".
این سه بیت از آن قصیده است:

چو باز صبح برآمد ز جانب خاور نواخت طبل ز اندوه باز دار سحر
ز آشیان جهان کرد زاغ شب پرواز عقاب چرخ ز بیضا نمود بیضهٔ زر
به صنع ایزد بیچون چو بیضهٔ ققنوس همای روز برآورد سر ز خاکستر

[ص ٦٥] ندیم کشمیری، مولانا ندیم

صاحب طبع سلیم، مولانا ندیم، اوراست:

دلم ز موی میانت جدا نخواهد شد گره ز رشتهٔ باریک وا نخواهد شد

صاحب شمع سخن نوشته که ندیم دلپذیری، ندیم کشمیری، با محمّد طاهر غنی همطرح بوده:

ذوق مردن بُوَد اندک چو هوس بسیارست
خواب کم رو دهد آن‌جا چو مگس بسیارست

[ص ٧٦] نزهت کشمیری، نورالله بیگ

نورالله بیگ نزهت تخلّص، شاگرد میرزا عبدالغنی بیک قبول است. اصلش [از] کشمیر است و به‌رفاقت نعمت‌الله خان قراول بیگی می‌گذراند. در اواسط عهد فردوس ارامگاه وفات یافته، اوراست:

Marfat.com

هر که اوّل از زبان نرم نفریبد ترا عاقبت چون خامه نقّاش رو کش می‌شود

❊

ریسمان تابیدن شاهان بی‌چاکر خطاست خیمهٔ دولت به پا از زور این استاده است

❊

نگرددشوخی مژگان‌کم از بیماری چشمش نباشد غیر جستن چاره‌ای نبض غزالی را

[ص ۳۳] نصرت کشمیری، دلاور خان

امیر عالی فطرت، دلاور خان نصرت، از اولاد آخوند محمّد کامل کشمیری است ـ رحمة الله علیه. تهذیب اخلاق و اختیار و صوالح اعمال آن همه داشته که عنایت‌الله خان عالمگیری به فرزندی‌اش برداشته، در عهد شاه شهید[1] به خدمات دکّن سرافراز گشته، بدان ملک سری کشیده، در عهد مبارک هم به خدمات طرفی از اطراف دکّن مأمور بوده و در اکثر معارک مظفّر و منصور بوده، دیوانش قریب به چهار هزار بیت پیش یکی از اقوام او دیده‌ام، معنی‌یاب می‌نماید:

کفر و اسلام بهم شور من و ما دارند حرف حق راکه کندگوش که‌غوغاست بلند

❊

پای خط صد جا بلغزد از صفای روی او نیست آسان بر رخ آیینه رفتن مور را

❊

خو بس که بی‌رخ تو به خلوت بود مرا آیینه خانه گوشهٔ وحدت بود مرا

[ص ۳٤] و له:

دشمنم از بس که بی‌جانان تن آسوده را برگ گل دانسته‌ام شمشیر خون آلوده را

❊

مصحف روی بتان را دیده‌ام سورهٔ اخلاص کردم انتخاب

مؤلّف می‌گوید که: اشعارش در اینجا به‌سبب اختصار و خوف تطویل ننگاشتم و این احوالش که نوشتم، از تذکرهٔ شمع سخن بوده.

۱- منظور از شاه شهید «فرّخ‌سیر» (۱۱۲۴ هـ/۱۷۱۳ م ـ ۱۱۳۲ هـ/۱۷۱۹ م) پادشاه مغول هند می‌باشد.

Marfat.com

[ص ۱۳۵] نوّاب صمصام‌الدّوله خانِ دوران بهادر

آشنا شده‌ام نوّاب صمصام‌الدّوله خانِ دوران بهادر از اعاظم امرای هندوستان است و از نوییان بلند مکان. نام اصلی او خواجه عاصم بود و وطن او اکبرآباد و در عهد محمّد فرّخ سیر وقتی که از امیرالامراء سیّد حسین علی خان از حضور خلافت رخصت دکّن یافت. نیابت امیرالامرایی به صمصام‌الدّوله تفویض نموده بعد شهادت سیّد حسین علی خان در عهد فردوس آرامگاه، امیرالامرا به‌استقلال بر او قرار گرفت و این منصب جلیل‌القدر را نحوی سر انجام داد که احبّا و اعدا زبان به تحسین و آفرین گشادند. در تمام عمر اصلاً گرد رشوت نگردید و تقرّب پادشاهی از اقران خود درگذراند. نوّاب آصف جاه غفران پناه وزیر الممالک قمرالدّین خان و سایر امرای عصر از او حساب می‌گرفتند و چون نادر شاه در سنهٔ احدی و خمسین و مائة و الف [۱۱۵۱ه] [ص ۱۳۶] رو به هند آورد، صمصام‌الدّوله به مقابلهٔ نادر شاه رفته، داد جلادت و مردانگی داد و نقد هستی خود نثار نمک آقا کرد. صاحب اخلاق کریمه بود و با علم و علما سری داشت. دانشمندان فراوان جمع کرده و در خور مرتبه هر کداد رعایت می‌نمود و هر شب بعد نماز مغرب تا نیم شب در حضور او مجلس فضلاء انعقاد می‌یافت و مباحثات علمی درمیان می‌آمد. طبع نظم هم داشت. این مطلع ازوست:

سحر خورشید از آن بر سر کوی تو می‌آید دل آیینه را نازم که ابرا روی تو می‌اید

[ص ۷۷] واصل کشمیری، واصل خان

واصل خان واصل تخلّص بن عابد خان بن عبدالکریم خان، نسبش به‌راجه کون که از اولاد نوشیروان عادل بود، می‌رسد. موطنش کشمیر و خودش همانجا تولّد و نشو او انما یافته چون والدش به‌بهشت‌برین واصل شد و جاگیر موروثی او تغییر[1] کشت، از وطن [illegible] برداشته در عهد محمّد شاه پادشاه به دهلی آمد و با خان دوران خان [illegible] پیوسته [ص ۷۸] سند به‌حالی جاگیر از حضور حاصل کرده به‌وطن رفت. بار دوم باز عازم دهلی شده به‌وساطت امیرالامرای مسطور شرف ملازمت فردوس ارامگاه دریافته. در منصبداران پادشاهی چهرهٔ عزّت برافروخت و در عهد احمد شاه پادشاه بن فردوس ارامگاه به‌کوکای

۱- اصل: تغیر.

Marfat.com

پادشاه شرف ازدواج حاصل کرده، یکی از مقرّبان درگاه گشت. چون دهلی مورد فتنه و فساد گشت به جی‌نگر شتافت و با راجه مَادُهوْ سنگه پسر راجه جی سنگه پیوسته به عزّت و وقار بسر می‌برد. آخر از آن‌جا دل برداشته به عظیم‌آباد شتافت و به احمد علی خان ناظم آن‌جا ملاقی شده، مصاحبت حاصل کرد و بعد فوت او وارد لکهنو گشت. در شعر و سخن شاگرد میرزاگرامی بود، بسیار آرمیده مزاج و خوشگو و بذله سنج و معنی‌یاب بود. در سنهٔ ۱۲۱۶ یکهزار و دو صد و شانزده [هجری] واصل بهشت گردیده و در تکیه پیر جلیل که در لکهنو معروف است، مدفون گشت. ازوست:

ای مه که بر رخت خط مشکین نمود نیست — روشن بُوَد در آتش خورشید دود[1] نیست
دادند سر به مهر به ما دولت نیاز — درسرنوشت ما چو نگین جز سجود نیست
خورشید و ماهتاب به هر خانه می‌رسند — ای مه ترا به منزل ما چون ورود نیست

و له:

از گریه حیرت دل بیتاب روشنست — ما فی الضمیر آینه از آب روشنست

[ص ۷۹] لعلی (ع):

فَارِقْ تَجِدْ عِوَضاً عَمَّنْ تُفارِقُهُ — وَ انْصَبْ فَاِنَّ لَذِیْذَ الْعَیْشِ فِی النَّصَبْ
فَالْاَسَدُ لَوْلَا فِرَاقُ الْغَابِ مَا أقْتَضَتْ — وَ السَّهْمُ لَوْلَا فِرَاقُ القَوْسِ لَمْ یَصَبْ[2]

و له رض:

اَحْمَدُ رِبِّی عَلٰی خِصَالٍ — خُصْنَ لَهَا سَادَةُ الرِّجَالِ
لُزُوْمُ صَبْرٍ وَ خُلْعُ کِبْرٍ — وَصَوْنُ عِرْضٍ وَ بَذْلُ مَالٍ[3]

افضل کاشی:

با طبع لطیف از در لطف درا — با طبع کثیف از در جور و جفا

۱- اصل: دور.
۲- یعنی: مفارقت نما که در عوض این فراق به‌وصال دست خواهی یافت. سختی را بپذیر که لذّت و راحتی زندگی در سختی است. پس شیر اگر از بیشه‌اش دوری و فراق نگزیند، چیزی برایش حاصل نمی‌شود؛ همچنانکه اگر دوری کمان نبود، تیر به هدف اصابت نمی‌کرد.
۳- یعنی: پروردگارم را بر خصلتهایی که آنها را بر رجال بزرگ اختصاص داده حمد و سپاس می‌گویم. ملازمت صبر و بردباری، دوری از تکبّر، حفاظت از ناموس و بخشش مال.

Marfat.com

در هیمه و گل تأمّلی پیدا کن آن را [به] تبر شکافد این را به صبا

تاریخ به‌صنعت منقوط و غیر که از بیت سه سنه برمی‌آید:

دریای علوم و گوهر ایمانست مداح حسین و حیدر ذیشانست
مفتی زمان میر محمّد عبّاس بالله ملک به‌صورت انسانست
در شأن علی عجب کتابی تصنیف بنمود که از بهار دین بستانست
تاریخ چو جستم از جناب حیدر فرمود درین چه خاطرت حیرانست
بنگر ای مبتدی به‌بیت اخیر پیدا سه سن به‌صنعت آسانست
از مصرع آخرش نمایان هجری است وز بیت دو سن چو مهر و مه تابانست
از معجمه عیسوی سن آمد روشن در مهمله سال مهدوی درخشانست
این نسخه که هست برگزیده از من موزون ایمان روایح القرآنست

سنهٔ ۱۲۷۹ هجری از تمام سنهٔ ۱۸۶۳م از منقوط بیت سنهٔ ۱۰۲۳ مهدوی از غیر منقوط بیت.

[ص ۳٤] وجدان سرهندی، میر محمّد معصوم

کاشف سرّ مکتوم، میر محمّد معصوم وجدان. نقش نگینش عالی[1] نسب خان بود. او خلف میر محمّد زمان راسخ و نبسه[2] عبدالعزیز خان نبیرهٔ آخوند کمال کشمیری است. صاحب تذکرهٔ شمع سخن گفته: از بیان صدق وجدان شنوده‌ام که در آغاز شباب به‌خدمات پادشاهی مفتخر بوده؛ چنانکه در این باب لطیفه‌ای نقل می‌کرد که: روزی نوّاب عنایت‌الله خان دیوان خالصه فوجداری محالی بدو مقرّر کردند و من الله نامی برای تحصیل زرها به‌مددکاری او قرار یافت.

[ص ۳۵] هنگام رخصت نوّاب در تمشیت[3] امور ارشاد فرمودند که به‌حزم و هوشیاری سرانجام نماید وجدان معروض داشت: اَلسَّعیُ مِنّی وَ الاِتْمَامُ مِنَ الله. بالجمله وجدان در عنفوان مبارک ملازم نوّاب سیف‌الدّوله عبدالصمد خان بهادر دلیرجنگ شده به‌میامن احسانش

۱- اصل: علی. رک: الذریعه، ج ۴/۹، ص ۱۲۶۰. ۲- نوه، فرزند دختر.
۳- مشیّت.

Marfat.com

به‌وسعت حال می‌گذرانید. فقیر اکثر به‌او برمی‌خورد. پایهٔ سخنش بلند است و فکرش دلپسند، نوعروسان معنی به‌مشاطگی خیال تقطیع‌زده درنظر نظارگیان جلوه می‌داد و به‌کمال خوش خلقی و فراخ‌حوصلگی بسر می‌برد، به‌افتادگی و خاکساری خوش داشت. آخر حال از قلّت مداخل و کثرت مخارج به‌ضیق حال مبتلا شد و از گرانباری مؤنَت جم‌غفیری قامت توانایش دوتا، در این باب خود گوید:

مفلس شدم ز کثرت وابسته‌های خویش دامان من تمام درین خارزار رفت

[ص ۳۶] اکثر مصطلحات‌الشعرا از فقیر فراگرفته، باوصف پیران سالی حاضر و غایب بدین استفاده اقرار می‌کرد، منصف کسی بود. در ایّام تسوید این صحیفه پاز غم دنیا وارست و از خاک لحد فتح‌الباب دید. زین‌العابدین عاطر که یکی از شاگردان اوست، این مصرع:

یا علی با چارده معصوم وی محشور باد

در تاریخ رحلتش گفته، **غَفَرالله لهُ**. ازوست. و له:

نقشی نبشته‌ایم به‌دیوار زندگی چون رخنه است هیچ نبودن نمودِ ما

و له:

دلی بیار و به‌میخانه، عاشقانه درآ بگو که شیشه‌فروشم، بدین بهانه درآ

و له:

هرکجا آیینهٔ چشمی به‌طاق افتاده است از برای دیگران عین‌الیقین دارد فنا

وَ لَهُ طَابَ مَرقَدُهُ:

من به‌ذکر عشرت پیوسته و طالع خوشم
می‌کشم جامی که‌همچون نون تنوین است و نیست

[ص ۱۲۶] **وحشت کشمیری، محمّد ثناءالله**

دل پابند عشقم می‌خورد وحشت ازین عالم
کند جولان به‌رنگ شعله در زنجیرِ نخجیرم

له:

بس که در دل هوس سرمه نگاهان دارم هر کجا خاک شوم، رو به‌صفاهان دارم

Marfat.com

[ص ۱۱۹] هاشم کشمیری، خواجه محمّد

هاشم خواجه محمّد هاشم کشمیری صحّاف بوده، ملازم در صحّافان کتبخانهٔ مظفرالدّین احمدگورکانی پادشاه هند.

صراحی‌دار هاشم دمبدم بی‌لعل میگونش سرشک ارغوانی از نوای ارغنون ریزم

❊

قفس درهم شکن تا خویش را در لامکان بینی
برآ از دام تا خود را هُمای پرفشان بینی

[ص ۱۳۹] هلالی استرآبادی

هلالی استرآبادی چون او را به تهمت رفض کشته، فال از دیوانش دیدند، همین غزل برآمد:

ما را به جفا کشته، پشیمان شده باشی خون دل ما ریخته، حیران شده باشی
از سرزنش خار مغیلان دو پایت درآمدن کعبه پشیمان شده باشی

[ص ۱۴۱] همای کشمیری، مولوی عطاءالله

عیدست و رختها همه تبدیل کرده‌اند ما هم کنیم زیر تن خویش را قبا

[له]:

جان و دل را که در آن حلقهٔ مومی دارد هر که در دام بلا می‌فتد او می‌داند
من و خوبان جهان زاهد و غلمان و بهشت هر یکی مصلحت خویش نکو می‌داند

[ص ۱۲۰] همای کشمیری، میمنت خان

همای میمنت خان کشمیری، داروغه باورچیخانه نصیرالدّین همایون گورکانی بود
اوّل تخلّص میمنت می‌کرد، به‌سبب مدّاحی همایون پادشاه مذکور همایی تخلص داد.

نهاده چون همایی سر به‌زانوی غمت شبها
که از جور تو نالم گاه از بخت زبون خود
به باده لعل ترا هیچ گونه نسبت نیست
که لعل تو نمکین و شراب بی‌نمکست

Marfat.com

[ص ۱۲۲] [و له]:

ای مرغ دل نفس نکشیدی، چه شد ترا! ظالم به‌ره کسی نرسیدی چه شد ترا![1]

له:

در باغ ما بغیر دل داغ، داغ نیست جز داغ دل به خانهٔ عاشق، چراغ نیست

[ص ٦٨] میمنت خان میمنت تخلّص در سرکار نوّاب قمرالدّین خان به‌داروغگی عمارت مأمور بود. ازوست:

به باده لعل ترا هیچ‌گونه نسبت نیست که لعل تو نمکین و شراب بی‌نمکست

[ص ١٤١] یقین کشمیری

کوچه[2] مُلکِ جهان جای طپیدن نبود باش بسمل نفسِ درگهِ صحرای رهت

[ص ٧٦] یکتای کشمیری، محمّد اشرف

محمّد اشرف یکتا تخلّص کشمیری از کهنه شعرای خطّهٔ کشمیر است. مؤلّف کتاب یدِ بیضا، نامش [ص ۷۷] محمّد عاقل، وطنش لاهور نوشته و مولوی حبیب‌الله عزیز صاحب سخن است و در کشمیر که موطن اوست عمری مانده می‌گفت که: نامش محمّد اشرف و موطنش کشمیر است. دیوانش همگی قریب هفتصد بیت خواهد بود، در این صورت همین قول صحیح باشد و همین یکتا با احمد یار خان یکتا بر تخلّص مجادله می‌کرد. اواخر عهد محمّد شاه پادشاه، داعی اجل را لبّیک گفت. اور است:

کی ترک سجدهٔ تو بُتِ دلربا کنم کاری که کافری نکند من چرا کنم

❊

جانب میخانه‌ها پیوسته باشد رو مرا پشت خم شد در سیه‌کاری چو آن ابرو مرا

❊

۱- در تذکرهٔ حسام‌الدّین راشدی مصرع دوم چنین آمده است: «بسمل شدی، دمی نه‌طپیدی، چه شد ترا»، ص ۵۴۰.

۲- اصل: کوچه به‌یک جهان جای طپیدن نبود/باش بسمل سرحد که صحرای رهت.

Marfat.com

خاک گشتم به‌ره سرو خرامان کسی　　بعد ازین دست و غبار و من و دامان کسی

❊

من نه آنم که دو صد نکتهٔ رنگین گویم　　همچو فرهاد یکی گویم و شیرین گویم

[و له]:

گیرد از کان طلا باج رخ چون زر ما　　بحر مجرا کند از دور به چشم تر ما
مشتری گرم به‌رویش نتواند دیدن　　همه صفراست مزاج بت سوداگرِ ما

[ص ۱۳۰] [و له]:

بری از لذّت نعمت بباید خواستن ما را　　که لب مالیده می‌گیرند دندان از دهن ما را

[ص ۱٤۱] [و له]:

کی ترک سجدهٔ تو بُتِ دلربا کنم　　کاری که‌کافری نکند من چرا کنم[1]

[ص ٦٥] یوسف کشمیری، مولانا محمّد یوسف

مولانا محمّد یوسف در شعر، گویِ مسابقت از همجنسان خود ربوده و نسخ اشعار او ناسخ دواوین سلف بوده، اوراست:

دلم به‌حقّهٔ لعل تو مایل افتاده است　　چه آتشست که در خانهٔ دل افتاده است
ز شیخ پرس و برهمن طریق کعبه و دیر　　که پیر عشق ازین هر دو غافل افتاده است

و له:

عجب نباشد اگر از رخت نقاب بسوزد　　که‌گر در آب فتد عکس رویت آب‌بسوزد
فلک ز مهر تو گر ذرّه‌ای به‌ما برساند　　ز رشک تا به‌قیامت چو آفتاب بسوزد

❊ ❊ ❊

۱- این بیت در متن دو بار تکرار شده است.

Marfat.com

[ص ۸۲] یادداشت مؤلّف در خصوص ولادت فرزندش محمّد مهدی

تاریخ ولادت نور چشمی ام محمّد مهدی اَطَالَ اللّٰهُ بَقَائَهُ امشب بست و نهم شهر رمضان‌المبارک من شهور سنهٔ ۱۲۸۱ هجری تعویذ آخر جمعه ماه مبارک رمضان ـ نوشته در یک سطر با خوددارد:

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

لَا اَلَاءَ اِلَّا اَلَاؤُكَ محیط به علمك ک ع س له ون و بالحق انزلناه و بالحق نَزل و ما ارسلناك اِلَّا رحمةً للعالمین ابا تراب ابا تراب اباتراب علیه‌السّلام.

بوده ز محمّد مهدی ظاهر بوده ز مُحمّد مهدی ماهر
چون کرد عطا فرزند خدا پاکیزه و پاک و اطهر طاهر
سال ولادت گفته ضامن بوده ز محمّد مهدی طاهر

۱۲۸۱ هجری

❊

Marfat.com

[ص ۸۵] قطعهٔ تاریخ طبع کتاب ظلّ ممدود

از نتایج افکار صاحب طبع محمود جناب شیخ ضامن علی صاحب

عبّاس ز اولاد رسولِ معبود تصنیف کتاب ظلّ ممدود نمود
آدم به صفتهای ملایک بوده است از ذات مبارکش گُنه‌ها مفقود
عالم به علوم صاحب فضل و کمال از ناخن طبع عقده‌ها را بگشود
من از صفتش چه برنگارم ضامن او هست محل علم پاک و مسعود
فیضش چه عام است به علم و دانش دانش پی تعلیم بدرسش موجود
از علم چنان فیض نموده به جهان گویا ز جهالت نه کسی واقف بود
تلمیذ که باشند همه با اوصاف سَحبان به خجالت ز جهان شد نابود
یکجا چو محمّد و علی را سازی ظاهر می‌شود اسم به طرز محمود
او نیز یکی هست ز تلمیذ جناب مثلش به جهان کسی نه آمد بوجود
مدّعی پی طبع ظل ممدود شده از من پی تاریخ اشارت فرمود
بر چشم قبول من نهادم انگشت بر زانوی فکر سر بردم به سُجود
ناگاه سروش غیب داده آواز مطبوع طبائع ظلّ ممدود

سنهٔ ۱۲۸۷ هجری

❊

Marfat.com

غزل عرفانی مفتی محمّد عبّاس شوشتری

غزل لِلسیّدِ الْاَجَلّ السیّد محمّد عبّاس

چه خوش است نیم شبها سرِ کویِ یار بودن
دمِ پر شرر برآوردن و بی‌قرار بودن
من و تو درین گلستان چو گل و چو ابر نیسان
ز تو غنچه سان تبسّم من و اشکبار بودن
چو حیات ماست فانی چه غم و چه شادمانی
به خُمار باده خوشتر که به هوشیار بودن
تو که معدن طلایی به‌نگاهِ کیمیایی
ز غبار من چه خواهی زر خوش عیار بودن
تو که جنس عیب‌پوشی به هُنر نمی‌فروشی
چه عبادت تو کردن چه گناهکار بودن
به دل چو غنچه تنگی چه زنم سری به سنگی
که چو لاله زار باید همه داغدار بودن
بگذشت عمر سیّد بَد و نیک و خوب و فاسد
اثری نماند اِلّا همه شرمسار بودن

*

Marfat.com

یادداشت مؤلّف در خاتمهٔ کتاب

[ص ۸۷] فرغتُ من تَنميقهِ *اجابةً لأمر السيّد الجليل الفاضل* النبيل اللبيب الفائق و *الطبيب الحاذق* و من اكتسبَ به فن الطب شرفاً مبيناً و اصبح فضله يحكى بقراطاً و ابن سينا الكاشف عن قانون العلاج باشاراته و المعرب عن شفاء الابدان بافاداتِه الاوحدى الاحوذى الامجد *السيّد محمّد نجل المولى الامام* و القرم الهمام عمدة الجهابذة الكرام مجمع بحرى المعقول و المنقول مشرق شمسى الفروع و الاصول وحيد العصر غُصن الشجرة الاحمدية و فرع الدوحة العلوية الضارب على السماء قبابَه و اللابس من المجد جُلبابه ذىالفخر الجلى ابقاه الله بالخير ابداً و لازال من ربّه مؤيداً [ـ اعانة السّادةِ خير سعادة و اشرف عادةً و اقرب عبادة ـ] مجاهداً السيّد الجيد المنتمى *ابا ثامن الائمة* و هادى الامّة صانه الله عن المكاره بالنّبى و آله.

Marfat.com

[ص ۱۵۸] مآخذ مؤلّف در این رساله:

تاریخ حشمت کشمیر.

تذکرهٔ حدایق‌الشعرا که در آن ضبط دو هزار و شش صد و نه شاعر نموده.

تذکرهٔ خزانهٔ عامره، تصنیف آزاد حسینی بلگرامی واسطی در سنهٔ ست و سبعین و مایة و الف تألیف نمود.

تذکرهٔ شمع سخن.

تذکرهٔ مآثر رحیمی، ملّا عبدالباقی نهاوندی، ۱۰۲۵ هجری.

تذکرهٔ مرآت‌الخیال، تألیف شیر علی خان لودهی اتمامش علی ما ضبط المصنف فی آخر سنهٔ ۱۱۰۲ هجری.

تذکرهٔ مرآت‌الخیال، تألیف شیر خان بن محمّد امجد خان لودهی متخلّص به خاکسار.

ریاض‌الشعرا، تألیف میر علی قلی خان واله داغستانی، تاریخ اتمامش ۱۱۶۱ هجری.

صبح صادق، تألیف مولوی محمّد صادق بن محمّد صالح اصفهانی.

مجالس‌المؤمنین، تصنیف جناب شهید ثالث قاضی نورالله شوشتری نورالله مرقده.

[ص ۱۵۹] تذکره‌هایی که مؤلّف در این رساله ذکر کرده است:

تذکرهٔ آصف خانی، تألیف یمین‌الدّوله میرزا محمّد جعفر متخلّص به سام، وزیر جهانگیر.

تذکرهٔ امیر شاهی، تألیف امیرالدّین علی شیر، در فارسی امیر و در عربی فنائلی و فانی و در ترکی نوایی، وزیر شاهرخ سلطان حسین میرزا.

تذکرهٔ انفاس مسیحی، تألیف حکیم محمّد کاظم قمی متخلّص به صاحب و ملیح‌البیان.

تذکرهٔ بهارستان سخن، تألیف میرزا محمّد سلیم تونی متخلّص به بهار.

تذکرهٔ بیاض‌الاشعار، تألیف شیخ علی حزین رحمه الله.

تذکرهٔ بیاض‌العاشقین، تألیف شاهزاده محمّد داراشکوه متخلّص به قادری ولیعهد شاهجهان.

تذکرهٔ تألیف‌الاشعار، تألیف میرزا مظهر جانِ جانان متخلّص به مظهر و جانِ جانان.

Marfat.com

تذکرهٔ تحفهٔ یوسفی، تألیف محمّد یوسف متخلّص به بیرنگ.

تذکرهٔ تحفةالاحباب، تألیف میرزا ابوالحسن متخلّص به آگهی.

تذکرهٔ تحفةالارباب، تألیف سراج‌الدّین علی خان آرزو دهلوی.

تذکرهٔ تحفةالرّشیدی، تألیف ملّا عبدالرّشید حسینی المدنی متخلّص به رشیدی.

تذکرهٔ تحفةالسّامی، تألیف سام میرزا پسر سوّم شاه اسمٰعیل صفوی متخلّص به سامی.

تذکرهٔ جواهرالاسرار، تألیف جلال‌الدّین البیهقی الهاشمی متخلّص به آذری.

تذکرهٔ حدیقةالشعراء، تألیف میرزا حسن نوّاب ظفرالدّوله ظفرالدّین خان وزیر شاهزاده دانیال میرزا فرمانروای کابل و قندهار و لاهور و کشمیر، شاهزاده دوم اکبر پادشاه.

تذکرهٔ خلاصةالنعمت، تألیف ملّا نعمت‌الله کشمیری متخلّص به نعمت.

تذکرهٔ دولتشاهی، تألیف نوّاب دولتخان قاقشانی متخلّص به دولت.

تذکرهٔ روضةالاحباب، تألیف شیخ علی نقی متخلّص به نقی.

تذکرهٔ روضةالارباب، تألیف خواجه کمال‌الدّین محمود کرمانی متخلّص به خواجو.

تذکرهٔ روضةالاصحاب، تألیف میرزا محمّد لاهوری تخلّص به فائق.

تذکرهٔ روضةالشعراء، تألیف سلطان شرف‌الدّین علاءالملک متخلّص به شرف، وزیر سلطان توران.

تذکرهٔ ریاض‌العاشقین، تألیف ملّا بدرالدّین هلالی.

تذکرهٔ ریاض‌العاشقین، تألیف ملّا ریاض‌الدّین متخلّص به ریاض.

تذکرهٔ زبدةالشعراء، تألیف خواجه محمّد هاشم بخارایی هاشمی بن عصمت‌الله بخاری.

تذکرهٔ صحائق‌الشعراء، تألیف میرزا یحیی خان متخلّص به یحیی.

تذکرهٔ صفات‌العاشقین، تألیف ملّا بدرالدّین متخلّص به هلالی.

تذکرهٔ عالم خانی، تألیف نوّاب خان عالم خان متخلّص به خانعالم.

تذکرهٔ عرفات‌الشعراء، تألیف سیّد تقی‌الدّین محمّد حسینی متخلّص به تقی.

تذکرهٔ فصاحت‌الارباب، تألیف خواجه سعدالدّین متخلّص به خواجه و سعد.

تذکرهٔ کعبهٔ عرفان، تألیف ملّا محمّد تقی‌الدّین متخلّص به اوحدی.

تذکرهٔ کلمات‌الشعراء، تألیف میرزا محمّد افضل سرخوش.

Marfat.com

تذکرهٔ کلمات‌النفائس، تألیف محمّد متخلّص به شعله.

تذکرهٔ گلزار فطرت، تألیف معزالدّین موسوی خان، سه تخلّص دارد. فطرت و معز و موسوی.

تذکرهٔ مجالس‌الارباب، تألیف سیّد مبارک علی خان متخلّص به مدهوش.

تذکرهٔ مجالس‌العشاق، تألیف ملّا عبدالخالق متخلّص به سمندر.

تذکرهٔ مجمع‌البحرین، تألیف سیّد امان الله خان.

تذکرهٔ مجمع‌الشعرا، تألیف سیّد امان الله خان.

تذکرهٔ مجمع‌الشعرا، تألیف عمادالدّوله میرزا طاهر خان متخلّص به وحید.

تذکرهٔ مجمع‌النّفائس، تألیف ملّا محمّد متخلّص به اسدی.

تذکرهٔ محمّد شاهی، تألیف امام قلی خان متخلّص به افسرده.

تذکرهٔ مخزن‌البدایع، تألیف میر زین‌العابدین نوّاب دانشمند خان متخلّص به دانش بن یمین‌الدّوله میرزا جعفر نوّاب آصف خان وزیر جهانگیر.

تذکرهٔ مخزن‌الغرائب، تألیف شیخ احمد علی هاشمی به‌مشارکت میرزا قتیل تألیف شده آتشکده آذر.

تذکرهٔ مرآت‌العاشقین، تألیف میرزا محمود متخلّص به محمود.

تذکرهٔ منتخب‌الاشعار، تألیف میرزا احمد حسن متخلّص به خوشتر.

تذکرهٔ منتخب‌الشعرا، تألیف نوّاب سیّد مهر علی خان متخلّص به سرمست.

تذکرهٔ مونس جان، تألیف میرزا محمّد جان نوّاب مقرّب خان متخلّص به غربتی.

تذکرهٔ ندوة‌الذخائر، تألیف میرزا غیاث‌الدّین محمّد متخلّص به‌خیال نوادهٔ محمّد باقر داماد.

تذکرهٔ نزهت‌الطبایع، تألیف سیّد امیرالامراء نوّاب صلابت خان متخلّص به سیّد.

تذکرهٔ نسائم شمیمی، تألیف ملّا نورالدّین تخلّص به شمیمی.

تذکرهٔ نصیرای، تألیف محمّد نصیرالدّین متخلّص به نصیر.

تذکرهٔ نظیرالفصیحی، تألیف شیخ فصیح‌الدّین انصاری متخلّص به فصیحی.

تذکرهٔ نفائس‌المآثر، تألیف میر علاءالدّوله متخلّص به کامی وزیر سلطان شجاع‌الدّین مظفّرالدّین محمّد پادشاهٔ عراق.

تذکرهٔ هدیهٔ سیفی، تألیف علاءالدّین متخلّص به سیف.

Marfat.com

تذکرةالاحباء، تألیف شیخ محمّد محمود متخلّص به ضمیری.

تذکرةالمعاصرین، تألیف میرزا محمّد علی صائب، حسب فرمایش شاهجهان.

* * *

Marfat.com

Marfat.com

تعلیقات

محمّد علی ماهر آزاد کشمیری ص ۲۵

"ماهر کشمیری به‌زمان اکبری در اکبرآباد بسر می‌برد و در ید بیضا و نگارستان سخن ماهری به‌یای نسبت مرقوم است"[۱]. "کارش در کلام ساحری است و از ماهران این فن در عهد اکبری"[۲]. "مولانا ماهری نیز از این قبیل است که حقیقت احوالش در پس پردهٔ خفا مستور است"[۳].

"ماهر کشمیری، در آگره بوده، ازوست:

از سر کوی تو دل با دیدهٔ تر می‌رود — شعله در دل نام در لب، خاک در سر می‌رود
حرف و شرح درد دل گر آشنای لب کنم — خون ز جیب دیده تا دامان محشر می‌رود
شعله در پروانه آرد بلبل آرد در خروش — گر بگویم آنچه ما را بی‌تو بر سر می‌رود"[۴]

نقش علی ص ۲۷

نقش علی اسم مؤلّف تذکرهٔ باغ معانی است که در سال ۱۱۷۴ هجری آن را تألیف نموده چنانکه خود اسم این کتاب باغ معانی (۱۱۷۴) از حروف ابجد می‌رساند نسخهٔ کامل این کتاب امروز هیچ جا پیدا نیست. اشپرنگر (ص ۱۵۲) می‌نویسد که به‌عقیدهٔ او این تذکره مشتمل بر سه یا چهار مجلّد با ورقهای بزرگ بوده که از آنها خود اشپرنگر تنها جلد دوّم را دیده بود همچنین نسخهٔ خطّی که در بانکی‌پور موجود است جلد سوّم این کتاب و شامل ذکر شعرای قرن نهم تا زمان مؤلّف است که اکثرشان یا به‌هندوستان رفته یا در آن سرزمین زندگی می‌کرده‌اند. در نسخهٔ کتابخانهٔ بانکی‌پور در عبارت زیر اسم مؤلّف صریحاً ذکر شده است:

۱- روز روشن، ص ۷۰۶.
۲- نگارستان سخن، ص ۸۹.
۳- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۱۶.
۴- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۱۲۱.

Marfat.com

"امّا بعد می‌گوید مؤلّف این اوراق سگ آستان نبی و ولی نقش‌علی عفی‌الله عنه من جرایم الخفی و الجلی که چون از آراستن پنج چمن تذکرهٔ باغ معانی به‌آبیاری سحاب الطاف و سرچشمه اعطاف الهی شاهدانی خاطر حاصل شد حالیا منقار عندلیب کلکم بر شاخسار گلهای چمن ششم و هفتم و خاتمه هزار است"[۱].

کش چند اِخلاص کشمیری ص ۲۸

شفیق در گل رعنا او را اِخلاص جهان‌آبادی (دهلوی) می‌نویسد، اسم پدرش «اچل داس دهلوی» است که منزل وی مرکز فضلا بود و وی در شعر، شاگرد میرزا عبدالغنی قبول کشمیری بود[۲]. وی از قوم کهتری بود و پدرش مشرب درویشی داشت و غالباً در صحبت فقرای صاحب‌کمال بسر می‌برد[۳]. اِخلاص در زمان حیات پدرش کاردبازی که به‌زبان اردو «پَهکَیْهتِی» گویند یادگرفت، بعد از آن به‌شعرگویی متوجّه و مایل شد. وی در زمان احمد شاه (۶۷-۱۱۶۰ه) فوت کرد[۴].

میرزا عبدالرّسول نحوی استغنای کشمیری ص ۲۸

معنی‌یاب بی‌همتا میرزا استغنا طبع مستغنی عالی درجاتش سعدی منشان شیرازی سخنوری سرفرود نمی‌آورد. دیوانش چون گلستان از رنگینی گلهای معنی شهرهٔ آفاق است[۵].

میرزا عبدالرّسول استغنا: بخشی سرکار شاهزاده والاگهر محمّد اکبر بن عالمگیر (۱۱۱۸-۱۰۶۸ه/۱۷۰۷-۱۶۵۸م) بود به‌طرز قدیم بسیار گفته. این ازوست:

می‌توان آورد استغنا سفارش نامه‌ای چرخ کجرو را اگر دانیم از یاران کیست

❋

۱- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر سیّد علیرضا نقوی، تهران، ص ۳۹۴.
۲- رک: گل رعنا در ذیل نام «اخلاص جهان‌آبادی».
۳- رک: گل رعنا در ذیل نام «اچل داس». ۴- رک: ریو، ج ۴، ص ۱۰۸۶.
۵- تذکرهٔ شعرای کشمیر، اصلح میرزا، به تصحیح حسام‌الدّین راشدی، ص ۱۲، مؤلّف ۱۳ بیت از اشعار او را آورده است.

Marfat.com

به‌کین چون منی‌ای دوستی دشمن چه می‌آید

غریبم، خاکسارم، عاجزم، از من چه می‌آید[1]

در کلمات‌الشعرا، راجع به استغنا عبدالرّسول: "استغنا عبدالرّسول نام در سلک تازه‌گویان انتظام داشت، متوطّن کشمیر بی‌نظیر است. در اوایل حال، از امیر و وزیر و غنی و فقیر عَلَم استغنا برافراشت و پیوسته حرف قناعت و بی‌طمعی بر لوح خاطر می‌نگاشت، و آخر روی همّت به‌تحصیل اسباب دنیا آورد به‌خدمت شاه شجاع فرزند سیّم شاهجهان پادشاه رسید و به‌منصب و خدمت سرافراز گردید و شاه شجاع از قابلیت و کاردانی او واقف شده، در صدد تربیتش بود. در اوقاتی که شاه مذکور سکّه و خطبه به‌نام خود کرده، از بنگاله لوای تسخیر هندوستان برافراشت، استغنا خدمت داروغگی توپخانه داشت و بعد از آنکه شاه شجاع از دستبُرد شجاعان عالمگیری مملکت بنگاله را از دست داد و آواره دشت ناکامی گردیده، استغنا بی‌سر و سامان از بنگاله به‌بلدهٔ اَوَده رسید. مدّتی نوکری بعضی امرا کرده، آخرالامر عازم دارالخلافه گردید، و به‌وسیلهٔ بعضی استادگان پایه سریر خلافت مصیر شرف ملازمت پادشاه دین‌پناه عالمگیر دریافت، و در سلک سایر ملازمان منتظم شد. در سنهٔ هزار و هشتاد و دو (۱۰۸۲) هجری از این رباط ملال به‌سرای بی‌زوال انتقال نمود. از منظومات اوست:

فلک چرا کمر احتساب می‌بندد سزای باده پرستان خمار خواهد بود

وقتی مهمّی داشت و هرچند سعی نمود و تلاش و تردّد کرد، هیچ یکی از باریافتگان حضور لامع‌النور بر انجاح همّت آن نگماشت و مطلبش به‌عرض اقدس نرسانید. آخر به‌جان قدردان بختاور خان ملتجی شد به‌عرض خدیو جهان رسانید و به‌یک توجّه او را باشاهد مقصود هم آغوش گردانید و استغنا در آن وقت چند رباعی به‌نام او گفته. آن‌جمله این رباعی به‌خاطر فاتر بود:

ای خان بلند قدر اکسیر سخن قربان زمان تو خوانین زمن
تا خاطر آشفته‌دلان جمع شود یکبار بگو حرف پریشانی من[2]

۱- کلمات الشعرا، ص ۱۲.

۲- تاریخ اعظمی، ص ۱۲.

Marfat.com

در صحفِ ابراهیم آمده: "میر عبدالرّسول استغنا مولدش کشمیر است، خوشگو در تذکرهٔ خود از زبان میر محمّد علی تمکین که برادرزادهٔ عبدالرّسول است، نقل کرده که: میر مذکور بسیار بی‌ساخته و مرد ساده‌دلی بوده در زمان سلطنت شاهجهان قدم به‌عرصهٔ شهرت گذاشته، در صحبت شاهزاده محمّد شجاع شرف اختصاص یافته، و در عهد عالمگیری خدمات شایسته از او به‌ظهور پیوسته، مصدر کارها گشته، و به‌عمر شصت سالگی به‌دهلی درگذشته. دیوان مختصری دارد"[۱].

"وی شعر به‌طرز قدیم بسیار گفته است"[۲].

ملّا محمّد توفیق کشمیری ص ۳۸

"توفیق جوان نو مشق خوش سخنی است:

بس که اهل حرفه افتادند در فکر سخن — آبکش، سقّا تخلّص کرد و درزی، سوزنی
این زمان صاحب‌کمالی منحصر در دولتست — هرکه زر دارد، به‌دور خود بُوَد، ملّا غنی"[۳]

علی مردان خان ص ۴۶ و ۸۶

علی مردان خان در سنهٔ ۱۰۵۲ هجری بر عهدهٔ صوبه‌داری کامگاری یافت. مردی رشید و متحمّل و بردبار و دانا و آزمودگار بود. پیشتر از طرف شاه عبّاس صفوی به‌حکومت قندهار افتخار داشت و به نیروی تأیید آسمانی، گنج پنهانی که از عهد کیکاوس موجود بود بدست‌آورد. گویند در خزینهٔ مذکور سنگ فارس هم بود. علی مردان خان بعد یافتن گنج شایگان به‌خوف شاه عبّاس صفوی نزد شاهجهان آمده بقیّهٔ عمر در ملازمت او گذرانید. نهایت عیاش و باذل بود. یک سال به‌حکومت کشمیر اهتمام کلّی نمود و از معدلت و نصفت، خلق خدا را دل خوش ساخت[۴].

۱- صحف ابراهیم، برگ ۶۷ الف. ۲- تذکرهٔ شعرای متقدّمین، ص ۳۳.
۳- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۴۷.
۴-تاریخ حسن (در بیان تاریخ سیاسی کشمیر) مؤلّفهٔ پیر غلام حسن کهویهالی، ج ۲، ص ۴-۵۰۳.

Marfat.com

در مجمع النفایس، در ذکر علی مردان آمده: "از شاگردان بلکه پسر خواندهٔ شیخ محسن فانی است. گویند از نژاد براهمه است امّا هدایت ازلی راهبر او گشت که مستعد به‌ایمان شد و کسب فضایل صوری و فواضل معنوی نموده، مرتقی به‌مدارج علیا گردید. تا اواخر عمر ملازم محمّد اعظم شاه پسر عالمگیر پادشاه بود و بعد کشته‌شدن او (۱۸ ربیع الاوّل ۱۱۱۸ه) در سلطنت بهادر شاه پادشاه (۲۴-۱۱۱۹ه/۱۲-۱۷۰۷م) هم به‌آبروی تمام گذرانید و در عهد محمّد فرّخ‌سیر پادشاه (۳۱-۱۱۲۴ه/۱۹-۱۷۱۳م) به کشمیر جنّت‌نظیر رفته به‌فردوس اعلی خرامید. ایّامی که در گجرات بود. توفیق حج یافته به‌زیارت بیت‌الله خانهٔ دین خود آباد ساخته. اتّفاقاً پیش از ایّام حج منقضی گشته و در آن باب رباعی گفته که بیت دومش این است:

این عید و مدینه بخت من طالع من انشاء اللّٰه مکّه و عید دگر

از ثقات مسموع است: سالم خیلی شکفته‌رو و خوش صحبت بود. در مضمون‌یابی و خیال‌بندی و خوش محاورگی مثل او از کشمیر چه که از جایی دیگر هم بسیار کم برخاسته. و اکثر اشعارش دو سه تشبیه بدیع تازه دارد که کمال مراعات علم بیان است. و بعضی از ابیات به‌سبب نزاکت تشبیه به‌فهم ناقص فهمان کم می‌آید. فقیر آرزو اوایل جوانی مطالعهٔ دیوان او بسیار کرده و فیضها برداشته. دیوان بلاغتْ تبیانش به‌سبب طرزی، که حالا در کشمیر رواج دارد و حاجی مذکور از آن محظوظ نبود، در آنجا کم اشتهار دارد. بلکه مردم کشمیر را به‌کلام او اعتقادی که باید، نیست. هرچند افکارش همه انتخابی است. امّا پاره‌ای از آن‌که انتخاب نکردنش بی‌دردی است، می‌نگارد و نمی‌داند که چه خواهد نگاشت"[1].

احسن‌الله خان راضی کشمیری ص ۴۷

بیت نخستین دیوان نکته‌طرازی، فصاحت خان راضی. اشعار فصیحش قادری قدرتیان سخن را سرمشق سخن‌سازی و سحبان دستگاهان را دست‌اویز معنی طرازی"[2].

۱-مجمع النفایس، ص ۱۲۵.

۲- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۸۷.

Marfat.com

"فصاحت خان راضی، از قاضی‌زادگان کشمیر جوانی خوش‌ذهن معنی خوش بود، و بنای شعر خود را بر طریقهٔ استاد خود عبدالغنی بیگ قبول گذاشته، بلکه پیش نمی‌نموده، و در این طور سرآمد گشته. با فقیر اخلاص و آشنایی داشته پیش از فترت نادرشاهی فوت شده. ازوست:

به سان چشم، که گرید ز درد، هر عضوی غمی، به هر که رسد، می‌کنند ملول مرا
اگر به ماتم یاران رفته نیست، چرا ز جاده‌هاست الف سینه بیابان را

❊

صبح نوروزست باید بر غدیر خم رسید جام نگرفتن ز ساقی کار ابن ملجمست

❊

آن رخ و لب ز خال مستغنیست گل و مل را نقط نمی‌باید

❊

با عندلیب صلح کنم یا به باغبان ای گل! ترا به خاطر عاطر چه می‌رسد

❊

محتاج سرمه نبود مژگان حرف سازش دارد مداد از خود چو خامه فرنگی"[1]

"فصاحت خان راضی تخلّص کشمیری از قاضی‌زادگان آنجاست و شاگرد میرزا عبدالغنی بیگ قبول بوده. شعر به‌روش استاد خود می‌گفت. قبل از ورود نادرشاه به هندوستان نوشته شد"[2].

"احسن‌الله خان راضی از شاگردان میرزا عبدالغنی بیگ قبول است. احوالش از سخنان آبدارش پیداست:

مریض اگر متردّد بود تعجّب نیست سرود راههٔ موت و حیات بیماریست

❊

عید را دیدم مکرّر در جهان قرعهٔ نوروز خوب افتاده‌ایست

❊

۱- خامهٔ فرنگی برای مداد بکار آورده است و در آن گویا در هند فرنگیها واقع کرده بود. عالمگیر پادشاه هم به‌همین خامهٔ فرنگی بعض عبارتها نوشته است. (مجمع النفایس (نسخهٔ خطّی)، برگ ۱۲۹ب).
۲- دو بیت نوشته است که مجمع النفایس دارد. (سفینهٔ هندی، ص ۸۸).

Marfat.com

گر نه باهم مردن‌و زادن به‌عالم توامست از چه رو مولود خوانی رسم روز ماتمست

❊

میرزایان هند را دیدم بی‌گمانند، اصیل‌زاده همه

❊

جهت به یاد خطش آتشم ز چشم پرآب چو نذر خضر چراغی بود کسی لب جو"[1]

"احسن‌الله خان راضی تخلّص کشمیری‌الاصل و از برادران قاضی خان کشمیر است. در عهد محمّد شاهی فصاحت خان خطاب یافته. از منصب‌داران رفق صلابت خان سیّد تخلّص، میرآتش سرکار والا بوده. مشق سخن در خدمت میرزا عبدالغنی بیگ قبول درست کرده، مقبول‌روزگار شده. معنی‌یاب صاحب تلاش است"[2].

"پسندیدهٔ نکته‌سنجان احسن‌الله خان که راضی تخلّص می‌شود. اصلش از کشمیر است و از عشیرهٔ قاضی خان کشمیری بوده. در عصر محمّد شاه پادشاه به‌خطاب فصاحت خان متاع جمعیت و کامرانی اندوخت و در سلک منصب‌داران به‌مرافقت نوّاب صلابت خان متخلّص به‌سیّد انتظام داشت. در نظم‌پردازی هم خوش‌سلیقه بوده و مشق سخن پیش میرزا عبدالغنی قبول می‌نمود. و قبل از تهلکه نادرشاهی در عشرهٔ خامس مائة عشر به‌عالم بقاگرایید"[3].

"ریاضی، احسن‌الله خان کشمیری مخاطب به‌فصاحت خان از منصب‌داران محمّد شاه پادشاه بود، و زانوی تلمّذ پیش میرزا عبدالغنی قبول نمود. کلامش تسکین بخش دلهای ناشکیب و اوراق رنگین دیوانش ریاضی دلفریب"[4]

"راضی، احسن‌الله خان مخاطب به‌فصاحت خان کشمیری از قبیلهٔ قاضی خان کشمیر و تلمیذ میرزا عبدالغنی قبول است. از وطن به‌دهلی رسید و از حضور محمّد شاه پادشاه به‌منصب و خطاب ممتاز گردید و رفاقت نوّاب صلابت خان اختیار نمود. و در عشرهٔ خامس مائة ثانی عشر جادهٔ عدم پیمود. در صبح‌گلشن او را ریاضی به‌یا بعد راء مهمله-

---

۱- همیشه بهار (نسخهٔ خطّی)، برگ ۴۷.

۲- دارای پنج شعر است که همیشه به‌بار دارد، سفینهٔ خوشگو، ص ۲۵۷.

۳- دو بیت آورده است که مجمع النفایس دارد. (نتایج الافکار، ص ۲۷۷).

۴- چهار بیت دارد که همیشه بهار و مجمع النفایس آورده. (صبح‌گلشن، ص ۱۸۷).

Marfat.com

به تتبّع نشتر عشق نگاشته، شاید ناسخ از خود «یا» افزوده باشد:

هلاک عشوه‌ات، گویند ناصح شد، بود یارب — چو بیماری چشمت این خبر مقرون صحّتها
نه تنها، شهر گردان ساخت مه را، مهر رخسارت — گذشت، از قامتت بر عالم بالا، قیامتها"[۱]

ملّا محمّد رفیع رافع کشمیری ص ۴۸

"ملّا محمّد رفیع رافع کشمیری، جوان سخندانی است، فکرهایی خوب دارد و در هند دلبند. به جهت استحصال وجه معیشت رفته با امرای آنجا مصاحبت می‌ورزد:

همه جا، جا به سر خلق، چو افسر دارد — هر که چون غنچهٔ گل، کیسهٔ پر زر دارد
ساغر باده به خورشید به یادم بگذاشت — تاک مستغنیم از طارم اخضر دارد"[۲]

میر سیّد عطاءالله رضوی کشمیری ص ۴۹

"میر عطاءالله عطا، مرد فاضلی است، به‌مقتضای دور گردون دوّار، صحبتش با محتوی خان در ایّام طوفانی سیلاب فساد و تراکم امواج دریای فتنه برار شده، هنگامی که نوّاب سیف‌الدّوله عبدالصمد خان برای تنبیه اهل خطّه آمده، اینجا بدرزد و اکنون در لشکر نصرت مظهر بسر می‌برد:

سرمهٔ خطّش، بشد مانع ز گفتارم هنوز — همچنان در وصف لعل او گهر بارم هنوز
یاد خطّش، یک سر مو از دل من، کم نشد — همچنان در دام گیسویش گرفتارم هنوز
گر کنارم می‌شود دامان گلچین دور نیست — اشک رنگین می‌چکد از چشم خونبارم هنوز[۳]

حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری ص ۵۲

سالم از همطرحان بیدل و راسخ و شهرت بوده و حج گزارده و در سایهٔ شاهزادهٔ محمّد اعظم شاه بسر می‌برد و در کشمیر سنهٔ ۱۱۱۹ هجری تن به قضا درداد[۴].

۱- سه بیت دیگر آورده که مجمع النفایس دارد. (روز روشن، ص ۲۳۳).
۲- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۹۱. ۳- همان، ص ۷-۲۵۶.
۴- شمع انجمن، ص ۲۱۴.

Marfat.com

در کلمات‌الشعرا، در رابطه با حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری آمده: "خوش فکر و معنی یاب است. این بیت او آیینهٔ خیال اوست:

نبندد برقفا ادبار دست جور ظالم را همان پیشست پیکان از هوا چون تیر برگردد

*

با بزرگان بی‌ادب تیری مزن سوی فلک وقت برگشتن بود پیکانش آخر سوی تو"[1]

در تاریخ اعظمی آمده است: "حاجی اسلم سالم تخلّص پسر ابدال بیگ است که از اعیان هنود کشمیر بود به‌اتّفاق سه برادر دیگر در خدمت شیخ محسن فانی شرف اسلام یافت و عنانِ همّت را به‌تحصیل کمالات انسانی یافته، در نظم اشعار آبدار گوی سبقت از اقران پیش‌برد و متوجّه به‌هندوستان شده، در سلک نوکران شاهزاده عالیجاه محمّد اعظم شاه بعد جنگ سلطانی به‌کشور مراجعت نمود و به‌آرمیدگی و همواری وضع و سلامت طبع دلها را مسخر فرمود و فیل جنگ شاهزاده را بسیار به‌تلاش موزون کرده است. چون صاحب‌مآثر عالمگیری آن را به‌جنسه آورده، در این نسخه به‌جهت تطویل دست از تحریر آن بازداشته. اکتفا به‌این یک غزل که در نعت گفته است، از واردات فکر وقّادش نمود. غزل:

بر اوج برده شرع تو دین قویم را پیوند کرده لعل خط مستقیم را
چون تاب مه که مظهر انوار مهر شد نطق تو تازه کرد کلام قدیم را
در شش جهت تبسّم صبح هدایتست روشن نموده معنی خُلق عظیم را
ابر شفاعتت، که همه بحر رحمتست تفسیر کرده آیهٔ عفو کریم را
لطف تو بر سر همه افراد کاینات قسمت نموده سایهٔ فیض عمیم را
شاید بدل شود به‌هوای مدینه‌ات از خلد هر سحر ملک آرد نسیم را
از بس که در ازل شرف بیعت تو یافت پوشیده دست نور الهی کلیم را

لطفت نجات سالم عاصمیست روز حشر
باشد شفاعت تو شفا این سقیم را"[2]

حاجی محمّد اسلم سالم از برهمنان کشمیر بود. آخر به‌شرف اسلام مشرف شده به‌زیارت بیت‌الله‌الحرام فایز گردیده و از آنجا به‌هند آمده، مراجعت نمود. در خدمت

۱- کلمات الشعرا، ص ۱۲۲.

۲- تاریخ اعظمی، ص ۹ ۲۰۸.

Marfat.com

شاهزاده عالیجاه محمّد اعظم شاه ملازم گردیده. طبعش در فارسی درستی تمام داشت[۱].

شاگرد شیخ محمّد محسن فانی کشمیری است. مدّتی در مصاحبت محمّد اعظم شاه خلف خلد مکان ماند. آخرها وقایع نگار کشمیر شد. خوش کلام است و این چند گوهر از آن نظام:

می‌روم رو بر قفا، در انتظار کیستم زخمی گم کرده صیّادم، شکار کیستم

❊

گل شوق که یارب صبحدم در باغ برکردم زمین تا آسمان مانند شبنم جستجو کردم

❊

دارم از شوق سخن، گنج روان در زیر پوست
هست پنهان صد کتابم چون زبان در زیر پوست
در کنار پردهٔ یکرنگی دل شد نهان
هردو عالم چون دو طفل توأمان در زیر پوست[۲]

شاعر پسندیدهٔ شیم حاجی محمّد اسلم که سالم تخلّص می‌کند، اصلش از خطّهٔ دلپذیر کشمیر است. به‌کسب کمالات ممتاز عصر و در نظم‌پردازی از همطرحان میرزا بیدل و میر محمّد زمان راسخ و حکیم حسن شهرت بوده. به‌لیاقت ذاتی از ملازمت شاهزاده محمّد اعظم شاه بهره‌اندوز گشته، اعتبار تمام بهم رسانده و در هنگامی که شاهزاده از پیشگاه عالمگیر پادشاه به‌نظامت گجرات مأمور بود، رخصت حرمین شریفین گرفت و بعد از فراغت از حج باز به‌دستور سابق در سایهٔ عاطفت شاهزاده جا یافت و پس از وقوع محاربه فی‌مابین بهادر شاه و محمّد اعظم شاه و کشته‌شدن اعظم شاه، تنگدل‌شده، دل به‌عزیمت کشمیر نهاد و به‌تقریب انزوا خدمت وقایع نگاری انجام از حضور شاه عالَم بهادر شاه حاصل نموده، به کشمیر رفت. در همان سال ۱۱۱۹هجری (تسع عشر و مائة و الف) تن به‌قضا درداد. ازوست:

از سیاهی می‌کند نقش نگین پهلو تهی بر نتابد سایهٔ مرهم دل صد چاک را

❊

۱- ریاض الشعرا، ص ۱۴۰.

۲- تذکرهٔ بی‌نظیر، ص ۱۴۰.

Marfat.com

ز لکنت نیست گر لطفت به تمکین آشنا گردد سخن گرد لبت صد بار گردد تا صدا گردد

❊

غبار کوی او گردید و درد دل نشد زایل چو خاکستر هنوز از شوق آتش زیر پا دارد[1]

اصلش از جنّت‌نظیر کشمیر است. گویند برهمن پسری بود، شیخ محسن فانی، که عارف فاضل و شاعر و استاد ملّا طاهر غنی بود، چنانکه ذکرش گذشت، او را مسلمان کرده، همچنین مسلم نامی دیگر از نظرکرده‌های شیخ بود. اگرچه طاهر غنی ایهام را به‌کرسی نشانیده، امّا جناب حاجی طرز خیال را که عرش‌الکمال است، بالاتر از چرخ نهم رسانید و مدّتی به‌خدمت پادشاهزاده عالیجاه محمّد اعظم شاه اعتبار کلّی داشت. وقتی که شاه در احمدآبادگجرات بود، رخصت حاصل کرده به‌سعادت حج فایزشده باز به‌هند آمد و بعد کشته‌شدن پادشاهزاده، به‌عزم وطن چون به‌دهلی رسید، به‌شوق ملاقات حضرت میرزا بیدل که باهم اخلاص قدیم داشتند، رفت و صحبت شعر به‌میان آمد. میرزا مرحوم از دیوان کلیات خود چند شعر برخواند. حاجی گفت: این همه شنیدم؛ آنچه در این روزها بر حاشیه نوشته شده، از آن هم باید خواند و غرض از این، آن داشت که ترقّی دگر معلوم‌کند. مذاقش از اینجا تصوّر بایدکرد که با همچو میرزا بیدل این قسم حرف زده. میرزای مرحوم در تمام عمر دیوان کسی به‌تلاش طلب نفرمود، مگر دیوان حاجی که چند شبانه‌روز در مطالعه داشت و حساب می‌گرفت. در همان سال هزار و صد و نوزدهم هجری (۱۱۱۹ه) که به کشمیر رسیده، از بار عنصری سبکدوش گردید. خیلی شاعر بلند تلاش عالی فکر و نازک خیال والا پایه بود و اگرچه دیوانش زیاده از ده هزار بیت نخواهد بود، لیکن همه استادانه است. چنانچه خان صاحب و قبله آرزومندانه نوشته‌اند که: فقیر فیوض و برکات بسیار از دیوان ایشان دیده، عجایب معنی‌بندی است ـ رحمة الله علیه[2]

از همطرحان بیدل و راسخ و شهرت بوده و حج گزارده و در سایهٔ عاطفت سپهر ده محمّد اعظم شاه بسر می‌برده. در کشمیر ۱۱۱۹ هجری تن به‌قضا دردد[3].

۱- نتایج الافکار، ص ۳۴۳.
۲- سفینهٔ خوشگو، ص ۳۸-۴۱.
۳- شبخ انجمن، ص ۲۱۴.

Marfat.com

حاجی محمّد اسلم سالم از نوکران عمدهٔ اعظم شاه است. بسیار خوش فکر و معنی یاب است و دیوانی منتخب دارد[۱].

"اسرار علم‌الیقین سخندانی را عالم، اسلم سالم، والد ماجد، عمری در هند دلبند، در صحبت اعظم شاه عالیجاه خلف حضرت عالمگیر خلد منزل بوده. با شعرای غرّای عهد خویش مثل ناصر علی و میرزا محمّد علی ماهر و میرزا عبدالقادر بیدل و موسوی خان فطرت و محمّد سعید اشرف و نعمت خان عالی مجادله‌ها کرده، قدم فراتر از آنها نهاده. و خدمات عمدهٔ پادشاهی مثل خانسامانی و داروغگی ابتیاع خانه وغیره داشته، گاه به پشیزی با وصف آن همه کارهای عالی، دست طمع دراز نکرد. در فضل و کمال سحبان عصر خود بوده. و در شعرپردازی صائب و وحید را از کوچک‌اندازان خود می‌شمرد. و در انشاپردازی هرگاه قلم سحر رقم را در به‌نان می‌گرفت، پیشش جلالا پشت دست بر زمین عجز می‌نهاد. توصیف خطش چه‌کنم! میر عماد در جنب تحریر خط صافش، صورت‌نویسی بیش نبود. این گفتار بی‌ساخته‌ام را از کشمیر تا هند از هر که پرسی گواه است"[۲].

"حاجی محمّد اسلم سالم کشمیری، خوش‌فکر و معنی‌یاب است، این بیت او آیینهٔ خیال اوست:

نبندد برقفا ادبار دست جور ظالم را همان پیشست پیکان از هوا چون تیر برگردد

فقیر نیز به‌شوق این معنی قصد کرده، بلکه تیری بر تیرش رساند. سر خوش:

با بزرگان بی‌ادب تیری مزن سوی فلک وقت برگشتن بود پیکانش آخر سوی تو[۳]

این چند شعر آیینه خیالات اوست:

بهار آمد کرا دامانت ای ساقی به چنگ افتد میان شنبه و آدینه می‌ترسم که جنگ افتد

*

ندارد دختر رز حسن عالمگیر افیون را
چه نازی در سرست این لیلی یک‌شهر مجنون را

۱- تذکرهٔ شعرای متقدّمین، ص ۱۴۱.
۲- همان، ص ۶-۱۱۵.
۳- کلمات الشعرا، ص ۱۲۲.

Marfat.com

ز راز طور و ایمن هر که بویی برد، می‌داند
که رمزی بود با فرهاد و مجنون کوه و هامون را

❊

دل آید در محبت طالب و مطلوب برگردد — در آتش چون سپند افتاد آتش در سپند افتد

❊

شکوه ناز سنجد وحشت و انس تغافل را — به میزان نگاه نیم مست و نیم هشیارش

❊

آل پوش به صفا را عشقست — برگ گل بند قبا را عشقست

❊

ببین چو ریشهٔ نخل اعتبارخواری ما — رسیده است به معراج خاکساری ما

❊

به این مرهم که دارد وعدهٔ دور از وفای او — اگر زخم جدایی بشنود ناسور می‌گردد

❊

اگر چشم هوس بیند ترا در خواب می‌رنجی — کشد ور سایه‌ات را در بغل مهتاب می‌رنجی

❊

در قفس قید تو دارد سیر فانوس خیال — صد چمن بر گرد سر گردد گرفتار ترا

❊

حاصل عمر هیچ گویا بود — برق جاروب خرمن ما بود

❊

حکم فرما که شهید توبه روز محشر — بنشیند به سر راه تو یا ننشیند

❊

می‌طپد زیر لبش، نبض تبسم، در عتاب — بوسه یک آغوش بالد بر خود از دشنام او

❊

خوش بیا! ای سرو گل رفتار می‌آیی بیا! — مست می‌آیی بیا! هشیار می‌آیی بیا!

❊

Marfat.com

تویی در دیده‌ام امشب که از شادی نگاه من به‌گرد مردمک چون شعلهٔ جواله می‌گردد
چودولاب این سپهربی‌مروّت تشنه‌کامان را دمی آبی نبخشد، تا بگرد سر، نگرداند

❊

به‌گریه‌ای که گره در گلو شود ماتم که حلقه بر درِ دلهای دردناک شدم

❊

سرخوش بر آن لب غلطد تبسّم چون موج بر می پهلو به پهلو

❊

در رکاب توسن ناز تو، از جوش عرق سرمهٔ چشم و حنای پای خوبان شسته شد

❊

غبار تربت مجنونه وکوهکن خون شد به‌کوه و بادیه از بس گریستم بی‌تو

❊

شدم گمنام در شهر فراموشی چنان سالم که می‌گریم سراغ خویش از نقش نگین خود

مخمسی بسیار خوب گفت که بند اولش این است:

این نه میخانه جنت المأوی‌ست آب و رنگ قلمرو دنیاست
وه چه معمورهٔ خوش آب و هواست چون خرابات جای امن کجاست
شهر حاکم نشین ملک خداست"[۱]

"حاجی محمّد اسلم سالم از نوکران عمده اعظم شاه است بسیار خوش فکر و معنی‌یاب است و دیوانی منتخب دارد"[۲].

"از همطرحان بیدل و راسخ و شهرت بود. و حج گزارده و در سایهٔ عاطفت شاهزاده محمّد اعظم شاه به‌سر می‌برد. در کشمیر ۱۱۱۹ هجری تن به‌قضا درداد"[۳].

سدریت کشمیری ص ۵۵

سدریت کشمیری (سده رینه) هندوی گذشته. شعرش خالی از ادایی نیست:

۱- سفینهٔ خوشگو، ص ۴۱-۳۸. ۲- تذکرهٔ شعرای متقدّمین، ص ۵۷.
۳- شمع انجمن (دو بیت دارد که در نتایج الافکار ثبت شده)، ص ۲۱۴.

Marfat.com

منم که درپی هر بی‌وفا نخواهم رفت بسان‌بوالهوسان، جا به جا نخواهم رفت
اسیر حلقهٔ زلف بتان کشمیرم به بوی مشک به سوی ختا نخواهم رفت

در این تذکرهٔ سده رینه ذکر شده که «رینه» قبیلهٔ پندتان کشمیر است[1].

حاجی محمّد خان صامت کشمیری ص ۵۷

صامت کشمیری مدّاح سیف خان ناظم صوبهٔ کشمیر بود. در تاریخ‌یابی دستی تمام داشت. تاریخ آمدن سیف خان به کشمیر مرةً بعد اخری خوب گفته:

آشنایی نیست صامت باکسی غیر از کتاب در سخن با معنی بیگانه طبعش آشناست

تاریخ آمدن سیف خان به کشمیر:

سر جدا کن از تن حور و بگو «باز آمد سیف خان دادگر»[2]
۱۰۸۵ - ۸ = ۱۰۷۷ هـ

ابوالبرکات خان صوفی کشمیری ص ۵۹

خورشید سخن را خاور، نوّاب ابوالبرکات صوفی تخلّص. سخنور در کشمیر توحید، چو او ناظم داوری، در کارگاه ابداع جلوه‌گر نگردیده. آیینهٔ دل وحدت پرستش از غبار کثرت زنگ‌پذیر نگشته، خلوت در انجمن حاصلش می‌گردد. در پیش طبع معرفت، دستگاهش عرفی و عرفان، معترف به قصور فرومایگی و کم حوصلگی:

بخت خواب آلود ما، اقبال دیدارت نداشت گر به خواب، ای دولت بیدار، می‌آیی بیا

*

مه شد تمام و حسن تمامی چو او، نداشت ابرو چنین و روی اگر داشت، مو نداشت

*

ز بس حق نمک بر کشتگان دارد ز خندیدن
به شکرش صد دهن وا شد جراحت هم خبر دارد

*

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۱۴۵.
۲- مخزن الغرایب، سندیلوی، ج ۳، ص ۲۰۹، نیز بیت اوّل ایشان را اورده است.

Marfat.com

خصم چون هموار گردد، بیشتر باشد خطر در زمین‌گیری، پلنگ انداز جستن می‌کند

*

به‌کوه قاف، همسنگست، امشب بزم رنگینم
که دارد رقص اینجا سبز پوشی یا پریزادی"[۱]

محمّد علی علیم کشمیری ص ۶۴

راشدی می‌نویسد: "محمّد علیم، جامع‌العلوم به‌درجه‌ای که طبع عالمش را مجمع‌البحرین فضل و کمال می‌توان خواند:

غزلها می‌سرایم از بیاض گردن خوبان سوادم گشت روشن تا به‌خطّش آشنا گشتم"[۲]

ابوالمفاخر فاخر کشمیری تهیشی ص ۶۷

راشدی در خصوص مفاخر می‌نویسد: "در فنون سخنوری ماهر، فاخر. دلبران مضامین نازک را، از عبارات رنگین، لباس فاخر پوشانیده، در چشم مجنونان دشت سخن، به‌لیلای جلوه‌گر گردانیده، از دو بیت زعفران زار بیت اوّل را ندارد"[۳].

ملّا محمّد ماهر کشمیری. در فن شاعری به‌خوبی ماهر بود:

جنون نشئه‌ام، در کاسه سر به‌پا زنجیر از موج هوا بست
خزان از گرد رنگ چهرهٔ گل بهای نالهٔ بلبل حنا بست

*

به‌کوی او به‌دنبالم، جنون مستانه، می‌آید منادی می‌کند: کای عاشقان دیوانه می‌آید"[۴]

ملّا ابوالفرح فرح کشمیری ص ۷۳

راشدی دربارهٔ ملّا ابوالفرح کشمیری می‌نویسد: "ملّا فرح‌الله. کمالات دستگاه طبع فرحناکش به‌شکفتگی گلهای چمن راگرو برده. هر بیتش از رنگینی گل سوری است، در

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۲۱۵.
۲- همان، ص ۲۶۱.
۳- راشدی، ص ۲۷۲.
۴- تذکرهٔ روز روشن، ص ۴۹۹.

Marfat.com

خیابان دیوانش:

در دفتری، که قصهٔ مجنون رقم کنند پهلوی نام او بنویسند نام ما
هرگاه نام او بنویسی، به‌او فرح بنویس در کنار کتابت، سلام ما

❊

آتش ازگردون طلب کن، آب اگر خواهد دلت خواستم میخانه‌ای، دادند محرابی مرا!

❊

حرف من در پرده می‌گویند محبوب مرا پیش او یک ره نمی‌خوانند مکتوب مرا

❊

اگر برگی جدا شد از گلی، پژمرده می‌گردد به یاران، از جدایی، قیمت یاران شود پیدا

❊

سخت برهم خورده می‌بینم، حریفان! بزم را
ساقی آن ساقی، و این پیمانه، آن پیمانه نیست

❊

نسیم، بی‌تو به‌صید رسیده می‌ماند چمن، به‌عاشق هجران کشیده می‌ماند
که جلوه کرد، ندانم درین چمن، کامروز هوای باغ، به‌رنگ پریده می‌ماند

❊

به‌دنبال جنون تا بودم، ایمن بودم، از رهزن خرد را، کاروان سالار خود کردم، غلط کردم

❊

مخور فریب، زر و سیم و ریو و رنگ جهان چرا که نقره برص دارد و طلا یرقان"[1]

"فرح، فرح‌الله کشمیری شاعر شیرین مقال بود"[2].

ملّا سراج‌الدّین فروغی کشمیری ص ۷۳

"ملّا فروغ [فروغی] کشمیری، فروغ ماه سخنش، زمین شعر را چون سواد مصر خاور، رشک‌فرمای صفحهٔ بیضا گردانید:

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۸-۲۵۷. ۲- روز روشن، دو شعر دارد، ص ۵۱۸.

Marfat.com

چه می‌پرسی، ز حال مردمان، در انتظار خود
که چشم از سرمه خالی گشت، در راه تو، آهو را
ادایی حرف آن خاموش گویا را، که دریابد
زبان فهمی، به جز دل نیست، آن چشم سخنگو را
شد قتل عاشق، چون گره در جبّه، افکندی
خیال جوهر تیغ تو، کردم چین ابرو را

*

نه هوای چمن و نه هوس گل دارم من کجا، طاقت هم چشمی بلبل دارم
به‌گلستان چه روم، منّت رضوان چه کشم من که صد داغ به بالیدگی گل دارم"[۱]

"فروغ از خوش فکران خطّهٔ کشمیر و موزون طبعان شیرین تقریر است. در سنهٔ ثمان و الف به‌وظیفهٔ دوازده روپیه یومیه در ملازمان شاهجهانی فروغ یافت و به‌عهد عالمگیری سنهٔ سبعین و الف (۱۰۷۰ه) به‌عالم جاودانی شتافت"[۲].

پندت تهاکر داس کامل کشمیری ص ۸۰

"میرزا بیگ کامل، طبع کاملش، کامل عیاران نقد سخن را محک کمال، با جنونش بادماغ همچنان آمیخته که با گل رنگ:

تو با این حسن، اگر روز قیامت جلوه فرمایی
خدایا! اضطراب از جای خویش آزاد برخیزد"[۳]

راگهو رام کم‌گو کشمیری ص ۸۰

در خصوص راگهو رام راشدی می‌نویسد: "راگهو پندت راگهو تخلّص. هندوی پخته‌کاری گذشته شعرش خالی از ادای نیست:

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۲۸۷. شمع انجمن دارد که این محمّد بیگ فرصت به‌هند یا به‌کشمیر نیامده است. به‌تخلّص فرصت دیگر شاعر در سنهٔ دوازدهم هست که به‌کشمیر تعلّق داشت ولی از نامش آگاهی نشد. رک: فرصت در تذکرهٔ شعرای کشمیر تألیف حُسام‌الدّین راشدی.
۲- صبح گلشن، ص ۲۸۷. ۳- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۳۲۳.

Marfat.com

رفت از خود، عکس چشم خویش، تا در جام دید
مست ناز من، هلاک چشم بیمار خودست

*

نفهمیدی رموز معنی شعر اشاراتش تو انداز نگه دزدیده دیدنها، چه می‌دانی"[۱]

حکیم رحمت الله کوچک کشمیری ص ۸۱

حکیم رحمة الله کوچک از کوچک دلی، فواره‌وار زلال راز دل بر لبش جاری بود. هرگز سیه درونی را کارفرما نگشته:

تیر جور تواش نرفت از دل عمرکوچک، بدین وتیره گذشت[۲]

حکیم رحمة الله کوچک کشمیری، از فن نظم به خوبی آگاه بود[۳].

محمّد علی خان متین کشمیری ص ۸۵

راشدی در خصوص متین می‌نویسد: "خیابان جنّت الفردوس سخن را گلچین. محمّد علی خان متین. طبع متینش، کوه وقاران مسند نشین چار بالش سخن را، به پرکاه در میزان قدر نسنجیده. از متانت سخن، دیوانش الوندی است که در دشت صفحاتش لاله و گل اشعار رنگین، دسته دسته شکفته و صحن بین السطورش چون سطح آیینه رفته"[۴].

"در کشمیر بوده، این چند ابیات بی‌مزه از اوست:

لشکر خط بر رخ خوبت شبیخون می‌زند در پناه خود نگهدارد خدا حسن ترا

*

ای اسیر سر زلف تو پریشان موها گردش چشم توبی‌هوش کن آهوها

*

لب لعلت شفا بخش دل اهرا ناتوان باشد نمی‌دانم چه باشد باعث بیماری چشمت

*

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۹۲.
۲- راشدی، ص ۳۳۱.
۳- روز روشن، ص ۵۸۲.
۴- راشدی، ص ۳۵۳.

Marfat.com

به هر قید دل عاشق چه دهی تاب به زلف دزد از خانه زنجیر به جایی نرود

*

تا دمد خط گرد رویش دیده گریان می‌شود ماه را هرگاه گیرد هاله باران می‌شود
از نظر گر افکنی ای شوخ چشم آیینه را خطّ جوهر بر رخش زخم نمایان می‌شود

*

پری رویی که عمری سایه سان دنبال او بودم
نشد رام من دیوانه وحشت هم خبر دارد"[1]

شیخ عبدالله مجرم کشمیری ص ۸۶

راشدی دربارهٔ شیخ عبدالله کشمیری می‌نویسد: "شیخ عبدالله مجرم، نبیرهٔ شیخ محمّد مسلم صنعی و خسر فقیر. طبع پاکیزه‌گوهرش در جنب اشعار آبدار خود، که هر مصرعش، سرو جویبار است، اگر دیوان سعادت را تقویم پارین می‌شمرد، حق بر طرف اوست:

اگر سوی چمن آیی، ز قمری داد برخیزد پی تعظیم بالای تو، سرو آزاد برخیزد

*

موج اب گوهر جودم، کم از سیلاب نیست
رشحه‌ای از ابر من بردند و جیحون ساختند

*

زلف را گفتم پریشان! از غضب پیچید و گفت:
بازگو! گفتم که: از سودا پریشان گفته‌ام"[2]

"وی نبیرهٔ شیخ مسلم صنعی کشمیری است، طبع روانی داشت:

اگر سوی چمن آیی ز قمری داد برخیزد پی تعظیم بالای تو سرو آزاد برخیزد"[3]

۱- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۲۶۴.
۲- صبح گلشن، مجرم، شیخ عبدالله، نبیرهٔ شیخ مسلم صنعی کشمیری بود. به‌خوش فکری و شیرین بیانی گوی سبقت از معاصرین می‌ربود. (یک بیت دارد، ص ۳۶۴).
۳- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۲۶۴.

Marfat.com

ملّا نورالدّین مخلصی کشمیری ص ۸۸

"ملّا مخلصی اشعارش صاف و روان است، از اوست:

چنان گردیده‌ام رسوا اگر بیند مرا یاری کند بیگانگی هر چند باشد آشنای من

❊

مردم ز غم رخ نکویت رفتم ز جهان ندیده رویت
فریاد که عاقبت به صد درد بردیم به خاک آرزویت
در حشر چو سر برآرم از خاک هر سوی روم به جستجویت
در چهرهٔ حورعین بینم افتد چو نظر مرا به سویت
در دیدهٔ مخلصی دو عالم نَبْوَد به بهای نیم مویت"[1]

محمّد رضا مشتاق کشمیری ص ۹۰

"شاه بیت دیوان آفاق، شاه محمّد رضای مشتاق، سخن گلگون الفاظش را هزاران، چون بلبل گلزار آمل و عندلیب حدیقهٔ شیراز[2] مشتاق. دیوانش چار باغ کابل است که سواد زیباست. دشت دشت، لاله و گل موج زن، ارباب کمال بر آن چشم سرخ کرده، به‌دست نظّاره گرم گل چیدن:

بی‌لعل دلگشای تو، ای شوخ! چون انار هر قطره می شده است گره، در سوی ما
فریاد جور و ظلم، رسیدی به آسمان گر سرمهٔ خطت نگرفتی گلوی ما

❊

به خون، غلطم، دلم صید کمانداریست، کز شوخی
چو مژگان، جا دهد در چشم خود آهو، خدنگش را
سواد چشم جادوی ترا چون نسخه، برگیرم
کشم، بر صفحهٔ مدّ نگاه جور، مسطرها

❊

۱- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۱۹۲.
۲- اشاره به طالب آملی و از حدیقهٔ شیراز کنایه از حافظ.

Marfat.com

در هوای دانهٔ خالش چو از مجمر سپند　　می‌جهد مور سویدا از دل سوزان ما

❊

به دور چشم، تو کس نرخ می نمی‌پرسد　　که تخته کرده نگاهت دکان میکده را

❊

دگر از خوردن خون که، آبش دادهٔ ظالم　　که می‌بینم به آب و رنگ گلزار تبسّم را

❊

در شب هجران آن خورشید رخسار، از سرشک　　تا سحر اختر شمارد، دیدهٔ بیدار ما
جوش صهبا می‌زند، خون در دل از یاد لبش　　بر سر ما پنبهٔ مینا بُوَد دستار ما"[1]

❊

نمایانست عکس سنبل زلف، از گل رویش　　تو گویی داده‌اند از چشمهٔ آیینه آلش را

❊

مست و خنجر به کف، از خانه برون آمده‌ای　　به کجا می‌روی؟ ای ظالم خونخوار! کجا!

❊

بس که می‌گرداند از شرم رخت، گل رنگها　　مردم چشم پری، شد شبنم از نیرنگها

❊

ما قافله سالار جنونیم، نباشد　　جز نالهٔ زنجیر، صدای جرس ما

❊

رواجی داده، لعل باده نوشت، می پرستی را　　که زاهد، کرده محراب عبادت، جام مستی را

❊

نه ز نازست، گر با خنده کمتر آشنا گردد　　که از موج تبسّم، ریش می‌گرداند آن لبها

❊

نرگسش در دور خط، از کم نگاهی، کی گذشت　　یافت چون بیمار صحت، بشکند پرهیز را
تا تواند در دل عشّاق ناخن بند کرد　　شانه دست آویز کرد، آن زلف عنبر بیز را

❊

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۳۸۹.

Marfat.com

تا بهار عارضش، شد گلشن آرای جنون نغمهٔ بلبل سراید، نالهٔ زنجیر ما

❊

این نه خطست، کزان خال سیه سر زده است دود از مور برآورده، تف دانهٔ ما

❊

در وصف لعل دلبر شیرین بیان ما شاخ نبات گشت زبان، در دهان ما

❊

پرتو مه، در صفای جام می، دلکش‌ترست همچو در پیراهن گلرنگ، سیم اندامها

❊

از راستی خویش برون، پا نگذارم چون شمع، کرا از تیغ بگیرند، سرم را

❊

به تیغ ناز، کشتن عاشقان را و بخندیدن الهی اندکی انصاف! این عاشق شکاران را

❊

بستم از جان رشته آن بالای چون گلدسته را
هیچ کس، نابسته چون من، معنی برجسته را
می‌جهد، از گوشهٔ محراب چون، تیر از کمان
گر ببیند چله‌کش، آن ابروی پیوسته را
غنچه‌اش، از گریه‌های من، تبسّم ریز شد
هیچ کس نگرفته چون من، در شکر این پسته را
باز مشتاق! آن جفا جو را مکن، تکلیف رقص
بر مدار از جای خود این فتنه‌ای بنشسته را

❊

خیال لعل او، خواهم چنان دزدیده بنشیند
که چون نقش نگین، برخاستن نبود نشستن را

❊

گم گشته‌ایم، بس که به فکر دهان او سرگشته مانده است عدم در سراغ ما

❊

Marfat.com

بنازم پیچ و تاب طرّهٔ عنبر فشانش را
که از نقش قدم سنبل دمید آشفتگانش را

*

تا از هوای لعل لب یار، دم زدم چو غنچه گشت صرف تبسّم، نفس مرا"

"شاه محمّد رضای مشتاق کشمیری در عهد حضرت محمّد شاه پادشاه در شاهجهان‌آباد بوده، دیوانش در سهارنپور به دست فقیر آمده بود. این چند بیت از دیوان او انتخاب کرده:

بی‌لعل دلگشای تو ای شوخ چون انار هر قطره می‌شدست گره در سبوی ما
فریاد جور زلف رسیدی به آسمان گر سرمه خطت نگرفتی گلوی ما

*

مست و خنجر به‌کف از خانه‌برون آمده‌ای به کجا می‌روی ای ظالم خونخوار کجا

*

ما قافله سالار جنونیم نباشد جز ناله زنجیر صدای جرس ما

*

نیست در بزم تو راه یاد ای شمع جمال یافتند آز بس که پر در بهم پروانه‌ها

*

به دور چشم تو کس نرخ می نمی‌پرسد که تخته کرده نگاهت دکان میکده را

*

رواجی داده لعل باده نوشت می‌پرستی را که زاهدکرده محراب عبادت جام هستی را

*

نرگسش در دور خط از کم نگاهی کی گذشت یافت چون بیمار صحت بشکند پرهیز را

*

باز مشتاق بلا جو را مکن تکلیف رقص بر مدار از جای خود این فتنهٔ بنشسته را"[1]

۱- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۲۷۲.

Marfat.com

مولانا مظهری کشمیری[1] ص ۹۲

"از فصحای شعرای زمان جلال‌الدّین اکبر پادشاه بوده. در ایران رفته، ملازمت شاه عبّاس صفوی اختیار نموده، صاحب عالم آرا ذکر وی نموده، اشعارش نهایت به پختگی و شیرینی واقع شده. از اوست:

گرم به تیغ جفا کشته‌ای عفاک الله — مده به خاطر خود ره جزای عقبی را
که کشتهٔ تو همان دم ز صفحهٔ خاطر — به خون خویش فروشست حرف دعوی را

❊

گلعذران که لب از شکّرشان نتوان بست — هیچ طرفی ز بهار پرشان نتوان بست
چه گشاید دل از این مردم بیگانه منش — کاشنایی به دل کافرشان نتوان بست
جام جمشید دل مظهری آسان مشکن — که دگر بار به یکدیگرشان نتوان بست

❊

رنجیر پای حسن تو شد خطّ عنبرین — اعجاز بین که موی نگهبان آتشست

❊

مردم دیده فتد هر نفسی در پایم — که مرا نقطهٔ حرفی کن و با نامه فرست

❊

ما سر به سر جراحت و دردیم مظهری — رحمست بر دلی که درو یاد ما رود

❊

فدای آینه گردم که دلستان مرا — درون خانه به گلگشت بوستان دارد

❊

ز دیده ترم ار خون رود چه غم داری — که گرم جام تو ریزند باده انگاری"[2]

"مظهری کشمیری از خدمتگاران این درگاه است و این اشعار از وست:

۱- مظهری کشمیری در سنه سبع عشر و الف (۱۰۱۷ه) بساط حیات در نوشت. (روز روشن، ص ۷۴۴)؛ منتخب التّواریخ (ص ۳۲۴)، از این ابیات می‌توان دانست:

تو عهد استوار ندانسته‌ای که چیست — بودن به یک قرار ندانسته‌ای که چیست

(نگارستان سخن، ص ۹۸؛ نشتر عشق، برگ ۲-۵۲۷ الف؛ مجمع النفایس، ص ۴-۸۶۲؛ صحف ابراهیم، برگ ۳۱۸ب).

۲- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۱۶۱.

Marfat.com

اقبال حسن کار ترا بیش برده است ورنه صلاح کار ندانسته‌ای که چیست

*

فدای آینه گردم، که داستان را درون خانه به‌گلگشت بوستان دارد"[۱]

"مظهری کشمیری صاحب دیوان است و حالا در وطن خویش به‌خدمتی متعین است"[۲].

"مولانا مظهری در شیوهٔ سخن گستری و آداب شعر و شاعری بین‌الهمگنان از مشهوران زمان خود است. در حینی که، ریحان جوانی‌اش در لباس و رعونت بود و سیاه برنای را از خیل هوا و هوس مدد و معونت، پای ثبات از آن عرصه برکنده به‌جانب ایران در حرکت آمد:

سیری چنانکه ابر نیارد بدو گشت عزمی چنانکه، باد نیارد بدو رسید

و پس از آنکه چون صبا بر بسیاری از منازل وزید و بسان سحاب برگرد بسی از مراحل گردید، حبّ وطن بر ضمیرش مستولی شده به کشمیر معاودت نمود، و بعد از چند وقت در سلک بندگان حضرت شاهنشاهی منخرط گردیده. در حینی که کشمیر به‌تحت تصرف اولیای قاهره درآمد[۳]، امیر بحری آن دیار که معظم‌ترین مهمات آن خطّه فیض آثار است، ممتاز و سرافراز گشت. امّا الحال از آن منصب بازمانده در وطن مألوف موظف است و به‌شیوهٔ عافیت‌روزگار می‌گذراند"[۴].

راجع به مظهری کشمیری در عالم آرای عبّاسی آمده: "جوان خوش سیمای و صبیح و صاحب حسن ملیح بود، و حسن خطش قلم نسخ بر صفحهٔ عارض خوبان کشیدی، و سخنان شیرینش شور درمیان سخنوران جهان .انداختی. در آغاز نشو و نما از ولایت کشمیر به‌عزم سر و ادراک صحبت شاعران، به‌ایران آمده و چندگاه در این دیار سیّار بود، و از آنجا عزم سفرکرد، همانا مراجعت به‌دیار خود نمود"[۵].

"مظهری کشمیری در غایت صفا و نهایت ملاحت بود. در مشهد مقدّس قدری علوم مقدّماتی تحصیل‌کرد. خطش تازه دمیده بود که به‌اردوی معلّا آمد، و باوجود زیبایی در

۱- طبقات اکبری، ص ۵۰۸. ۲- منتخب التّواریخ، ج ۳، ص ۳۴۴.
۳- کشمیر در یکم ذیقعده ۹۹۴ هجری به‌تصرف اکبر شاه درآمد.
۴- هفت اقلیم، ص ۵-۱۱۴. ۵- عالم آرای عبّاسی، ص ۲۴۰.

Marfat.com

معاشرت با مردم میان ایشان فرق نمی‌گذاشت"[1].

"مولانا مظهری کشمیری مقتدای شعرای فصیح زبان و سرآمد سخن‌دانان حقیقت بیان است. بلبلی است خوش‌الحان و عندلیبی شیرین زبان که در گلستان هندوستان بر گلبن بی‌نظیر کشمیر سخن‌سرایی می‌نماید و به‌طلاقت لسان و عذوبت بیان، هوش از مستمعان می‌رباید و علم شاعری و لوای دانشوری در دارالملک کشمیر که مولد منشای او است و از آنجا تا حال همچو اوی برنخاسته، برافراشته و رخش دانشوری و مفاخرت در میدان تاخته و گوی سبقت از فارسان عرصهٔ آن دیار در ربوده.

در عنفوان جوانی و ریعان اهتزاز لباب و کامرانی، به‌قصد زیارت امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا ـ علیه‌التحیة و الثناء ـ سیر ایران و سایر عراق و خراسان از دارالملک کشمیر سفر اختیار نمود و به‌دارالسلطنت هرات آمد و در آن زمان خواجه حسین ثنایی و میرزا قلی میلی و ولی دشت بیاضی و محمّد میرک صالحی بر مسند سخندانی و طور نکته‌دانی خراسان متمکّن گشته.

هر یک در طرز و روش خود کوسِ لَمَنِ الْمُلْكُ می‌زدند و مولانای مومی الیه باوجود صغرسن و کم مشقیها قصیده که این ابیات از آنجا است، در هرات به‌نظم آورد:

چه حالت است ندانم جمال سلمی را که بیش دیدنش افزون کند تمنّا را
ببست دیدهٔ مجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را

و بر مستعدان آنجا خوانده، باعث شهرت او در خراسان شد و صیت شاعری و نکته‌پردازی او به‌اطراف و جوانب دوید و چون پرتو آفتاب عالمتاب این ابیات جهانگیر شد و موزونان خراسان با آنکه در رشک و غیرت افتادند، اعتبار تمام ازو کرفته، رغبت تمام به‌صحبت او پیدا کردند. داعیان و اکابر بر آن ملک در تعظیم و توقیرش کوشیدند و الحق آن قصیده را، چنان فرموده‌اند که گنجایش آن دارد که به‌آب زر بر بیاض دیدهٔ حور رقم نمایند. و غزلی چند طرح نمودند و به‌امثال و اقران خود دم مساوات زدند و بعد از ملازمت و ملاقات حضرات آنجا به‌شرف زیارت روضهٔ رضویّه مشرف کردید، و مسّ وجودِ خود به‌اکسیر فیض آن روضهٔ مطهره زر خالص ساخته، کیفیت و حالت دیکر او را

۱-مجمع الخواص، ص ۱۹۶.

Marfat.com

بهم رسانید و آوازهٔ شاعری و سخن‌سنجی‌اش ارادهٔ تسخیر نموده و به‌سان بُراق سبک عنان صبا به‌یک جنبش پا تسخیر نمود، و پیش از آمدن و با آن دیار جنّت آثار او را ظاهر ساخت. آخرالامر به‌دارالسلطنت قزوین ـکه مقر و مسکن پادشاهان ذی‌شان صفویه است ـ آمد، و در آن‌روزگار مولانا ضمیری اصفهانی و مولانا محتشم کاشی و مولانا وحشی یزدی و میرزا حسابی نطنزی و قاضی نورالدّین اصفهانی و امیر صبری روزبهان و مولانا حزنی اصفهانی و هلاکی همدانی و دیگر شعرای فصاحت شعار بلاغت آثار ـکه خطبه و سکّهٔ فصاحت و بلاغت آن دیار فرخنده آثار به‌نام نامی خود مزیّن ساخته بودند و در طرز غزل خسرو و سعدی را در مکتب دانش خود نشانده، و درروش قصیده انوری و خاقانی را طفل دبستان می‌شمردند ـ مقدم او راگرامی داشته لوازم اعزاز و احترام به‌جای آوردند و از استماع اشعار آبدارش محظوظ و مستفید گردیدند، و دست ردّ بر منظوماتش نتوانستند نهاد و فضل و قدرت خود را به‌نوعی ظاهر ساخت که مرید و معتقد او شدند، والحق در زمان سابقه و ایّام سالفه کم واقع شده که موزونان هندوستان به‌ایران آیند و حالت ایشان درنظر مستعدان آنجا بنماید. همیشه از ایران به‌هندوستان رفته‌کوس یکتایی زده‌اند. و این لطیفهٔ غیبی ایشان را میسّر شد و یاران ایران طریقهٔ غریب‌نوازی و مهمان‌پرسی را نیز منظور داشتند، و وسیله‌شده به‌مجالس و محافل اکابرٌ ملک بارش دادند و به‌تکلّف و تواضعی که رسم آن دیار است سرافراز گردید و از امیر تقی‌الدّین محمّد تذکره‌نویس کاشی شنیده شد که: از قزوین به‌کاشان آمد و به‌خدمت او مشرف شدم. جوانی بود در کمال حسن و قیافه، و چنانچه به‌منظومات عالیه عالم‌گیر شده بود به‌حسن قیافه و صباحت و ملاحت نیز ممتاز بود و آداب خوب سیرتی و فهمَ و ذکا از جبین مبینش تابان و نمایان. و شاعری درست سخن و فاضلی صاحب فطنت و شایسته نام و نشان است که درمیانه مردم گذاشته و شهرت کرده است. شعری چند از مومی الیه انتخاب نموده و در تذکرهٔ خود درج ساخته که چون به‌نظر هوشمندان می‌رسد شاهد این مقال و بیّنه این اقوال است! الحاصل بعد از سیر و دریافت ممالک ایران به‌هندوستان شتافت، و به‌تقرب پادشاه زمین و زمان خلیفهٔ امن و امان جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه سرافراز گردیده به‌نوازشات شاهی ممتاز گشته، التماس گوشه‌گیری در وطن مألوف نمود، و مابقی عمر در کشمیر دلپذیر ـکه

Marfat.com

بهترین بلاد و امصار هندوستان بلکه ایران است ـ اوقات به‌سخن‌سنجی و نکته‌گذاری گذرانید و نشر معانی غریبه عجیبه در طرز توحید و ذوقیات نمود. باوجود شیخ ابوالفیض فیضی، درمیانه مستعدان هند، نیز امتیاز تمام پیدا کرد و چون خواست که از مدّاحی و ثناخوانی این ممدوح عالمیان عاری نبوده باشد و این نقص در او نبوده باشد، چند قصیدهٔ غرّا در مدح ایشان (خانِ خانان) انشا نمود و به‌صله و جایزهٔ لایقه ممتاز گشت"[1].

"ملّا مظهری از مردم کشمیر است. در شیوهٔ سخن گستری و آداب شعر و شاعری، درمیان همگنان از مشهوران بود. درحینی که ریعان جوانی‌اش در لباس رعونت بود و سپاه برنایی را از خیل هوا و هوس مدد و معونت فرموده پای ثبات از آن عرصه برکنده به‌جانب ایران در حرکت آمد، سیر عراق و خراسان کرده با محتشم کاشی و دیگر شعرای آن عهد صحبت داشته و پس از آنکه مانند باد بسیاری از منازل دوید و بسان سحاب، برگرد بسی از مراحل گردید، حبّ وطن بر ضمیرش مستولی شد به کشمیر معاودت نمود. و بعد از چند وقت در ملک بندگان حضرت شاهنشاهی منخرط گردیده درحینی که کشمیر، به‌تخت، تصرف اولیای قاهره درآمده به‌میر بحری این دیار ـ که معظم‌ترین مهمات خطّهٔ فیض آثار است ـ ممتاز و سرافراز گشت. دیوانش مشتمل بر شش هزار بیت است. ۲۱ بیت، که در هفت اقلیم در ص ۱۳۶ است، دارد.

تاریخ فوت اکبر پادشاه، ملّا مظهری چنین یافته است.

پادشاه اکبر، که پنجاه و دو سال — عدل او ظلم زحل سیمایی سوخت
هر کجا رخشش نه جنبش نعل راند — خسروان را چتر گردون سایی سوخت
ناگهان باد اجل بر شمع خورد — جامهٔ فانوس بزم‌آرایی سوخت
دولت شاهیش چون جایی گرم — نعره زد گردون که: خیز! آنجایی سوخت
مظهر از «صاحب قران» تاریخ جست — گفت: «زین حسرت دل چغتائی سوخت»[2]

"مولانا مظهری کشمیری از شعرای مشهور و بلند فطرت بوده و با مولانا محتشم و مولانا وحشی معاصر بوده، و به‌عراق رفته با ایشان صحبت داشته باز به‌هندوستان مراجعت کرد. چون شیعه مذهب و پدرش سنّی بود، نفرین و دشنام با یکدیگر گفته‌اند.

۱- مآثر رحیمی، ص ۲۲-۴۱۹.

۲- تاریخ اعظمی، ص ۱۱۸.

Marfat.com

بلکه مظهری را در هجو پدر اشعار بسیار است. ایراد آن را لایق ندید وفاتش محرم یکهزار و هجده (۱۰۱۸) واقع شده. اور است:

اگر به‌کشتن من مایلی! من از رغبت به‌خون خویش نویسم هزار فتوی را

❊

چنان ز زلف هوا جرم خاک شد به صفا که تن به‌آب توان شست بعد زین به غبار

❊

ز دیدهٔ ترم ار خون رود، چه غم داری که گر به‌جام تو ریزند، باده انگاری
کسی‌که، زهر ز دست تو، چون شکر نخورد حرام باد برو، لذّت گرفتاری
به‌ناز گفتن: دل را به‌دیگری دادی به‌دیگری دهم! آری اگر تو بگذاری

❊

آتش به‌جای خون جهد، از زخم ناحق کشتگان
یارب! به‌دامانت مباد، از خونشان، آلودگی

❊

مردم دیده فتد هر نفسی در پایم که: مرا نقطهٔ حرفی کن و با نامه‌فرست

❊

چرا به‌حال اسیران نظر نداشته باشی ز آه گوشه نشینان خبر نداشته باشی

❊

وفا، خجسته متاعی است، در دیار نکویی چرا تو از همه کس بیشتر نداشته باشی

❊

تو گر، طبیب دل خسته‌های عشق، شوی مسیح را بکشی، ز آرزوی بیماری

❊

زنجیر پای حسن تو شد، خط عنبرین اعجاز بین که، موی نگهبان آتشست

❊

گفتم: ز تو خواهم آرزویی تو حاضر و خاطر فراموش

و این بیت به‌نام وی به‌نظر رسیده به‌اسیری مشهدی نیز منسوب داشته‌اند:

Marfat.com

به غربتم غم این، می‌کشد که، بی‌تو مبادا بمیرم و تو ز حالم خبر نداشته باشی"[1]

"مظهری کشمیری در عهد اکبر پادشاه از خوش‌نوایان گلشن کشمیر جنّت نظیر بود. به‌ایران رفته با موزونان آنجا صحبتش کوک شده، به‌حدّی که، چون وارد صفاهان گردیده صاحب سخنان او را تا مدّتی ضیافت دوری می‌کردند، و هر روزیکی به‌خانهٔ خود مهمانی او نمودی، چنانکه در مآثر رحیمی مسطور است. ازوست:

میانهٔ دل و تیر تو، ماجرایی هست چنان بپرس که نی سیخ سوزد و نه کباب

*

بی‌تو، قطع نظر از سیر گلستان، کردم رفتم، از خون دل آرایش مژگان کردم
خواه با مظهری، خواه به بیگانه نشین من همین شرم ترا بر تو نگهبان کردم

این بیت گذشته را صاحب کلمات‌الشعرا به‌نام اظهری نوشته که نابینا شده بود. لطیفه‌ای که ملّا شیدا گفته، در حق او بکاربرده، امّا اقوی آن است که از مظهری است و حرفها که درمیان اظهری و مظهری می‌گذشت، سابق به‌تحریر درآمد:

هرکس که به‌چشم ما سبک شد بر خاطر آسمان گرانست"[2]

"مظهری از آدمی زادگان آنجاست و در هندیت «خندان» لقب داشته:

در فراقت زان نمی‌میرم که ناید در دلت کان ستم نادیده، روزی چند با هجرم نساخت"[3]

"مولانا مظهری کشمیری در ریعان شباب، به‌گلگشت ایران دیار شتافت و صحبت او باموزونان آن گلزمین کوک افتاد تا به‌جایی که چون وارد اصفهان شد، صاحب طبعان آنجا، تا مدّتی ضیافت دوری می‌کردند و هر روز به‌خانه نو آشنایی مهمان می‌شد. آخر به‌جاذبهٔ حبّ‌الوطن به کشمیر جنّت‌نظیر برگشت و در سلک ملازمان اکبر پادشاه انخراط یافت. و چون کشمیر در حوزهٔ تسخیر آن پادشاه درآمد، به‌خدمت میر بحری که عمده‌ترین مهمات آن خطّه است، سرمایهٔ افتخار اندوخت. آخر در پای غزل درآمد و به‌وظیفهٔ [illegible] پادشاهی موظّف شده، روزگار به‌عافیت می‌گذرانید. تا آنکه در سنهٔ سبع و عشر و الف (۱۰۱۷ه) در محلّه خاموشان منزل برگرفت. در شیوهٔ شاعری ممتاز وقت خود بود و این چنین رشحات از خامهٔ او می‌تراوید:

۱- تذکرهٔ ریاض الشعرا (نسخهٔ خطّی).
۲- مجمع النفایس (نسخهٔ خطّی)، برگ ۳۵۰ الف.
۳- آتشکده، ص ۲۶۶.

Marfat.com

چون نارسیده میوه، که باشد در افکند　　از دل به‌عنف بیخ تمنا برآورم

رباعی:

آن شوخ که نیست گل به‌لطف بدنش　　شیرین نشود کام هوس، از دهنش
آتش به‌دلم فکند و دامان زد و سوخت　　از آمدن و رفتن و ناآمدنش

❊

از شادی آن جامه، که دی پوشیدم　　چون چرخ، به‌گرد خویش، می‌گردیدم
پامال بزرگی‌ام فلک می‌شد و من　　در جامهٔ آسمان نمی‌گنجیدم"[1]

"مولانا مظهری کشمیری از فصحای عهد اکبری و اوج‌گرای پایهٔ بلند سخن‌گستری است. هنگامی که از هندوستان به‌جانب صفاهان رفت، صاحب‌طبعان آنجا به‌صحبتش میل تمام پیداکرده، هر روزیکی به‌خانهٔ خودش مهمانی می‌کرد. و با ملّا محتشم کاشی و مولانا وحشی بافقی صحبتهاگرم داشت. آخر به‌هند معاودت‌کرد و در سال هزار و هجده (۱۰۱۸ه) به‌عالم باقی رحلت نمود"[2].

مظهری کشمیری صاحب دیوان است، از طرف اکبر پادشاه در وطن خویش به‌خدمتی متعیّن بود"[3].

"مظهری کشمیر صاحب دیوان است. حالت او ازین ابیات می‌توان دانست"[4].

"مظهری کشمیری از وطن به‌ایران رسید و به‌ملازمت شاه عبّاس ماضی عزّت و امتیاز حاصل نموده، و بعد زمانی معاودت کرده به‌بارگاه اکبر پادشاه باریاب ملازمت گردید و به‌خدمت میر بحری مأمور گشت و در سنهٔ سبع عشر و الف (۱۰۱۷ ه) بساط حیات در نوشت:

مرا گوئی: به‌خود پرداز! ای گرد سرت گردم　　به‌خود پردازم، از شغل توام‌گر، فرصتی باشد

❊

وه چه خونها که توان در دل نومیدی کرد　　مظهری یار اگر کامروای تو بود

❊

۱- گل رعنا (نسخهٔ خطّی)، برگ ۴-۹۷۳.
۲- صحف ابراهیم (نسخهٔ خطّی)، برگ ۳۱۸ ب.
۳- شمع انجمن، ص ۴۲۶.
۴- نگارستان سخن، دارای سه بیت، ص ۹۸.

Marfat.com

دل، از غمت پرست، برو آستین مزن　　پیمانهٔ حیات مرا، بر زمین مزن
آتش به‌جای خون جهد از زخم مظهری　　زنهار بر جرّاحت من آستین مزن"[۱]

"مولانا مظهری کشمیری از مشاهیر شعرای قرن دهم هندوستان بود و در جوانی که سرگرم عیش و عشرت بود، به‌ایران آمد و پس‌از آنکه چندی در ایران گردش و سفر می‌کرد، به‌هند بازگشت و به کشمیر رفت. و در جزو شاعران دربارِ اکبر پادشاه وارد شد. و چون آن پادشاه کشمیر را گرفت، منصب امیرالبحری را که ـ از مناصب مهم بود ـ به‌او داد، و پس از چندی معزول شد، و همچنان در کشمیر می‌زیست. و او هم از غزل‌سرایان زبردست این دوره بوده است"[۲].

"مظهری کشمیری از شاعران هند بوده و مدّتی در کشمیر مقامات دیوانی داشته و سفری به‌ایران کرده و شاه عبّاس او را محترم داشته، و در بازگشت در دربارِ جلال‌الدّین محمّد اکبر نیز تقرّبی یافته و سمت میر بحری به‌او داده‌اند، و سرانجام در ۱۰۱۷ یا ۱۰۲۶هجری درگذشته و از بهترین شاعران غزل‌سرای هند بوده است"[۳].

ملا محمّد عالم معرفت کشمیریص ۹۶

"ملّا محمّد عالم معرفت، معرفتش با داور سخن چنان درست که خود را همزبانش می‌گیرد:

گره در کارها مخصوص ارباب هنر باشد　　بی‌کجا بند گشتن لازم آب گهر باشد
چو طوطی لفظ می‌چسپد به‌مضمونهای شیرینم　　قلم گویا به‌دست من ز شاخ نیشکر باشد
ز شعرم معرفت حاصل نشد، غیر از پریشانی　　مرا هر مصرع بر جسته، آه بی‌اثر باشد"[۴]

"محمّد عالم معرفت ساکن کشمیر، خوشگو است:

در وطن، شعلهٔ ادراک کسی، سر نکشد　　آتش سنگ کی از دامن کوه افروزد"[۵]

"معرفت محمّد عالم کشمیری، با سخن معرفتی داشت و با پریزادان معانی صحبت"[۶].

۱- روز روشن، ص ۶۳۴.
۲- تاریخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۴۲۶.
۳- تاریخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۵۱۳.
۴- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۳۱-۴۳۰.
۵- همیشه بهار (نسخهٔ خطّی)، برگ ۴۳۱.
۶- یک شعر که در همیشه بهار است، دارد. (گل رعنا، ص ۱۰۰۱).

Marfat.com

"محمّد عالم کشمیری است و معروف به‌معرفت، دقایق سخن‌سرای و نکات خوش تقریری"[۱].

"از اوست:

گره در کارها مخصوص ارباب هنر باشد — به یکجا بند گشتن لازم آب گهر باشد
چو طوطی لفظ می‌چسبد به مضمونهای شیرینم — قلم گویا به‌دست من ز شاخ نیشکر باشد
ز شعرم معرفت حاصل نشد غیر از پریشانی — مرا هر مصرع برجسته آه بی‌اثر باشد

❊

در وطن شعله ادراک کسی سر نکشید — آتش سنگ کی از دامن کوه افروزد"[۲]

میر شاه حسین مناسب کشمیری ص ۹۷

"چرخ سخن را نجم‌الثاقب میر شاه حسین مناسب. در دیوان ابداع، چو او، بیت مناسبی انتخاب نشده. هر مصرعش سروی است در جعفرآباد دیوانش، که بلبل شیراز شوقش حلقه به‌گردن چنبر کرده و قبایی خاکستری پوشیده، قمری‌وار حلقه در گوشش می‌گردد. و در مثنوی قصّهٔ خسرو شیرین که تصنیف کرده اوست، و تعریف چراغان روی دل، که افروخته جعفر خان! بود، داد تلاش داده و به‌حسن ادا گفته:

صد حرف جان گداز بود بر زبان ما — چون شمع، گر یکیست زبان، در دهان ما

❊

شک از دل به نظر آمده را، روندهم — اعتباری نبود بنده بگریخته را

❊

سبزهٔ خط و لب لعل و دهان تنگ او — می‌دهد یاد از کنار چشمهٔ کوثر مرا

❊

این شیوه‌های ابرویت، مشکل که داند ماه نو — از علم، تیر انداختن، نبود خبر نداف را

❊

۱- هر سه بیت که در متن است دارد. (صبح گلشن، ص ۴۲۹).
۲- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۲۷۱.

Marfat.com

حسن سوی عشق، دارد رغبتی، گر بی‌وفاست — می‌برد رنگ گل، امّا، در هوای عندلیب

❊

تا خیال خال و خطی، دختر آرای دلست — گه پریشانی گهی جمعیت، انشای دلست
بر صف دلها مگر زد چشم جادویی که باز — هر کجا گوش افکنم، در شهر غوغای دلست

❊

شهرت شکر لبان، از تلخ کامی‌های ماست — نام شیرین، بر زبان بی‌محنت فرهاد نیست

❊

گفتم نگه به زخم دلم کن! به خنده گفت: — غیر از نمک وظیفهٔ عضو بریده نیست

❊

امان عمر، به غفلت مده ز کف، که کسی — دوباره، شمع صفت، زندگی ز سر نگرفت

❊

هر صباح از روی او، آیینه گرداب گلست — پیچ و تاب جوهرش موج می ناب گلست

❊

همچو جوهر، بر دم شمشیر او، خود را زدم — کز خمیدن نسبتی با ابروان یار داشت

❊

کشتگان را، شیوه‌های ابروی او، یاد نیست — تیغ او در سرفشانیها هزار انداز داشت

❊

شب، خیال قامتش در چشم ما، تا جا گرفت — گریه را کار از دگر شبهای غم بالا گرفت

❊

چه زبانها که نبندد به نگه پردازی — چشمت آیا، ز که این طرز سخن، یاد گرفت

❊

لب ز شیرین سخنی بسته به عشاق نگر — مور خط، مهر ازان تنگ شکر، بردارد

❊

در پی تحریر شرح جان سپاری، سینه را — عاشق بی‌چاره، از تیغ تو، مسطر می‌کشد

❊

Marfat.com

حسن، اگر شمشیر گردد عشق جوهر می‌شود گل شود گر شعله در میل سمندر می‌شود
وصفِ زلفت، چون نویسم، کز پریشان خاطری می‌رود مضمون ز خاطر تا قلم‌تر می‌شود

❊

راز دلم به زلف بتان آشکار شد شب باعث نمود وجود شرار شد

❊

سر به زیر افکنده نرگس، دید چون چشم ترا
چشم سخت، از شرم چون بادام، نتوانست کرد

❊

گر نیاید دلم از زلف تو بیرون، چه عجب سر ازان مصرعهٔ پیچیده بدر نتوان کرد

❊

بیش گردد دل طپیدنها چو خط بیرون کند نو بهاران سوزش دیوانه را افزون کند

❊

حساب دفتر زلف تو، در شب بختم به روز نامچهٔ انتظار می‌ماند

❊

به چنگ ما نمی‌آید که در آتش بسوزیمش مگر، بر زلف او پیچد، که دود از شانه برخیزد

❊

پا به هر جا که گذارد، چمن اندام کند چشم بر هر چه گمارد، گل بادام کند

❊

وصف زلف او خواهم نویسم نامه‌ای بر نخیزد دیگر از کاغذ خط مسطر سفید

❊

نوش داروی تبسم، طلبیدم ز بتان لشکر خنده‌ای چون شهد جوابم دادند

❊

چسان سوزِ درون را، عاشق از مردم، نهان دارد
بود روشن، که شمع بزم، تب در استخوان دارد

❊

Marfat.com

اشارتهای ابروی ترا، هر کس نمی‌فهمد　　زبان بی‌زبانی را، خموشی نکته دان باشد

❊

بر امید آنکه، شاید شانهٔ زلفت شود　　هر نهالی، در گلستان مشق شمشادی کند

❊

تا کجا وصف کنم پستهٔ خندان ترا　　یک نمکدان دو جهان شور ملاحت دارد

❊

زلف کجت، به‌داد اسیران نمی‌رسد　　در هند کس به حال غریبان نمی‌رسد

❊

جز رخ او کز عرق مانند گل برگ ترست　　بر گل خورشید گوهر پاشی شبنم که دید!

❊

داشت با دل گفتگوی بر سر آن طره لیک
شد ز تار زلف مشکین تو، حرف شانه سبز

❊

سوی بازار شدی و ز نگاه تو شدند　　همه بادام فروشان گل بادام فروش

❊

بوی بهار باغ بنا گوش می‌وزد　　از شرم، ای گل! آب شو و می‌چکیده باش

❊

هر کجا، خورشید روی دیدم، از جا می‌روم　　در گلستان محبت، کم ز شبنم نیستم

❊

ای قیامت! شکوهٔ آن زلف و کاکل چون کنم　　از پریشانی سر موی چو قد هم نیستم

❊

نی همین تنها شراب ارغوان می‌سازدم　　من که پیرم، نار پستان جوان می‌سازدم

❊

هیچگه رو ننمایی و من از ساده دلی　　به خیال تو همان آیینه پرداز خودم

❊

Marfat.com

همانا همچو ابر تیره طغیان کرده سودایم — که زنجیر جنون خاشاک سیلابست برپایم

❊

ای مناسب حرز جان گویند خط تیغ اوست — یک الف زخم از برای امتحان برداشتم

❊

در دل خویش، خیال لب و دندان مرا — بهم آمیخته، چون شیر و شکر، ما دوایم

❊

بی‌غم زلف تو، چون آیینه بودم، ساده لوح — این زمان در موشکافی چون زبان شانه‌ام

❊

چو، باغ پرگلی، از رخنهٔ دیوار، بنماید — نماید داغهای سینه از چاک گریبانم

❊

در زیر سرو آب روان خوشنماترست — باید، به پای آن قدر رعنا گریستن

❊

گر اشک من آرام ندارد چه تعجب — هر طفل که خود سر شده بسیار دویده

❊

قلب عشاق تراموی میان داد شکست — چه مقید به صف آرایی مژگان شده

❊

مکن بیهوده منع از بی‌قراری، اشک چشمم را
چه داند، طفل شوخی بی‌زبان، درس شکیبایی

❊

مبادا آن دهان را دیده، نقش او، به دل گیرد
به خون غنچه، فتوی می‌دهی، گر در چمن باشی

❊

بعد ازین، من که و سامان و سرانجام، کدام — دیده‌ام خانه برانداز نگاه عجبی"[1]

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۹-۴۶۴.

Marfat.com

"مناسب میر شاه حسین از بلند فکرانِ خطّهٔ کشمیر است و در بندش مضامین مناسب حال بی‌نظیر"[۱].

"اور است:

صد حرف جانگداز بود بر زبان ما چون شمع گر یکیست زبان در دهان ما

❊

سبزهٔ خط و لب لعل و دهان تنگ او می‌دهد یاد از کنار چشمهٔ کوثر مرا

❊

بر صف دلها مگر زد چشم جادوی که باز هر کجاگوش افکنم در شهر غوغای دلست

❊

همچو جوهر بر دم شمشیر او خود را زدم کز خمیدن نسبتی با ابروان بار داشت

❊

در پی تحریر شرح جان سپاری سینه را عاشق بی‌چاره از تیغ تو مسطر می‌کشد"[۲]

ملا عبدالرّحیم منجم کشمیری ص ۹۷

"ملّا عبدالرّحیم منجم استاد نوّاب ابراهیم خان طبع تنجیم دانش، احوال فلک را، چنان مطمح نظر داشت که گویا کلک قضا رقم کیفیتش بر کف دست او نگاشته. اسطرلاب دانی که فلاطون توان همچهره گیش در خود ندیده، در خم خرید. و بوعلی سینا چون بوم شوم در دشت و صحرا ویرانه گزید:

باعث عشرت، نگردد زهد خشک آبروی مردم، از چشم‌ترست

❊

بلایی صبر و قراری بلای صبر و قرار چه چاره از دل خونریز دیدهٔ خونبار

اسیر گردش چشم تو گردش ساغر هلاک طرز نگاه تو نشاء سرشار

به وقت گردش چشم تو، خال می‌گردد نظاره می‌رود از خود چو ناتوان بیمار

❊

۱- صبح گلشن دارای چهار بیت، ص ۴۵۴.

۲- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۲۶۹.

Marfat.com

شد زیاد لعل او، پیمانهٔ اندیشه لعل　　می‌شود از آفتاب باده، رنگ شیشه لعل

در زمانی که اعمی شده بود گفته منه:

روز را تیره تر از شب دیدم　　معنی روز سیه فهمیدم

هنگامی که برای طلب گذراندن از نظر شهنشاه روی زمین حضرت عالمگیر درپیش آمده بودند، گفته:

تکلیف نظر گذشتنم چیست　　عمریست که از نظر گذشتم[۱]

❊

بلای صبر و قراری صبر و قرار　　چه چاره از دل خونریز و دیدهٔ خونبار

اسیر گردش چشم تو خال می‌گردد　　نظّاره می‌رود از خود چو ناتوان بیمار

در زمانی که اعمی شده بود، گفته:

روز را تیره‌تر از شب دیدم　　معنی روز سیه فهمیدم"[۲]

ملّا محمّد جعفر نافع کشمیری ص ۹۸

"چراغ محفل بی‌نظیری، محمّد نافع کشمیری. برادر مولوی ملّا محمّد طاهر غنی. در طی الفاظ ملفوظ، هر سطر شکسته رقم دیوانش هزاران نفع مانند حلقه‌هایی زلف دلبران دلهای عشاق در آن مثنوی پیچیده:

مست مئی عتاب رسیدی، چه شد ترا　　در بزم ساغری نکشیدی؛ چه شد ترا

چون نیم بسمل؛ از نگه نیم رنگ یار　　ای دل! به‌خون خویش طپیدی، چه شد ترا

❊

شوخی و بی‌باکی و ناز و ادا، می‌زیبدت　　هر چه می‌پوشی، چو گل، نام خدا می‌زیبدت

❊

در آن گلشن که، من گلدستهٔ دیدار می‌بستم　　نگاه شرمگین را، غازه بر رخسار می‌بستم

❊

۱- صبح گلشن: ملّا عبدالرحیم. در عهد عالمگیر پادشاه بود و در علم نجوم سر به‌آسمانی می‌شود (دو بیت دارد، ص ۴۵۵).

۲- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۲۶۶.

Marfat.com

ز بسکه، محو شدم در تو، بی‌نشان ماندم
چو حرف لال، پس پردهٔ زبان ماندم

❊

خیالش همچو طفل شوخ‌بازی کوش و بی‌پروا
گهی در دل خرامانست، گه در دیده خوابیده
چو بادام دو مغز، امروز نافع، دولتی دارد
که با معشوق در یک پیرهن چسپیده خوابیده"[۱]

"نافع کشمیری مرد آرمیده بود و فکر شعر بسیار درست داشت. مِنْ اشعاره:

عیش، او راست کو، زری دارد　　سیم اندام دلبری دارد
هرگدای برهنه سر، شاهیست　　که چو خورشید افسری دارد

❊

همه تن تیغ زبان می‌شود و می‌گوید　　خون خوردن، که درین معرکه جوهر دارد"[۲]

"محمّد زمان نافع برادر ملّا طاهر غنی است. به صحبت شیخ محسن فانی در صغرسن رسیده، و بهره‌ور معانی از خدمت برادر کلان خود گردیده. تا آخر عمر به تدریس دوَاوین اشتغال داشت، و اعلام سخن گستری را می‌افراشت. این چند بیت از واردات طبعش وقت تحریر به خاطر بود:

بگیر لذّت دنیای شور و شر زده را　　مزاج زهر بود نعمت نظر زده را
شنیدم از لب فواره، این صدایی بلند　　که گریهاست ثمر خنده‌های بر زده را
قدم شمرده گذار، ای خیال بیهده گرد
به خانهٔ دل ما، راه نیست سر زده را

❊

می‌خرامی بهر قتلم، مرحبا! می‌زیبدت　　جان فدا می‌زیبدت سر مزد پا می‌زیبدت
پیکرت را تار و پود جامه، مسطر می‌کشد　　از شمیم گل، قبای ته نما می‌زیبدت
می‌کشی و باز می‌پرسی: شهید کیستی!　　این غلط اندازی و بازی به ما، می‌زیبدت

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۴۷۸.
۲- همیشه بهار، ص ۴۷۸.

Marfat.com

همچو می از پردهٔ زنبوری جام بلور چهره سازیهای رنگین، از حنا می‌زیبدت
پیر گشتی نافع! اکنون هاله سان شب تا سحر
خرمن ماهی در آغوش دو تا می‌زیبدت

"ظاهر واقعه نافع در هزار یکصد و نوزده (۱۱۱۹ ه.) شده است"[۱].
"نافع کشمیری. طبعش در تلاش معانی رسا بوده از شعرای عالمگیری است"[۲].
"نافع از موزون طبعان کشمیر بود و سخنش لطیف و دلپذیر"[۳].
"نافع کشمیری برادر محمّد طاهر غنی بود، و تلاش مضامین تازه می‌نمود"[۴].
وی برادر ملّا طاهر غنی است:

خیالش همچو طفل شوخ بازی کوش و بی‌پروا
گهی در دل خرامانست و گه در دیده خوابیده
چو بادام دو مغز امروز نافع دولتی دارد
که با معشوق در یک پیرهن چسبیده خوابیده

*

عیش او راست کو زری دارد سیم اندام دلبری دارد
هر گدای برهنه سرشاهیست که چو خورشید افسری دارد

*

همه تن تیغ زبان می‌شود و می‌گوید
خون خورد هر که در این معرکه جوهر دارد[۵]

خواجه محمّد هاشم کشمیری ص ۱۰۵

"میر محمّد هاشم مرد خوبی گذشته، در نظم و نثر دستی داشت. مثنوی فکر کرده آخر عمر کور شد.

۱- تاریخ اعظمی، ص ۲۰۷.
۲- صحف ابراهیم (نسخهٔ خطّی)، برگ ۳۶۵ الف.
۳- نگارستان سخن، یک شعر دارد، ص ۱۱۷.
۴- گل رعنا (نسخهٔ خطّی)، چهار بیت دارد، برگ ۱۰۴.
۵- مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۹-۴۸۸.

Marfat.com

حیرتی دارم ز مشکین خال هندوی ترا کافری در برگرفته مصحف روی را

❊

گر به نطق آید دلم، از آتش عشقش، چه دور
لب به‌گفتار آورد، از گرمی آتش، کباب

❊

نرگس از روی خجالت، سر به پیش، افکنده است
در چمن روزی مگر آن، نرگس شهلا گذشت

❊

وصف دهان نیک تو، مقدور نطق، نیست این حرف نازکست به گفتن نمی‌رسد

❊

خیال قوس ابرویش نهان در چاک دل، کردم
معاذ الله! هنوز آن ترک خوبانم نمی‌داند"[1]

میر محمّد هاشم از مردم کشمیر است و کلامش را در دلها تأثیر:

ز حرف مهر فریبم مده! که می‌دانم بجز جفا، ز تو کار دگر نمی‌آید

رباعی:

رو، فقر گزین! که فقر بهتر ز غنا کان، سایه کند در آفتاب فردا
دولت ندهد نجات ز آتش، چون فقر خسخانه، به از قصر بُوَد، در گرما

❊

ماییم که، در شعله نشیمن کردیم آتشکده را، خیال گلشن کردیم
بردیم خیال دوست همراه، به خاک شمعی، به مزار خویش، روشن کردیم"[2]

میمنت خان همای کشمیری ص ۱۰۵

"راشدی دربارهٔ هُمایی می‌نویسد: "میمنت خان هما از سایهٔ همای طبعش، کدایان فرومایهٔ کشور سخن بر دیهیم سلطنت سخندانی متمکن گردیدند:

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۹-۵۳۸. ۲- صبح گلشن، ص ۶۰۵.

Marfat.com

ای مرغ دل! نفس نکشیدی چه شد ترا! بسمل شدی، دمی نطپیدی، چه شد ترا!

❊

به باده لعل ترا هیچگونه نسبت نیست که لعل تو نمکین و شراب بی‌نمکست"[۱]

محمّد اشرف یکتای کشمیری ص ۱۰۶

"بیت‌الغزل دیوان ذکا، محمّد اشرف یکتا، هر گوهر سخنش، در صدف طبع در یکتای است، که لعل سخن فارغ بدخشانی، در بر میزان"[۲].

❊ ❊ ❊

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ص ۴۱-۵۴۰. ۲- همان، ص ۵۴۳.

Marfat.com

فهرست‌ها

Marfat.com

Marfat.com

آیات

اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ، ۷

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم، ۶۲، ۷۸، ۱۰۸

صبغة الله، ۲۰

لَمَنِ الْمُلْكُ، ۹۳، ۱۴۳

وَ اَلْقَيْنا فِيْها رَوَاسِيَ، ۹

وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ، ۲۱

* * *

اشعار و عبارات عربی

اَحْمَدُ رِبّی عَلیٰ خِصَالٍ خُصْنَ لَهَا سَادَةُ الرِّجَالِ

لُزُوْمُ صَبْرٍ وَ خُلْعُ كِبْرٍ وَصَوْنُ عِرْضٍ وَ بَذْلُ

مَالٍ، ۱۰۲

اَطَالَ اللّٰهُ بَقَائَهُ، ۱۰۸

اَلْجُرْعَةُ تَدُلُّ عَلَى الْغَدِيْرِ، ۲۵

اَلسَّعیُ مِنّی وَ الاِتْمَامُ مِنَ الله، ۱۰۳

اِمْتِثَالاً لِلْاَمْرِ الْمَسْعُوْدِ، ۸

اِنْتَهٰى بِاَلْفَاظِهٖ، ۲۰

انتهى كلامه، ۱۲

انتهى نقلاً من التذكرة المذكورة، ۲۷

تمّ مُفادُ كَلَامِهٖ، ۸۹

طاب ثراه، ۱۱

علٰى صَاحِبِهَا آلَافُ الصَّلٰوةِ و السَّلام، ۵۳

غَفَرالله لهُ، ۱۰۴

فارقْ تجدْ عوضاً عمَّنْ تُفارقُهُ

وَ انْصَبْ فانَّ لذيْذ الْعيْش فى النَّصبْ

فَالْاَسدُ لَوْلا فراقُ الْغاب ما اقْتنصتْ

و السَّهْمُ لوْلا فراقُ القوْس لَمْ يصبْ. ۱۰۲

فَسُبْحان منْ لايعْتريه التَّغيُّر و الزَّوال و ما سواهُ

يتغيَّر منْ حالٍ الى حالٍ: انْتهى. ۲۱

منْ شاء فلْيرْجع اليْه. ۵۴

منْ غوامض اسْراره. ۵۸

و اللّٰهُ اعْلمُ بحقائق الْاشْياء. ۱

و اللّٰهُ ولىُّ التَّوْفيْق و الْجوْد. ۸

و لهُ طاب مرقدُهُ. ۱۰۴

و هٰذا اوّل الشُّروع الى الْمقْصود. ۲۲

Marfat.com

Marfat.com

اشخاص

آخوند کمال کشمیری، ۱۰۳
آخوند محمّد کامل کشمیری، ۱۰۰
آخوند ملّا شاه بدخشی، ۲۱
آدم(ع)، ۱۱، ۱۲
آذری البیهقی‌الهاشمی، شیخ جلال‌الدّین، ۱۱۳
آرزو دهلوی، سراج‌الدّین علی خان، ۲۷، ۴۱، ۴۶، ۱۱۳
آزاد بلگرامی، میر غلام علی، ۴۹، ۷۴، ۷۵، ۹۹، ۱۱۲
آزاد کشمیری، خواجه محمّد بولاقی، ۲۵
آزاد کشمیری، خواجه نورالله، ۲۵
آزاد کشمیری، محمّد علی ماهر، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۶۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۲
آزاد کشمیری، محمّد مقیم، ۲۷
آزاد کشمیری، میرزا ارجمند بیگ ← جنون کشمیری، میرزا ارجمند بیگ
آشنای شاهجهانی، میرزا محمّد طاهر خان، ۶۶
آگهی، میرزا ابوالحسن، ۱۱۳
ابدال بیگ، ۱۲۵
ابن حجر، شیخ، ۶۱
ابن سینا، ۱۱۱
ابن عربی، ۶۳
ابوالبرکات خان ← صوفی کشمیری، ابوالبرکات خان
ابوالحسن تانا شاه، ۸۱
ابوالفتح گیلانی، ۸۸، ۸۹
ابی‌طالب، ۸۹
اچل داس دهلوی، ۱۱۸
احسن کشمیری، نوّاب ظفر خان، ۲۷، ۲۸، ۶۵، ۶۶، ۶۹
احمد شاه، ۱۱۸
احمد شاه بن فردوس، ۱۰۱
احمد علی خان، ۱۰۲
احمد کشمیری، ملّا، ۵۸
احمد مختاری، ۲۷
اخلاص جهان‌آبادی (دهلوی) ← اخلاص کشمیری، کشن چند
اخلاص کشمیری، کشن چند، ۲۸، ۱۱۱
استغنای کشمیری، میر [illegible] محوی، ۲۱، ۲۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
اسدی، ملّا محمّد، ۱۱۴
اسلام خان، ۵۰

Marfat.com

اسیری مشهدی، ۱۴۶
اشپرنگر، ۱۱۷
اشرف مازندرانی، ملّا محمّد سعید، ۱۲۸
اظهری کشمیری، شیخ محمّد علی، ۲۹
اظهری کشمیری ← مظهری کشمیری، ملّا مظهر علی
اعتقاد خان فرّخ شاهی، ۵۶
افسرده، امام قلی خان، ۱۱۴
افسوس کشمیری، محمّد باقر، ۲۹
افصح کشمیری، ۲۹
افضل کاشی، ۱۰۲
اکبر شاه، جلال‌الدّین محمّد، ۲۸، ۴۶، ۵۷، ۷۵، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
امان الله خان، سیّد، ۱۱۴
امرناتهه، ۱۷
انجام کابلی، نوّاب عمدةالملک امیر بهادر خان، ۲۷
انحب کشمیری، میر ضیاءالله، ۳۰
انوری ابیوردی، حکیم اوحدالدّین علی بن اسحٰق، ۹۴، ۱۴۴
اوجی کشمیری، مولانا عبدالرّحمٰن، ۳۰، ۳۱
اوحدی بلیانی، میر تقی‌الدّین محمّد، ۱۱۳
اورنگ‌زیب شاه، محی‌الدّین محمّد، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۵۲، ۵۵، ۶۶، ۱۱۸
بابا رفیع‌الدّین بلخی، ۱۲
بابا علی، ۱۱
بابا فغانی شیرازی، ۷۸
باذل، میرزا، ۲۱
باقی نهاوندی، ملّا عبدالباقی پسر خواجه آقا بابا مدرکی، ۱۱۲
بختاور خان، ۱۱۹
برهان‌الملک ← سعادت علی خان
برهان نظام شاه، ۴۶
برهمن کشمیری، منشی چندربهان، ۳۲
بزرگی کشمیری، ۳۲، ۳۳
بزم خان، ۵۶
بسخق اطعمهٔ شیرازی، شیخ احمد، ۴۱
بلایی کشمیری، عبدالوهّاب، ۳۳
بوجهل، ۱۶۸
بوحنیفه، ۶۰
بوذاسف، ۲۱
بوعلی سینا، ۱۵۵
بهاذر شاه ← شاه عالَم بهادر شاه
بهار تونی، میرزا محمّد سلیم، ۱۱۲
بهار کشمیری، لاله اودی بهان، ۳۳
بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر، ۶۰، ۷۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰
بیرنگ، محمّد یوسف، ۱۱۳
بینش کشمیری، میرزا محمّد عقیل، ۳۳، ۳۴

Marfat.com

بینش همدانی کشمیری، محمّد عارف، ۳۴
پخته کشمیری، ملّا علی، ۳۵
تارک قادری، میر، ۸۶
تحسین کشمیری، آقا عبدالعلی، ۳۵
تحسین کشمیری، خواجه عنایت‌الله، ۳۶
تسکین فریبی کشمیری، عبدالله مژه، ۳۶
تسکین کشمیری، میرزا فتح علی، ۳۶
تسلعم بن عیسٰی عون، ۱۳
تسلیم کشمیری، شاه رضا، ۳۶
تسلیم کشمیری، میرزا تسلیم، ۳۶
تقی اوحدی اصفهانی، میر تقی‌الدّین محمّد، ۷۵، ۸۸
تقی کاشی، سیّد تقی‌الدّین محمّد حسینی، ۹۵، ۱۱۳، ۱۴۴
تکلیف خان، ۶۵
توفیق کشمیری، ملّا محمّد، ۳۸، ۱۲۰
ثنایی مشهدی، خواجه حسین، ۹۳، ۱۴۳
جامع کشمیری، خواجه مسعود، ۴۱
جامی خراسانی، مولانا نورالدّین عبدالرّحمٰن، ۳۵، ۱۰۴
جعفر خان، ۱۵۰
جعفر، یمین‌الدّوله میرزا نوّاب آصف خان، ۳۰، ۱۱۲، ۱۱۴
جنون کشمیری، میرزا ارجمند بیگ، ۴۱
جوهر کشمیری، مولانا عبدالحکیم، ۴۲
جویای کشمیری، میرزا داراب بیگ، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۷۷، ۸۳، ۸۴
جهانگیر شاه، نورالدّین محمّد، ۳۰، ۳۲، ۴۷، ۶۰، ۶۴، ۸۹، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۴
حاتم، ۷۱
حاتم، مولانا، ۹۵
حافظ احمد کشمیری، ۴۴
حامی کشمیری، حمایت الله، ۴۴
حزنی اصفهانی، مولانا تقی‌الدّین محمّد، ۱۴۴
حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی، ۱۱۲
حسابی نطنزی، میرزا سلمان (سلیمان)، ۱۴۴
حسین خوارزمی، شیخ، ۶۱
حسین علی خان، سیّد، ۱۰۱
حمیدی کشمیری، مولانا حمیدی، ۴۴
حوّا(ع)، ۱۱، ۱۲
خاقانی شروانی، حسّان‌العجم افضل‌الدّین ابوبدیل بن علی، ۹۴، ۱۴۴
خاکسار لودهی، شیر علی خان، ۲۵، ۲۶، ۱۱۲
خانعالم کالپی، نوّاب خان عالم خان، ۱۱۳
خرد شاه‌گرامی، ۴۱
خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود، ۹۲، ۱۴۴
خضر، ۲۴، ۴۰
خواجوی کرمانی، خواجه کمال‌الدّین محمود، ۱۱۳

Marfat.com

خواجه خورد، خواجه عبدالله، ۸۶
خواجه عبدالباقی، ۸۶
خورسند کشمیری، مولانا خورسند، ۴۴
خوشتر، میرزا احمد حسن، ۱۱۴
خوشگوی دهلوی، لاله بندرابن داس، ۱۲۰
خیال اصفهانی، میرزا غیاث‌الدّین محمّد، ۱۱۴
داراشکوه ← قادری هندی، شاهزادهٔ محمّد داراشکوه
دانای کشمیری، ملّا مخرالدّین، ۴۴
دانش جعفری، میر زین‌العابدین نوّاب دانشمند خان، ۲۵، ۱۱۴
دانیال میرزا، ۵۷، ۸۹، ۱۱۳
داوود، ۱۲
داوود(ع)، ۱۳
دوست کشمیری، دوست محمّد، ۴۵
دولت خان، ۵۶
دولت قاقشانی، نوّاب دولت خان، ۱۱۳
دیوانهٔ ذوفنون ← جنون کشمیری، میرزا ارجمند بیگ
دیوانی کشمیری، خواجه نورالله، ۴۵
دیوانی کشمیری، مولانا هاشم، ۴۵
ذهنی کشمیری، ملّا ذهنی، ۴۵، ۴۶
رابط کشمیری، ملک محمّد، ۴۶، ۴۷
راجه جی سنگه، ۱۰۲
راجه کول، ۱۰۱
راجه مَادُهوْ سنگه، ۱۰۲
راسخ لاهوری، میر محمّد خان، ۱۰۳
راسخ لاهوری، میر محمّد زمان، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰
راشدی، سیّد حسام‌الدّین، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۹
راضی کشمیری، احسن‌الله خان، ۴۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
رافع کشمیری، ملّا محمّد رفیع، ۴۸، ۴۹، ۱۲۴
رحیم‌النّساء بیگم، ۴۱
رحیم بهارلو، خانِ خانان عبدالرّحیم خان، ۲۸
رشیدی حسینی‌المدنی، ملّا عبدالرّشید، ۱۱۳
رضای کشمیری، محمّد رضا، ۴۹
رضوی کشمیری، میر سیّد عطاءالله، ۴۹، ۱۲۴
ریاض، ملّا ریاض‌الدّین، ۱۱۳
زلیخا، ۳۵
زیرک کشمیری، ملّا محمّد، ۴۹
ساتر کشمیری، محمّد حسین، ۵۰
ساطع کشمیری، ملّا عبدالحکیم، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۷۷
ساکن کشمیری، میرزا محمّد خان، ۵۲
سالم کشمیری، حاجی محمّد اسلم، ۲۷، ۵۲، ۵۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰
سالم کشمیری، حاجی میر لطف‌الله رضوی، ۵۴
سالم کشمیری، محمّد سالم، ۵۴

Marfat.com

سامان کشمیری، خواجه احمدالله، ۵۵
سام جعفر ← جعفر، یمین‌الدّوله میرزا نوّاب آصف خان
سامری تبریزی، ۴۲
سامی صفوی، سام میرزا پسر شاه اسمٰعیل اوّل، ۱۱۳
سامی کشمیری، محمّد جان بیگ، ۵۵
سدریت کشمیری، ۵۵، ۱۳۰
سرآمد کشمیری، سراج‌الدّین، ۵۶
سرخوش کشمیری، میرزا محمّد افضل، ۲۵، ۲۶، ۸۱، ۱۱۳
سرمست، نوّاب سیّد مهر علی خان، ۱۱۴
سعادت علی خان، ۳۵، ۸۷
سعد، خواجه سعدالدّین، ۱۱۳
سعدی شیرازی، مشرف‌الدّین بن مصلح‌الدّین، ۳۲، ۹۴، ۱۱۸، ۱۴۴
سکندر، ۷۵
سلطان جانی بیگ، ۹۹
سلطان خسرو بن سلطان یار محمّد، ۹۹
سلطان شجاع‌الدّین مظفّرالدّین محمّد، ۱۱۴
سلطان شجاع ← شجاع، شاهزادهٔ (پسر شاهجهان)
سلطان عبدالله قطب شاه ← قطب کشمیری، سلطان عبدالله قطب‌الدّین
سلطان مراد بخش، ۶۸
سلطان یار محمّد، ۹۹
سلطان یوسف خان بن علی شاه، ۲۴
سلیمان بن داوود، ۱۲
سلیمان (ع)، ۱۳، ۵۰
سلیم طهرانی، میرزا محمّد قلی، ۲۱
سمندر پنجابی، ملّا عبدالخالق، ۱۱۴
سیّد سورتی، امیرالامراء نوّاب سیّد صلابت خان، ۷۷، ۱۱۴، ۱۲۳
سیّد علی همدانی، ۱۰
سیّد کشمیری، میر مصطفی، ۵۶
سیّد محمّد، ۱۰
سیف خان، ۱۳۱
سیف، علاءالدّین، ۱۱۴
شاه آفرین، ۵۶، ۸۵
شاه اسمعیل صفوی، ۱۱۳
شاهجهان شاه، شهاب‌الدّین محمّد، ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۸۶، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰
شاهجهان شاه، شهاب‌الدّین محمّد، ۳۲، ۳۴
شاهرخ سلطان حسین میرزا، ۱۱۲
شاهزاده محمّد اکبر بن عالمگیر، ۱۰۱
شاهزادهٔ محمّد معظم شاه، ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰
شاه سلطان محمّد صفوی، ۹۲
شاه شجاع ← شجاع، شاهزادهٔ (پسر شاهجهان)

Marfat.com

شاه شهید ← فرّخ‌سیر شاه، محمّد
شاه طهماسب صفوی، ۹۴
شاه عالَم بهادر شاه، ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۶
شاه عبّاس صفوی، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹
شاه نوربخش، ۱۰
شجاع...، ۹۵
شجاع، شاهزادهٔ (پسر شاهجهان)، ۲۹، ۵۸، ۱۱۹، ۱۲۰
شرف‌الدّین علی یزدی، مولانا، ۸
شرف فیروزکوهی، سلطان شرف‌الدّین علاءالدّین، ۱۱۳
شعله، محمّد، ۱۱۴
شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین، ۱۱۸
شمیمی، ملّا نورالدّین، ۱۱۴
شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی ← شاهجهان شاه، شهاب‌الدّین محمّد
شهاب‌الدّین شاهجهان ← شاهجهان شاه، شهاب‌الدّین محمّد
شهرت شیرازی، حکیم‌الممالک شیخ حسن (حسین)، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰
شهید ثالث ← نورالله شوشتری، قاضی
شیث بن آدم(ع)، ۱۲
شیخ جمال، ۳۰
شیخ سعدی ← سعدی شیرازی، مشرف‌الدّین بن مصلح‌الدّین
شیدای فتحپوری، ملا شیدای تکلو، ۲۱، ۱۴۷
شیر خان ← خاکسار لودهی، شیر علی خان
شیر علی خان ← خاکسار لودهی، شیر علی خان
صائب تبریزی، میرزا محمّد علی، ۲۱، ۴۲، ۶۵، ۷۹، ۱۱۵
صابری کشمیری، حفیظ‌الله، ۵۶، ۵۷
صاحب قمی، حکیم محمّد کاظم، ۱۱۲
صافی شیرازی، مولانا، ۳۰
صالحی طوسی، محمّد میرک، ۹۳، ۱۴۳
صامت رسولپوری، محمّد خان، ۵۷، ۱۳۱
صامت کشمیری، حاجی محمّد علی، ۵۷
صبحی کشمیری، ملّا صبحی، ۵۷، ۵۸
صبری اصفهانی، میر روزبهان، ۹۴، ۱۴۴
صحفِ ابراهیم، ۱۲۰
صدوق، ۲۱
صمصام‌الدّوله خان دوران خان بهادر، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۰۱
صنعی کشمیری، شیخ محمّد مسلم، ۱۳۶
صوفی کشمیری، ابوالبرکات خان، ۵۹، ۱۳۱
صوفی مازندرانی، مولانا محمّد، ۶۰، ۶۱
صهبایی کشمیری، قاسم خان، ۶۱
صیدی طهرانی، میر علی، ۲۱
صیرفی کشمیری، شیخ یعقوب، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۸۸
ضامن علی، شیخ، ۱۰۸، ۱۰۹

Marfat.com

ضمیری اصفهانی، کمال‌الدّین حسین، ۹۴، ۱۴۴
ضمیری، شیخ محمّد محمود، ۱۱۵
ضیای کشمیری، شیخ محمّد، ۶۳
طغرای مشهدی، ملّا، ۷، ۳۶، ۴۳
طلوعی کشمیری، مولانا محمّد ابراهیم، ۶۴
ظهوری ترشیزی، نورالدّین محمّد، ۴۶
عابد خان، ۱۰۱
عارف کشمیری، محمّد عارف ← بینش همدانی کشمیری، محمّد عارف
عاطر لاهوری، میر زین‌العابدین، ۱۰۴
عالمگیر، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۶
عالمگیر ← اورنگ‌زیب شاه، محی‌الدّین محمّد
عالی شیرازی، میرزا محمّد نعمت خان، ۱۲۸
عالی نسب خان، ۱۰۳
عبّاس قلی، ۴۲
عبدالسّمیع بیرجندی، مولانا، ۱۳
عبدالعزیز خان، ۱۰۳
عبدالعلیم نصرالله خان خیشکی احمدی، مولوی، ۸۰
عبدالکریم خان، ۱۰۱
عبدالله فریبی ← فریبی کشمیری، عبدالله مژه
عبدالله مژه ← فریبی کشمیری، عبدالله مژه
عرفی شیرازی، مولانا جمال‌الدّین، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۸۸، ۸۹
عزیز کشمیری، مولوی حبیب‌الله، ۱۰۶
عشرت کشمیری، جی کشن، ۶۴
عصمت‌الله بخاری، ۱۱۳
علّامهٔ سعید شهید ثالث ← نورالله شوشتری، قاضی
علی اصفهانی، نوّاب علی مردان خان، ۴۶، ۸۶، ۱۲۰، ۱۲۱
علی بن ابی‌طالب ← علی (ع)
علی سرهندی، شیخ ناصر، ۱۲۸
علی شاه، ۲۴
علی شیر، نورالدّین، ۱۱۲
علی (ع)، ۲۷، ۶۲، ۶۳، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
علی بن موسی‌الرّضا، ۹۳
علیم کشمیری، محمّد علی، ۶۴، ۱۳۲
عنایت‌الله خان، ۵۹
عنایت‌الله خان عالمگیری، ۱۰۰
عنایت خان ← آشنای شاهجهانی، میرزا محمّد طاهر خان
عیسی (ع)، ۳۲، ۴۰
عیسی عون، ۱۳
غربتی، میرزا محمّد جان نوّاب مقرب خان، ۱۱۴
غنی، ۱۵۷
غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۹، ۹۸، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۸
فائق لاهوری، میرزا محمّد، ۴۳، ۱۱۳

Marfat.com

فاخر کشمیری تهیشی، ابوالمفاخر، ۶۷، ۱۳۲
فارغ، عبدالرّحیم، ۴۴
فاروق کشمیری فتحکدلی، ملّا محمّد، ۶۸
فاضل کشمیری ← منصف کشمیری، فاضل خان
فانی کشمیری، شیخ محسن، ۲۷، ۵۳، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۷
فتوّت کشمیری، میر حبیب‌الله، ۷۲
فتوّت کشمیری، میرزا ابوتراب، ۷۲، ۹۰
فرحت کشمیری، ۷۲
فرح کشمیری، ملّا ابوالفرح، ۷۳، ۱۳۲، ۱۳۳
فرّخ سیر شاه، محمّد، ۴۴، ۵۳، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۱
فردوسی طوسی، حکیم ابوالقاسم حسن، ۲۱
فروغی کشمیری، ملّا سراج‌الدّین، ۷۳، ۷۴، ۱۳۳
فریبی کشمیری، عبدالله مژه، ۷۵
فصاحت خان ← راضی کشمیری، احسن‌الله خان
فصیحی انصاری، شیخ فصیح‌الدّین، ۱۱۴
فطرت مشهدی، معزّالدّین موسوی خان، ۱۱۴، ۱۲۸
فطرتی کشمیری، مولانا فطرتی، ۷۵
فهمی کشمیری، ۹۵
فیضی دکنی، شیخ ابوالفیض بن شیخ مبارک، ۸۴، ۹۶، ۱۴۵
قابل کشمیری، محمّد پناه، ۷۶
قادری هندی، شاهزادهٔ محمّد داراشکوه، ۳۲، ۹۸، ۱۱۲
قاسم سبزواری، قاسم خان، ۷۷
قاسم کاشی، ۶۳
قاسم کاهی، ۹۹
قاضی خان کشمیری، ۱۲۳
قاضی نورالله ← نورالله شوشتری، قاضی
قاضی نوری اصفهانی، قاضی نورالدّین محمّد، ۱۴۴
قبول کشمیری، میرزا عبدالغنی بیگ، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳
قبول کشیمری، میرزا عبدالغنی بیگ، ۱۲۳
قتیل دهلوی، میرزا محمّد حسن (حسین)، ۵۲، ۱۱۴
قدسی مشهدی، حاجی محمّد جان، ۲۱، ۶۵، ۷۹، ۸۰
قطب کشمیری، سلطان عبدالله قطب‌الدّین، ۶۷
کامل کشمیری، پندت تهاکر داس، ۸۰، ۱۳۴
کامی قزوینی، میر علاءالدّوله خلف میر یحیی قزوینی، ۱۱۴
کِشو، ۱۲، ۱۳
کلمات‌الشعرا، ۱۲۵
کلیم اصفهانی ← کلیم کاشانی، میرزا ابوطالب
کلیم کاشانی، میرزا ابوطالب، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷،

Marfat.com

۲۸، ۴۲، ۶۵، ۷۹
کلیم همدانی ← کلیم کاشانی، میرزا ابوطالب
کمال اصفهانی، کمال‌الدّین اسمٰعیل، ۸۹
کم‌گوی کشمیری، مولانا عبدالرّحیم، ۸۱
کم‌گوی کشمیری، راگهو رام، ۸۰، ۱۳۴
کمیسا بن تسلعم، ۱۳
کوچک کشمیری، حکیم رحمت‌الله، ۸۱، ۱۳۵
کیکاوس، ۱۲۰
کیلاش پندت کشمیری، ۸۱
گرامی کشمیری، میرزاابوالحسن گرامی، ۸۱
گرامی کشمیری، میرزاگرامی قاسم بیگ، ۳۶،
۴۱، ۸۱، ۸۲، ۱۰۲
گستاخ کشمیری، لطف‌الله، ۸۳
گویای کشمیری، میرزا کامران، ۳۶، ۸۳
لاله کشمیری، ملک شهید، ۸۴
لذّتی کشمیری، ملّا مهدی علی، ۸۴
ماهری کشمیری، خواجه محمّد دانش، ۸۵
مأمون بن یافین، ۱۳
متین کشمیری، شیخ محمّد رضا، ۸۵
متین کشمیری، محمّد علی خان، ۸۵، ۱۳۵
متین کشمیری، محمّد متین، ۸۶
مجذوب کشمیری، حافظ صادق، ۸۶
مجرم کشمیری، شیخ عبدالله، ۸۶، ۱۳۶
محترم کشمیری، میرزا محمّد، ۸۷
محتشم کاشانی، حسان‌العجم مولانا محتشم،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸
محمّد امجد خان لودهی، ۱۱۲
محمّد باقر داماد، ۱۱۴
محمّد داراشکوه ← قادری هندی، شاهزادهٔ محمّد
داراشکوه
محمّد شاه، محمّد ناصرالدّین، ۴۵، ۴۷، ۸۲، ۹۷،
۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۴۰
محمّد (ص)، ۶۳
محمّد صادق، مولوی، ۱۱۲
محمّد صالح اصفهانی، ۱۱۲
محمّد عاقل، ۱۰۶
محمّد عبّاس شوشتری، ۱۰۳، ۱۱۰
محمّد علی کشمیری، ۸۷
محمّد مهدی، میرزا، ۸۰، ۱
محمود، میرزا محمود، ۱۱۴
محوی همدانی، میر غیاث‌الدّین، ۹۳
مخلصی کشمیری، ملّانورالدّین، ۸۸، ۱۳۷
مدهوش اصفهانی، سیّد مبارک علی خان، ۱۱۴
مروّت کشمیری، خواجه امان الله، ۸۸
مستغنی کشمیری، ملّا محمّد امین، ۸۸، ۵
مشتاق کشمیری، محمّد [illegible] ۱۳۹، ۱۴۰
مشتاق کشمیری، محمّد [illegible] ۹۱
مظفرالدّین محمّد، ۱۱۴
مظهر دهلوی، میرزا مظهر جان جانان، ۱۱۲

Marfat.com

مظهری کشمیری، ملّا مظهر علی، ۹۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
مظهری کشمیری، مولانا مظهری، ۷۵، ۷۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
معرفت کشمیری، ملّا محمّد عالم، ۹۶، ۱۴۹، ۱۵۰
معمّایی، میرزا، ۲۵
مقصود رضایی، ۹۵
ملاّ شاه بدخشی، ۷۷
ملیح‌البیان ← صاحب قمی، حکیم محمّد کاظم
مناسب کشمیری، میر شاه حسین، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵
منجم کشمیری، ملّا عبدالرّحیم، ۹۷، ۱۵۵
منصف کشمیری، فاضل خان، ۹۷
موسی‌الرّضا، ۹۳
موسی (ع)، ۶۳
مولانای اصفهانی، ۹۴
میرزا بیگ، ۱۳۴
میرزا حسن نوّاب ظفرالدّوله ظفرالدّین خان، ۱۱۳
میر شمس عراقی، ۱۰، ۱۱
میرنجات، ۵۴
میر نعمت‌الله قاضی، ۳۰
میری، ۱۲، ۱۳
میلی مشهدی، میرزا قلی، ۹۳، ۱۴۳
میمنت کشمیری ← همای کشمیری، میمنت خان
نادر شاه، ۴۷، ۴۸، ۱۰۱، ۱۲۲
نازک کشمیری، ۹۷
نازکی کشمیری، ظهیرالدّین، ۹۸
ناظم هروی، ملّا فرّخ حسین، ۲۶
نافع کشمیری، محمّد زمان، ۱۵۷، ۱۵۸
نافع کشمیری، ملّا محمّد جعفر، ۶۵، ۹۸، ۱۵۶، ۱۵۷
نامجوی کشمیری، میرزا نامجو، ۹۸
نامی کشمیری، مولانا نامی، ۹۸
نجاتی مشهدی، مولانا عبدالعلی، ۹۳
نجمی کشمیری، ۹۹
نجی، ۶۸، ۶۹
ندیم کشمیری، مولانا ندیم، ۹۹
نذر محمّد خان، ۴۶، ۶۸
نزهت کشمیری، نورالله بیگ، ۹۹
نصرت کشمیری، دلاور خان، ۱۰۰
نصیرای همدانی، نصیرا، ۵۰
نصیر، محمّد نصیرالدّین، ۱۱۴
نظیری، میرزا احسانی، ۹۴
نعمت‌الله خان قراول بیگی، ۹۹
نعمت کشمیری، ملّا نعمت‌الله، ۱۱۳
نقی کمره‌ای، شیخ علی نقی، ۱۱۳
نوّاب آصف‌جاه، ۱۰۱

Marfat.com

نوّاب ابراهیم خان، ۶۲، ۸۴، ۱۵۵
نوّاب برهان‌الملک ← سعادت علی خان
نوّاب حکیم ← ابوالفتح گیلانی
نوّاب سیف‌الدّوله عبدالصمد خان بهادر، ۱۰۳، ۱۲۴
نوّاب عبدالرّحیم خان ← رحیم بهارلو، خانِ خانان عبدالرّحیم خان
نوّاب عنایت‌الله خان، ۱۰۳
نوّاب قمرالدّین خان، ۱۰۱، ۱۰۶
نوّاب منجم علی خان ← منجم کشمیری، ملّا عبدالرّحیم
نوّاب نجف خان، ۵۲
نوّاب نظام‌الملک بهادر آصف‌جاه، ۴۸، ۷۲
نورالدّین اصفهانی، قاضی، ۹۴
نورالدّین جهانگیر گورکانی ← جهانگیر شاه، نورالدّین محمّد
نورالله شوشتری، قاضی، ۸، ۱۱۲
نوشیروان عادل، ۷۱، ۱۵۱
نیکی اصفهانی، زین‌الدّین مسعود نطنزی، ۹۴
وارسته لاهوری، سیالکوتی مل، ۵۰، ۷۵، ۸۸، ۹۸
واصل کشمیری، واصل خان، ۱۰۱
واله داغستانی، میرزا علی قلی خان، ۳۰، ۳۳، ۴۳، ۵۰، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۲، ۸۲، ۹۸، ۱۱۲
وجدان سرهندی، میر محمّد معصوم، ۶۰، ۱۰۳
وحشت کشمیری، محمّد ثناءالله، ۱۰۴
وحشی بافقی، مولانا کمال‌الدّین، ۱۴۸
وحشی کاشانی، مولانا وحشی، ۹۳
وحشی یزدی، مولانا وحشی، ۹۴، ۱۴۴، ۱۴۵
وحید قزوینی، عمادالدّوله میرزا طاهر خان، ۱۱۴
ولانباگورد، ۱۶
ولی دشت بیاضی، مولانا ولی، ۹۳، ۱۴۳
هارون، ۶۳
هاشم کشمیری، خواجه محمّد، ۱۰۵، ۱۵۸، ۱۵۹
هاشمی بخارایی، خواجه محمّد هاشم، ۱۱۳
هاشمی سندیلوی، شیخ حمد علی خان، ۱۱۴
هدایت‌الله خان، ۱۷۷
هلاکی همدانی، ۹۴، ۱۴۴
هلالی استرآبادی ← هلالی جغتایی، مولانا بدرالدّین
هلالی جغتایی، مولانا بدرالدّین، ۵۱، ۱۱۳
همای کشمیری، مولوی عطاءالله، ۵۱
همای کشمیری، میمنت خان، ۵۱، ۱۰۶، ۱۱۳
همایون شاه، ناصرالدّین محمّد، ۵
یادگار خان کشمیری، ۴۲
یادگار مسیحادی، ۹۵
یافث بن داوود، ۱۳
یحیی، میرزا یحیی خان، ۱۱۳

Marfat.com

یعقوب (ع)، ۳۵
یغمایی، میرزا، ۶۶
یقین کشمیری، ۱۰۶
یکتای کشمیری، محمّد اشرف، ۱۰۶، ۱۶۰
یکتای لاهوری، احمد یار خان خوشابی، ۱۰۶
یوسف (ع)، ۳۵
یوسف کشمیری، مولانا محمّد یوسف، ۳۸، ۶۳، ۱۰۷

* * *

اقوام و قبایل

اوغان، ۸
برهمن، ۶۴، ۱۲۷
برهمنان، ۵۲، ۱۲۵
پنجابی، ۳۲
پندت کشمیری، ۲۸، ۸۰
ترک، ترکان، ۱۰
ترکمان، ۹۵
چک‌ترەکام، ۱۰
دانکر، ۱۰
دونه، ۱۰
کول، ۸۰
کهتری، ۱۱۸
ماکریان، ۱۰

Marfat.com

جای‌ها

آذربایجان، ۹۴

آستانهٔ یادگار خان کشمیری، ۴۲

آگره، ۴۹، ۸۴، ۱۱۷

احمدآباد، ۵۳، ۱۲۷

اصفهان، ۵۴، ۷۰، ۱۴۷

اکبرآباد، ۲۵، ۱۰۱، ۱۱۷

اله‌آباد، ۶۸

اوترگنگ، ۱۵

اَوَده، ۲۹، ۳۵، ۱۱۹

اورگنج، ۱۱

ایران، ۳۴، ۴۶، ۵۴، ۶۵، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

باغ حیات بخش، ۷۴

باغ سلیمان، ۱۳

بانکی‌پور، ۱۱۷

بانکی‌پور ← کتابخانهٔ خدابخش

بچّه‌کام، ۱۹

بحر خوارزم، ۱۱

بحر عمان، ۵۳

بدخشان، ۸

برهان‌پور، ۸۷

بُستان سلیمان، ۱۳

بغداد، ۹، ۷۴

بلخ، ۴۶، ۶۸

بنگاله، ۱۱۹

بوکانون، ۱۶

بونهامه، ۱۴

بهالو، ۱۸

بیت‌الله‌الحرام، ۵۳، ۱۲۵

بیجاپور، ۴۶

پراین، ۱۸

پرگنهٔ اچّهه، ۱۴

پرگنهٔ اولر، ۱۶

پرگنهٔ بیروه، ۱۸

پرگنهٔ دچّهن‌پاره، ۱۷، ۱۹

پرگنهٔ دیوه‌سر، ۱۸، ۱۹

پرگنهٔ دیهوکُنک‌ـ[illegible]، ۱۴

پرگنهٔ کامراج، ۱۹

پرگنهٔ کوتهار، ۱۹

Marfat.com

پرگنهٔ لار، ۱۵
پرگنهٔ ماچهامه، ۱۴
پرگنهٔ ویشنو، ۱۱
پرگنهٔ هرنگ سند برآری، ۱۶
پوسی‌پور، ۱۶
تبّت، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۸، ۹۶
تبریز، ۴۲
تتّه، ۹
تخت سلیمان، ۱۳
تنکه‌ولی کریشته، ۱۶
توران، ۴۶، ۶۵، ۱۱۳
تهر، ۱۸
تیله موله، ۱۶
جدّه، ۱۱
جعفرآباد، ۱۵۰
جمنه، ۹
جو، ۳۸
جهان‌آباد، ۷۴
چناوه، ۹
چوبرد، ۱۹
چین، ۱۱، ۱۶
حسن‌آباد، ۱۰
حلب، ۱۱
حوضخانه، ۶۸
خانقاه میر شمس‌الدّین عراقی، ۱۱
خراسان، ۸، ۹، ۹۳، ۹۴، ۱۴۳، ۱۴۵
داسک‌ناگ، ۱۹
دریای عمان، ۹
دکّن، ۴۸، ۸۱، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱
دوگام، ۱۶
دهلی، ۸، ۴۱، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷
رزیو، ۱۸
رِنْکنُو، ۱۵
روس، ۱۱
زدیبل، ۱۰
سراندیب، ۱۱، ۱۲
سرهند، ۶۰
سنگ سفید، ۲۰
سهارنپور، ۱۴۰
شام، ۱۱
شاهجهان‌آباد، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۱۴۰
شور، ۱۴
شهاب‌الدّین‌پور، ۱۱
شیراز، ۲۲، ۷۶، ۱۳۷، ۱۵۰
عراق، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۵
عظیم‌آباد، ۱۰۲
علی باغ، ۴۶، ۸۶
عین‌العفونت، ۱۶
غبرباتت، ۱۹

Marfat.com

فارس، ۹۴، ۱۲۰
فردوس، ۲۲
فلسطین، ۱۱
قزوین، ۹۴، ۹۵، ۱۴۴
قشمیر ← کشمیر
قم، ۵۶
قندهار، ۵۷، ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۰
کابل، ۲۴، ۵۷، ۸۹، ۱۱۳، ۱۳۷
کاشان، ۹۵، ۱۴۴
کانو، ۱۶
کتابخانهٔ خدابخش، ۱۱۷
کتبخانهٔ مظفرالدّین احمد گورکانی، ۱۰۵
کشمیر، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
کوه سلیمان، ۱۳
کهرم، ۱۸
کهک، ۱۸
گجرات، ۴۷، ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷
گرمیشور، ۱۴
گلکندهٔ دکّن، ۶۷، ۸۱
لاهور، ۳۴، ۵۶، ۵۷، ۷۶، ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۳
لکهنو، ۱۰۲
مازندران، ۶۰، ۶۱
ماندو، ۸۸
ماوراءالنّهر، ۹۹
مدینهٔ منوّره، ۵۳
مرنک، ۱۵
مشهد مقدّس، ۵۴، ۷۹، ۱۴۲
مکّه، ۳۲، ۵۳
ملتان، ۵۷، ۸۹
ملکاپور، ۸۷
مولتان، ۹
مولتان ورجّه، ۹
نول، ۱۶
ونداله، ۹
هاکِسر، ۱۵
هرات، ۹۳، ۹۴، ۱۴۳
هند، ۱، ۱۰، ۱۳، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۰

Marfat.com

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۴۸، یمن، ۵۰
۱۴۹، ۱۵۳
هندوستان، ۹، ۱۳، ۳۳، ۴۸، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۳،
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵،
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹

Marfat.com

کتاب‌ها

آتشکده آذر، ۱۱۴

آیین اکبری، ۱۳

اتمام‌النعمة، ۲۱

احقاق‌الحق، ۸۹

اربعین، ۶۲

اردوی معلّا، ۱۴۲

اکمال‌الدّین، ۲۱

باغ معانی، ۱۱۷، ۱۱۸

برهان قاطع، ۵۰

بهارستان سخن، ۷۲، ۱۱۲

بیاض، ۶۲

بیاض‌الاشعار، ۱۱۲

بیاض‌العاشقین، ۱۱۲

تاریخ اعظمی، ۱۲۵

تاریخ‌الاولیا، ۱۳

تاریخ بداؤنی، ۶۲

تاریخ حشمت کشمیر، ۱۱، ۱۳، ۲۴، ۱۱۲

تاریخ کشمیر، ۱۱

تاریخ مرآة‌الاولیا، ۱۲

تألیف‌الاشعار، ۱۱۲

تحفة‌الاحباب، ۱۱۳

تحفة‌الارباب، ۱۱۳

تحفة‌الرّشیدی، ۱۱۳

تحفة‌السّامی، ۱۱۳

تذکرهٔ آصف خانی، ۱۱۲

تذکرهٔ امیر شاهی، ۱۱۲

تذکرهٔ انفاس مسیحی، ۱۱۲

تذکرهٔ تحفهٔ یوسفی، ۱۱۳

تذکرهٔ دولتشاهی، ۱۱۳

تذکرهٔ عالم خانی، ۱۱۳

تذکرهٔ محمّد شاهی، ۵۶، ۱۱۴

تذکرهٔ مؤنس جان، ۱۱۴

تذکرهٔ نسائم شمیمی، ۱۱۴

تذکرهٔ نصیری، ۱۱۴

تذکرهٔ نقش علی، ۲۱، ۲۹، ۳، ۳۴، ۳۱، ۰۰

۴۷، ۵، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۱، ۰۴، ۰

تذکرهٔ نقش علی [illegible]

تذکرهٔ واله، ۱۱۵

تذکرهٔ هفت معاصرین، ۱۱۵

جامع‌الاوراق، ۶۱

Marfat.com

جواهرالاسرار، ۱۱۳
حافی، ۸۷
حجّت ساطع، ۵۰
حدایق‌الشعرا، ۲۸، ۴۷، ۸۲، ۸۹، ۱۱۲
حدیقة‌الشعرا، ۱۱۳
حیات‌الشعرا، ۸۵
خزانهٔ عامره، ۴۹، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۹۹، ۱۱۲
خلاصة‌النعمت، ۱۱۳
دیوان خواجه حافظ شیراز، ۷۶
دیوان فانی کشمیری، ۶۸
روضة‌الاحباب، ۱۱۳
روضة‌الاصحاب، ۱۱۳
روضة‌الشعرا، ۱۱۳
ریاض‌الشعرا، ۳۳، ۱۱۲
ریاض‌العاشقین، ۱۱۳
زبدة‌الشعرا، ۱۱۳
زعفران زار کشمیر، ۷، ۳۸، ۱۳۲
ساقی‌نامهٔ ذهنی کشمیری، ۴۶
ساقی‌نامهٔ ظهوری ترشیزی، ۴۶
شاهنامهٔ فردوسی، ۲۱، ۴۴
شمع انجمن، ۸۱
شمع سخن، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۵۹، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۲
صبح صادق، ۷۵، ۷۶، ۱۱۲
صبح گلشن، ۱۲۳
صحائق‌الشعرا، ۱۱۳
صفات‌العاشقین، ۱۱۳
ظفرنامه، ۸
عالم آرای عبّاسی، ۱۴۱، ۱۴۲
عجایب‌البلدان، ۱۳
عرفات‌الشعرا، ۱۱۳
فصاحت‌الارباب، ۱۱۳
قرآن، ۷۸، ۱۰۳
کعبهٔ عرفان، ۱۱۳
کلمات‌الشعرا، ۵۳، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۷
کلمات‌النفائس، ۱۱۴
گل رعنا، ۱۱۸
گلزار فطرت، ۱۱۴
گلستان، ۱۱۸
گلشن همیشه بهار، ۸۰
مآثر رحیمی، ۸۷، ۹۳، ۱۱۲، ۱۴۷
مآثر عالمگیری، ۱۲۵
مثنوی رام سیتا، ۶۴
مثنوی قصّهٔ خسرو شیرین، ۱۵۰
مجالس‌الارباب، ۱۱۴
مجالس‌العشاق، ۱۱۴
مجالس‌المؤمنین، ۸، ۱۱۲
مجمع‌البحرین، ۱۱۴
مجمع‌الشعرا، ۱۱۴
مجمع‌النّفائس، ۱۱۴، ۱۲۱

Marfat.com

مخزن‌البدایع، ۱۱۴
مخزن‌الغرائب، ۱۱۴
مرآت‌الخیال، ۲۰، ۵۸، ۱۱۲
مرآت‌العاشقین، ۱۱۴
مرآة‌الخیال ← مرآت‌الخیال
معجم‌البلدان، ۱۰
منتخب‌الاشعار، ۱۱۴
منتخب‌الشعرا، ۱۱۴
ندوة‌الذخائر، ۱۱۴
نزهت‌الطبایع، ۱۱۴
نشتر عشق، ۱۲۴
نظیر الفصیحی، ۱۱۴
نفائس‌المآثر، ۱۱۴
نگارستان سخن، ۱۱۷
نوادرالاخبار، ۱۲، ۱۳
هدیهٔ سیفی، ۱۱۴
هفت اقلیم، ۱۴۵
ید بیضا، ۱۰۶، ۱۱۷

* * *

Marfat.com

Marfat.com

منابع و مآخذ

۱.آیین اکبری، ابوالفضل علّامی، ایشیاتیک سوسایتی آف بنگال، ۱۸۷۲م.

۲.احوال و آثار و اشعار میر سیّد علی همدانی، دکتر محمد ریاض، چاپ دوم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۹۱م/۱۳۷۰هش، ص ۷۷.۹.

۳. اعیان الشیعه، علامه محسن امین، ج ۱۰، ذیل محمد علی، ۱۹۸۳م.

۴.بیسوین صدی کے بعضی لکهنوی ادیب اینے تهذیبی پس منظر، شرح حال تعدادی از علمای هند. شرح حال عزیز لکهنوی، میرزا جعفر حسین، اتّراپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۷۸م

۵.تاریخ حسن، ۲جلد، پیر غلام حسن کهویهامی، دپارتمان تحقیق و نشر، سرینگر.

۶.تاریخ کشمیر (بهارستانِ شاهی)، سال تصنیف ۱۰۲۳هجری، ترتیب: دکتر اکبر حیدری کشمیری، ۱۹۸۲م، زیر اهتمام انجمن شرعی شیعیان جامّو و کشمیر.

۷.تحائف الابرار یا تاریخ کبیر، ابومحمد حاجی محیی‌الدّین مسکین امریتسری، جلد اوّل، امریتسر، ۱۳۲۲هـ ق.

۸.تذکرة الاتقیا فی تاریخ العلماء، ۲ جلد، مؤلّفه سیّد سلمان حیدر عابدی، سیّد قرة العین مجتبی، دائرة‌الاشاعة جامعة‌المنتظر نوگاوان سادات، ضلع مرادآباد ـ هند، ۱۹۹۱م.

۹.تذکرهٔ بی‌بها فی تاریخ العلماء، مولوی سیّد محمد حسین صاحب نوگانوی، جیّد برقی پریس، بازار بلّیماران، دهلی، سنهٔ ۳۱.

۱۰. تذکرهٔ مخزن الغرائب، ۵جلد، شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام دکتر محمد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۹۲م ۱۳۷۱هـ.

۱۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر سیّد علیرضا نقوی، مؤسسه مطبوعات علمی، تهران، ۱۳۴۳ هـ ش ۱۹۶۴ م.

۱۲. حیات الشعرا، محمد علی خان متین کشمیری.

Marfat.com

۱۳. خزانۂ عامرہ، میر غلام علی آزاد بلگرامی، مطبع منشی نولکشور، کانپور، ۱۸۷۱م.
۱۴. الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، علّامہ شیخ آقا بزرگ تہرانی، دارالأضواء، بیروت، جلد دوازدھم، ص ۴۰.
۱۵. راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)، ترجمۂ فارسی ملّا شاہ محمد شاہ‌آبادی قرن دھم ہجری، تصحیح دکتر صابر آفاقی، ادارۂ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۳م/۱۳۹۴ھ.
۱۶. روز روشن، مظفّر حسین صبا، بھوپال، ۱۲۹۷ھ.
۱۷. سفینۂ ہندی، مرتّبۂ سیّد شاہ محمد عطاءالرّحمٰن متخلّص بہ عطا کاکوی، ادارۂ تحقیقات فارسی و عربی، پٹنا، شمارۂ ۱.
۱۸. شمع انجمن، سیّد محمد صدّیق حسن خان، بھوپال، ۱۲۹۳ھ.
۱۹. صبح گلشن، سیّد علی حسن خان بہادر، بھوپال، ۱۲۹۵ھ.
۲۰. صحف ابراہیم، علی ابراہیم خان متخلّص بہ خلیل، ۱۲۰۵ھ.
۲۱. فیلسوف شیرازی در ہند، استاد اکبر ثبوت، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدّنہا، تہران، ۱۳۸۰ھ‌ش.
۲۲. کاروان ہند ۲ جلد، احمد گلچین معانی، انتشارات آستانِ قدس رضوی، چاپ اوّل ۱۳۶۹، ص ۸۷۲ عرفی.
۲۳. کشمیر کے فارسی ادب کی تاریخ، دکتر محمد منوّر مسعودی، سرینگر، ۱۹۹۳م.
۲۴. کشمیر کے فارسی شعرا، دکتر محمد صدّیق نیازمند، سرینگر، اکتبر ۱۹۹۴م.
۲۵. کلمات الشعرا، محمد افضل سرخوش، لاہور، ۱۹۴۲م.
۲۶. گل رعنا، لچھمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی، نسخۂ خطّی دانشگاہ لاہور و کتابخانۂ انجمن ترقّی اردو کراچی و فصل دوّم چاپ حیدرآباد دکن.
۲۷. مآثر رحیمی، ملّا عبدالباقی نہاوندی، بہ تصحیح محمد ہدایت حسین، آیشیاتیک سوسایتی آف بنگال، ۱۰۲۵ ہجری.
۲۸. مضامین عزیز، دکتر سیّد مسعود حسن رضوی، سرفراز پریس، لکھنو، ۱۹۸۷م.
۲۹. مطلع الانوار، مرتضی حسین صدر الافاضل، خراسان اسلامِک ریسرچ سنتر، کراچی.
۳۰. مغل اور کشمیر، ماہنامۂ شیراز، زیر نظر محمد یوسف تینگ، محمد احمد اندرابی، سرینگر، ۱۹۸۹م.

Marfat.com

۳۱. **نتایج الافکار**، محمد قدرت‌الله گوپاموی، بمبئی، ۱۳۳۶ش.

۳۲. **نجوم السماء**، محمد علی بن محمد صادق لکهنوی کشمیری، لکهنو، ۱۳۰۳ه، جلد اوّل.

۳۳. **نجوم السماء (تکمله)**، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، به‌اهتمام حضرت آیة‌الله العظمی مرعشی نجفی، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۷.

۳۴. **ندی کے پار کامنظر**، حیات لکهنوی، لاهورتی فائن آرت پریس، دهلی، چاپ اوّل مارس ۱۹۸۷م.

۳۵. **نگارستانِ سخن**، سیّد نورالحسن خان بهوپالی متخلّص به‌نور، ۱۲۹۲ه.

۳۶. **واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی**، خواجه محمد اعظم شاه کشمیری، لاهور، ۱۳۰۳ه ۱۸۸۶م.

۳۷. **همیشه بهار**، کشن چند اخلاص جهان‌آبادی، ۱۱۳۶ه.

* * *

Marfat.com

Tadḥkira-ye za`farânzâr-e Kashmîr

by

Mawlawî Mîrzâ Mohammad `Alî b. Mohammad Ṣâdegh Kashmîrî

(1260-1309 A.H.)



Edited and Annotated

by

Karîm Najafî Barzegar Ph.D

Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries

Tehran 2009

Marfat.com